



دو نوع دوم خرداد

گفت‌وگو با دکتر مهدی مطهرنیا و داود مهدوی زادگان

همان آغاز از دو نفر پرسیده و جواب داده شود. ابتدا یک نفر به عنوان طرف مصاحبه قرار گیرد تا زمانی که دیدگاه خاصی شکل بگیرد و پس از آن، سوالات، پاسخها و نقدهایی که مطرح می‌گردد، همگی از آن معنا تداوم یابد. □ مطهرنیا: به‌مرحال، این هم می‌تواند سرآغاز خوب و مناسبی برای بحث باشد.

□ مهدوی زادگان: بله با این روش بحث مخالفتی ندارم. ● پس اگر آقای مطهرنیا اجازه بفرمایند بحث را ابتدا با آقای مهدوی زادگان شروع می‌کنم. همان‌طور که مستحضر هستید موضوع این گفت‌وگو بررسی جریان موسوم به دوم خرداد یا اصلاحات است. می‌خواستم بفرمایید با توجه به ریشه‌های شکل‌گیری حرکت دوم خرداد، در خصوص ماهیت و شکل این جریان چه تعبیری می‌توان ارائه داد یا به عبارتی چه عنوانی باید بر این جریان اطلاق کنیم؛ یعنی آیا باید آن را جنبش بنامیم و یا حرکت، اصلاح...؟

□ مهدوی زادگان: بنظر من، رخداد دوم خرداد یک ظاهر و یک باطن دارد و آن چه درباره آن زیاد بحث و البته جانبداری هم می‌شود، ظاهر این قضیه است؛ و گرنه به لایه‌های زیرین واقعه کمتر توجه می‌شود و اساسا کسانی هم که مدعی دفاع و پیروی از واقعه‌ای به نام دوم خرداد هستند، چندان تمایل

حقوق بین‌الملل و صاحب تالیفات زیر می‌باشند: قدرت، انسان، حکومت - تبیین نوین بر مفهوم قدرت در سیاست و روابط بین‌الملل - درآمدی بر تحلیل پدیده‌های سیاسی - چیستی و چیستی - پاسخ به رئیس‌جمهور - هویت، خشونت و توسعه پایدار - دیپلماسی عمومی آمریکا در برابر ایران و دیرینه‌شناسی و تبارشناسی، گفتمان امنیت در ایران. آقای داود مهدوی زادگان عضو هیات علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی و مدیر دایره تحقیق موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره) - دفتر قم - و صاحب تالیفات زیر هستند: اسلام و نقد سنت بربری - عادی‌سازی جنبش‌های مردمی در ایران معاصر - از قبض معنی تا بسط دنیا و نقدی بر قرائت ایدئولوژیک از اسلام.



● با تشکر از شما که قبول زحمت فرموده و در مصاحبه با ماهنامه زمانه شرکت کردید. قبل از شروع گفت‌وگو لازم می‌دانم توضیح دهم که برخلاف شیوه معمول همیشگی، این بار چنانچه شما هم موافق باشید قصد داریم روند مصاحبه به این صورت باشد که به جای آن که سوالات از

ماجرای دوم خرداد نزدیک به یک دهه از تاریخ انقلاب اسلامی را به خود مشغول داشت و به‌عنوان یک پدیده نوظهور مورد توجه قرار گرفت. برخی آن را مرحله‌ای از مراحل انقلاب و برخی آن را یک نقطه عطف و برخی نیز یک پرتگاه تاریخی تلقی کرده و دلایل و مصادیق خود را نیز بیان داشته‌اند. مسلماً درک پیامدهای کوتاه‌مدت و بلندمدت دوم خرداد مستلزم شناخت هویت، موقعیت و جایگاه این پدیده - چه از لحاظ تاریخی و چه از لحاظ جامعه‌شناختی - می‌باشد. با این وجود، قرائت‌ها از دوم خرداد به لحاظ سطح و روش یکسان نیستند؛ چنان‌که این قرائت‌ها از برداشت‌های عوامانه سیاسی تا بینش‌های عمیق فلسفی و اجتماعی - چه در داخل و یا خارج کشور و نیز چه در چارچوب گروه‌های موسوم به دوم خرداد و یا خارج از این چارچوب - را شامل می‌گردد. نظر به این اهمیت، مجله زمانه گفت‌وگوی زیر را با دو تن از صاحب‌نظران انجام داده است:

دکتر مهدی مطهرنیا؛ عضو هیات علمی رسمی دانشگاه آزاد اسلامی و مشاور هیات رئیسه دانشگاه عالی دفاع ملی؛ دارای مدرک دکترای علوم سیاسی از دانشگاه هوایی و در حال حاضر دانشجوی دکتری از

مهدوی زادگان: قرائت رسمی از دوم خرداد شعارهایی را مطرح کرد که هیچ وقت هم سعی نکرد آنها را تعریف کند؛ یعنی به گونه ای دوپهلو آنها را مطرح کرد و همین مساله باعث شد که اپوزیسیون نیز با این تصور که از کجا معلوم دوم خرداد هم آنچه را که ما مدنظر داریم بیان نمی کند، به نوعی به این جریان امیدوار شود

ندارند جنبه های زیرین و باطن این واقعه زیاد روشن شود و لذا پیرامون آن کمتر بحث می کنند. در بحث از شکل ظاهری و صوری. سعی می شود دوم خرداد به عنوان یک جنبش، حرکت و یا تحول معرفی گردد؛ اما به نظر من واقعیت این ظاهر هیچ دلالتی بر این که دوم خرداد یک جنبش یا حرکت باشد، ندارد؛ چون واقعه دوم خرداد در قالب یک حرکت مقطعی به راحتی فروکش کرد و بسیاری از شعارها، داعیه ها و انگیزه های آن دیگر در کلام مردم پیدا نمی شوند؛ در حالی که یک جنبش یا حرکت اصیل هیچگاه بر اثر برخی اتفاقات و یا تحولات سیاسی به راحتی فروکش نمی کند. بنابراین آنچه این گروه آن را یک حرکت و یا جنبش قلمداد می کند، با توجه به ظاهر قضیه است؛ در حالی که این ظاهر هیچ دلالتی بر جنبش و حرکت بودن این قضیه ندارند. اما اگر بخواهیم به باطن دوم خرداد نگاه کنیم، می توان گفت این واقعه در بستر رخ داد که خود این پدیده جزئی از آن بستر به شمار می آید؛ یعنی یک بستر مادر وجود دارد که دوم خرداد نیز از آنجا نشأت می گیرد؛ و آن بستر، همان جنبش مردمی است که حداقل می توان گفت در تاریخ معاصر به راه افتاده و ظرفیتها و حرفهای زیادی برای ارائه دارد. مهمترین نقطه عطف این جنبش، در واقع در پدیده انقلاب اسلامی تبلور می یابد که توانست یک نظام سیاسی کاملاً منسجم و مستحکم را شکل دهد. این جنبش مادر، در نظام سیاسی پس از انقلاب نیز همچنان پویایی و مسیر رو به تکامل و پیشرفت خود را حفظ کرده و همواره مسیرها و عقبه هایی را طی می کند و یکی از اتفاقات مهمی هم که در



این مسیر رخ داده همین پدیده دوم خرداد است. پس باید گفت باطن دوم خرداد با خود انقلاب اسلامی پیوند دارد و ادامه همان جریان مردمی به حساب می آید. احتساب پدیده دوم خرداد بدون توجه به این پیوند و جریان، بسنده کردن به جنبه ظاهری مساله خواهد بود و باطن آن همچنان لحاظ نشده باقی خواهد ماند. در واقع با صرف اتکا به جنبه ظاهری نمی توان گفت که این قضیه یک جنبش، حرکت و یا تحول عظیم سیاسی بوده است؛ بنابراین اگر بخواهیم این واقعه را نیز همچون سایر وقایعی که در دو سه دهه اخیر و به ویژه پس از انقلاب اسلامی اتفاق افتادند تعریف کنیم، باید آن را در بستر انقلاب اسلامی قرار دهیم؛ در حالی که بسیاری از مدعیان دفاع از دوم خرداد اصلاً به چنین چیزی علاقه ندارند. آنها می خواهند دوم خرداد را به صورت گسستی از واقعه انقلاب اسلامی تفسیر و تعبیر کنند؛ حال این که چنین نیست.

● استنباط من از سخنان شما به این صورت است که باید گفت همان تحول خواهی و پویایی که پتانسیل ایجادکننده انقلاب اسلامی بود، به طریقی در دوم خرداد نیز تداوم یافته است.

□ مهدوی زادگان: دقیقاً می خواهم بگویم مدافعان دوم خرداد برخی واقعه ها را از متن کلی مساله می گیرند و تفسیری روی آن می گذارند که با واقع امر تفاوت دارد. مثلاً می گویند دوم خرداد حرکتی در پاسخ به خواسته ها، انتظارات و توقعات کنار گذاشته و عمل نشده مردم بود که به نوعی به آنها بی توجهی می شد. این ادعا، ادعای درستی است اما تفسیری که روی آن می گذارند، تفسیر واقعی

نیست؛ یعنی مواد قضیه درست بوده و از اصل واقع گرفته شده‌اند و شکی هم نیست که مردم در این جریان دوم خرداد دنبال هدفی بوده‌اند؛ اما آیا این هدف خلاف جریان انقلاب اسلامی و یا چیز دیگری خارج از فضای انقلاب است؟

تئوریهایی دوم خرداد می‌خواهند بگویند این خواسته‌های مردم چیزی غیر از خواسته‌های انقلاب اسلامی را مدنظر دارد. اما واقعیت آن است که مردم خواسته‌ها و انتظاراتی داشتند که به آن نرسیده بودند و می‌خواستند در چارچوب پدیده دوم خرداد بر آنها صحنه گذارند. اما باید گفت این خواسته‌ها، با آنچه تئوریهایی دوم خرداد می‌گویند، تفاوت بسیار دارد. در واقع تفاسیری که آنها از رای مردم ارائه می‌دهند، هیچگاه مبتنی بر تحلیلی که از خود مردم گرفته شده باشد نیست؛ یعنی آنها هیچ وقت نرفتند که از خود مردم سوال کنند خواسته‌های شما چیست. بلکه صرفاً از پیش خود به تفسیر و تحلیل می‌پردازند؛ به‌ویژه آن که این جریان به ابزار رسانه‌ها مسلط بود و به‌ویژه پس از دوم خرداد توانست منابع و مراکز قدرت و از جمله مراکز فرهنگی قدرت - را تصاحب کند. لذا می‌بینیم به‌یک‌باره از همان آغاز این جریان، مردم را با تفاسیر و تحلیلهای - به تعبیر خودشان روشنگرانه - پیرامون دوم خرداد مورد بمباران قرار داد و حتی مردم نیز در ابتدا به‌نوعی باور کرده بودند خواسته‌هایشان واقعا همان چیزهایی است که از این طریق به آنان لقا می‌شود. اما وقتی تب‌وناب این تحلیلها و تفسیرها بر اثر حوادث فروکش کرد و مردم با خارج شدن از جو فراگیر رسانه‌های دوباره به استقلال فکری خود دست یافتند، به خودشان مراجعه کردند و دیدند خواسته‌ها و انتظاراتشان آن چیزی نیست که رسانه‌های منسوب به دوم خرداد برایشان گفته‌اند. کما اینکه انتخابات بعدی کاملاً نشان داد که پاسخهای مردم و نیز آن «نه‌ای که در ابراز مخالفت با نظام و انقلاب اسلامی تفسیر می‌شد، چیز دیگری است و هیچ مغایرتی هم با اصل نظام و جریان انقلاب اسلامی ندارد.

● همین‌جا اگر بخواهیم تعریفی از دوم خرداد - بدون لحاظ نگاه نخبگان - ارائه دهیم، یعنی صرفاً با توجه به خود نفس حرکت و اتفاقی که به‌وسیله مشارکت مردم افتاد، بمنظر شما این تعریف چگونه باید باشد؟

□ **مهدوی‌زادگان:** عموماً تصور بر این است یک انقلاب وقتی اتفاق می‌افتد، دیگر کار تمام شده‌است، اما من فکر می‌کنم که اساساً وقوع انقلاب به‌مثابه شروع حرکت و پویایی جدیدی است؛ منتها میزان این پویایی به ظرفیت استقامت و تداوم بخشی آن انقلاب بستگی دارد. هر قدر این ظرفیت بیشتر باشد، تداوم انقلاب نیز بیشتر خواهد بود. در جریان انقلاب، موجهایی ایجاد می‌شود؛ یعنی خود حرکت انقلاب مثل دریا موجهایی را در درون خودش ایجاد می‌کند و برای پویایی خودش دائماً در حال تکاپو است. این تکاپو و موجها را پس از پیروزی انقلاب اسلامی در مقاطع مختلفی می‌توان مشاهده کرد که از جمله این موارد، دوم خرداد است که در مقطع خاصی از تداوم انقلاب اتفاق افتاد؛ بنابراین دوم خرداد حرکتی نیست که در جهت خلاف انقلاب رخ داده باشد. منتها بسته به نظرگاهی که به این واقعه انداخته می‌شود، یک‌بار می‌توان کفی را که در اثر موج ایجاد شده دید و تفسیر کرد و بار دیگر خود آبی را که به تلاطم افتاده، مورد ملاحظه

و تفسیر قرار داد. کسانی که ظاهر دوم خرداد را به تفسیر می‌گذارند، به همان کفها تکیه زده‌اند و براساس این کفها می‌خواهند دوم خرداد را تعریف کنند اما به‌نظر من باید براساس همان باطن مسأله تفسیر کرد.

● آقای مهدوی‌زادگان، شما واقعه دوم خرداد را تداوم حرکت انقلاب اسلامی دانستید که توسط مردم صورت گرفته است. سوالی که همواره مطرح بوده، این است که چه علل و عواملی را می‌توان به‌عنوان زمینه‌های شکل‌دهنده و موجد این واقعه برشمرد؟

□ **مهدوی‌زادگان:** اگر بخواهیم بر مبنای همان جنبه‌های ظاهری و روایی، تحلیل کنیم، می‌توان گفت در شعارها، آرمانها، تفاسیر و توصیفهای جریان مدافع دوم خرداد از این پدیده، عموماً نوعی سکولاریسم و دنیا‌مادری وجود دارد و تقاضاها، اینجهتی هستند. در ریشه‌یابی زمینه‌های محتمل برای این مسأله، قاعدتاً باید حرکتی مادی رخ داده باشد تا در اثر آن حرکتها، جریان دوم خرداد موفق شود چنین شعارهایی را مطرح کند. پیش از دوم خرداد، یعنی در فاصله میان جنگ تحمیلی و وقوع حادثه دوم خرداد، جریانی تحت عنوان سازندگی و آبادانی - البته در یک فرایند طبیعی - در کشور رخ داد که در واقع یکی از خواسته‌های مهم و اولیه مردم در خود ماجرای انقلاب اسلامی بود. اما این خواسته در اثر وقوع جنگ تحمیلی با چالش مواجه شده و به تأخیر افتاد. تا اینکه جنگ به پایان رسید و طبیعی بود که مردم دوباره به همان خواسته‌های انقلابی خودشان و تلاش برای احیا و تحقق آن خواسته‌ها بازگردند. در چنین مواقعی، چون به‌مرحله جامعه در دوران رژیم گذشته از هر جهت در محرومیت به‌سر می‌برده، طبیعی است که اگر بخواهد به سازندگی اقدام کند، باید از همان نیروهای موجود استفاده کند؛ در حالی که این نیروها معلوم نیست چه اندازه خالص و مطابق با نظر مردم باشند. جریان فکری غالب بر این نیروها و جریانهای دم‌دستی، نوعی تفکر کاملاً توسعه‌مدارانه از نوع غرب‌گرا بود که یا به‌صورت دیکته‌شده و یا از طریق سیستم آموزشی قدیم به کشورمان منتقل شده‌اند و لذا همان افکار و مدلها برنامه‌ریزی شد و در طول دوره سازندگی تحت عنوان فرایند توسعه اقتصادی پیاده گردید. این توسعه اقتصادی خود به‌خود زمینه‌ای را برای بازگشت دوباره جریانی که به‌نوعی در اثر انقلاب اسلامی به حاشیه رفته بود فراهم کرد تا دوباره فعال شوند و در بخش فرهنگی متمرکز گردند؛ یعنی به‌محض این که برنامه‌ریزی توسعه به شکل غربی آن به‌راه افتاد، به‌حاشیه‌رفتگان نیز به‌تدریج سعی کردند به بخش فرهنگی صحنه سیاست وارد شوند. در اثر این پیشامد، بسیاری از مدلها، الگوها و ارزشها، از ارزشهای مردمی فاصله گرفت و این مسأله باعث گردید که مردم از این ناحیه به‌نوعی تحت فشار قرار گیرند. من خودم به یاد دارم که همان موقع یکی از همین برنامه‌ریزان علناً به ما می‌گفت که در برنامه‌ریزی توسعه خیلی از ارزشها ضداً ارزش می‌شود؛ مثلاً اگر ارزانی زملی ارزش بوده حالا گرانی ارزش است و این مسأله برای پیشبرد توسعه و سازندگی امر مطلوبی است و ما باید به سمت آن برویم؛ در حالی که خواسته مردم این نبود. این فشاری که ایجاد شد و این حرکت سازندگی که اتفاق افتاد، دو زمینه ایجاد کرد: یک زمینه در بخش نخبگان فرهنگی و زمینه‌های دیگر در میان مردم در مردم نوعی

نارضایتی در قبال وضعیت موجود و معطوف به برنامه‌ریزی معروف به سازندگی ایجاد شد اما در میان نخبگان فرهنگی تحول به‌این صورت بود که آنان توانستند برای خودشان بلندگوهای فرهنگی ایجاد کنند. لذا وقتی که دوم خرداد اتفاق افتاد، در واقع مردم به این روند سازندگی «نه» گفتند؛ که از نظر آنها ارزشها را به ضداً ارزش و بالعکس تبدیل می‌کرد. واقعیت اعتراض به‌این صورت بود اما این جریان فرهنگی که با دستیابی به بلندگوها و تریبونهای فرهنگی فعال شده بود، بلافاصله بمباران رسانه‌ای و تبلیغاتی به راه انداخت و واکنش مردم را به سود خودشان تفسیر کرد. این تفسیر همان چیزی است که تحت عنوان جنبه روایی و ظاهری واقعه دوم خرداد از آن یاد شد و زمینه اساسی در شکل‌گیری آن. همان فرایند توسعه سازندگی به شکل غربی بود که در نهایت از یک سو، زمینه را برای اعتراض مردم فراهم کرد و از سوی دیگر گروهی از نخبگان فرهنگی مسلط به شیوه‌های تفسیر را مجهز به تریبون و امکانات فرهنگی به عرصه وارد کرد.

● آقای مهدوی‌زادگان، فرمودید که دوم خرداد «نه» بود اما به برخی از تحولات دوران سازندگی که در شکل تبدیل ارزش به ضداً ارزش و بالعکس نمود یافت، حال این سوال مطرح است که این اتفاقی که افتاد و به دوره سازندگی و برخی از بخشهای آن «نه» گفت چه می‌خواست؟ آیا از یک هدف مشخص و برنامه‌ای مدون در سطح مردم و نخبگان - البته بیشتر در سطح نخبگان مدنظر است - برخوردار بود یا صرفاً در حد همان «نه» گفتن به دوران سازندگی باقی ماند؟

□ **مهدوی‌زادگان:** من معتقدم مردم هم طرح و هم حرف برای گفتن داشتند. دلیل عمده برای این مدعا، همان واقعه انقلاب اسلامی است که یک حرکت مردمی بود و از همه این ویژگیها برخوردار داشت؛ چنان که یک سال پس از پیروزی، برای خودش قانون اساسی تدوین کرد و بسیاری از شعارهای آن را مردم به‌راحتی تفسیر می‌کردند. آنها می‌دانستند چه می‌خواهند و نظام سیاسی خودشان را هم ترسیم کردند. اگر مردم انقلابی حرفی برای گفتن و یا تواناییهایی معنوی نداشتند، چطور می‌توانستند در جنگ هشت‌ساله تحمیلی به‌این خوبی دفاع کنند و سربلند بیرون بیایند؟ بنابراین می‌خواهم بگویم در متن جریان دوم خرداد نیز حرف برای گفتن، برنامه و طرح، همه‌چیز وجود داشت، منتها در این مقطع تاریخی نوعی وضعیت غبارآلود شکل گرفته بود. امروزه که از آن وضعیت مبهم خارج شده‌ایم، بسیاری از افراد را به‌راحتی می‌توانیم تشخیص دهیم و بگوییم مثلاً این شخص، فکر سکولار دارد و یا این جریان یافرد کاملاً در نقطه مقابل حرکت انقلاب اسلامی قرار دارد و یا غربگرا است و... ولی چنین تحلیل شفافی در مقطع دوم خرداد برای بسیاری از مردم قابل تصور نبود. به‌عنوان مثال، برخی جریانها و گروههای دینی بودند که هیچ تصور نمی‌شد از آنها اندیشه‌های سکولار صادر شود و یا خواسته‌های مادی، دنیوی و غربگرایانه از سوی آنان مطرح گردد. تشخیص این مسائل در آن مقطع برای اشخاص ممکن نبود. اما الان فضا شفاف‌تر شده و به‌راحتی می‌توان دریافت که هر گروهی در چه فضایی صحبت می‌کند. در زمان جنگ تحمیلی نیز فضا کم‌وبیش شفاف بود و این مسأله از طبیعت جنگ و کارزار

مهدوی زادگان: اگر بگوییم در دوم خرداد روشنفکر دینی ظهور پیدا کرده، درست نیست؛ چون این جریان از قبل نیز وجود داشته است و اگر مقصود ظهور یک جریان روشنفکر غیر دینی و لائیک باشد، این هم اساسا از سابقه طولانی برخوردار بوده و حداقل در تاریخ معاصر ریشه یکصدساله دارد. اما از یک طرف می توان گفت: ما شاهد نوعی تحول روشنفکری بوده ایم؛ به این معنا که روشنفکری دینی پس از دوم خرداد به تدریج به سمت همان شکل اصیل آن در غرب، یعنی به سمت روشنفکری لائیک و غیر دینی گرایش پیدا کرد

مطهرنیا: من موافق نیستم، که دوم خردادها سعی داشتند از جامعه سیاست زدایی کنند. در واقع باید گفت اصلاحات سعی داشت در قالب حزب و جامعه مدنی جامعه را قبل از درمان سیاسی به بهداشت سیاسی رهنمون کند. اصولا بهداشت بر درمان رجحان دارد. اما اصلاح طلبان نه تنها بهداشت سیاسی ایجاد نکردند، بلکه بر اثر سیاست زدگی ناشی از عملکردهای هیجانی جامعه را به سمت وسویی بردند که می توان گفت جامعه به جای بهداشت سیاسی به نوعی دچار ویروس سیاست زدگی شد

ناشی می شود که صحنه عمل است و شوخی بردار نیست. به راحتی گفته می شود اگر واقعا روی حرفت هستی بسم الله بفرما؛ بمیر، بکش و یا بمان. ماهیت جنگ می توانست این شفافیت را ایجاد کند، اما در مقطع سازندگی این شفافیت به هم خورد و فضای غبارآلودی ایجاد شد که مردم نمی توانستند به راحتی خواسته های این جریان را شناسایی کنند و لذا طبیعی بود که مردم تاحدودی در تشخیص خواسته های این افراد دچار اشتباه شوند؛ اما همین که فضا واضح و شفاف تر شد. درک کامل مسائل برای مردم نیز آسان تر گردید.

حال، وقتی در پرتو این فضای شفاف به مسائل می نگریم، جریانی را می بینیم که غرب گرا است؛ به این معنا که شعارها و خواسته های آنان همان چیزهایی است که در غرب نیز مطرح می شود؛ مثلا دموکراسی، جامعه مدنی و بسیاری مباحثی که جریان داخلی نیز از آن دفاع می کند این جریان را وقتی پی می گیریم، می بینیم که در تاریخ معاصر از زمان انقلاب مشروطه شروع می شود. که خود نوعی غربی شدن را هدف قرار داده بود و درصدد تحقق آن چیزی بود که در غرب افتاده و می خواست در ایران نیز همان را عملی و محقق کند. در این مدت همواره موانع و مشکلاتی مانع از تحقق این خواسته می شد و آنان (طرفداران مشروطیت) هر بار به شکلی تلاش می کردند آن مشکلات را حل کنند. می توان گفت جریان دوم خرداد نیز در واقع چنین خواسته هایی داشت. البته خواسته های دیگری را نیز می توان برشمرد که این بار از ناحیه گروهی از نخبگان که در واقع تیپ جدیدی از نخبگان سیاسی هستند مطرح گردید. آنچه برای این گروه مهم است. کسب قدرت و حفظ آن می باشد؛ لذا این گروه گرچه از همان شعارهای رایج در زمان مشروطه استفاده کردند و از تلاش برای تحقق این خواسته ها صحبت نمودند، اما هدف واقعی و باطنی آنان چیزی جز تحقق نملهای مدرن غرب نیست و مجموع این خواسته های باطنی آنها را می توان در خواست قدرت خلاصه کرد؛ کم آنکه اگر وقایع چند سال پس از واقعه دوم خرداد را ملاحظه کنید، خواهید دید که تمام بحثهای تئوریک و جامعه شناختی و نیز نهادسازیها و حرکت های سیاسی آنان تماما در جهت موضوع قدرت و در پیرامون این مساله است که شکل می گیرد؛ چنان که حتی نهادهایی که درصدد تاسیس آنها برآمدند، به عنوان نمونه بارز آن می توان از حزب نام برد - نهادهای معطوف به قدرت هستند. تحزب اساسا سازوکاری برای رسیدن به قدرت است. همچنین گروه موسوم به دوم خرداد به مقوله مشارکت سیاسی اهمیت می دادند و تفسیری هم که از مشارکت سیاسی ارائه می کردند، سهمی شدن در قدرت بود؛ یعنی همه موضوعات و بحثها پیرامون قدرت شکل می گرفت. منتها این خواسته ها چون در جامعه به صورت عریان قابل طرح نبود، آنان به ناچار در قالب همان شعارهایی که جریان غربگرا مطرح می کرد، به عنوان مثال با عنوانی چون جامعه مدنی، توسعه سیاسی، دموکراسی، آزادی و حقوق بشر، مطالبات و اهداف خود را سامان می بخشیدند.

● **آقای مهدوی زادگان، لااقل خودم از آنچه شما فرمودید دچار یک نوع تناقض شدم. چطور می توان این پارادوکس را حل کرد که از یک سو مولفه هایی چون تداوم انقلاب اسلامی و نیز حضور حداکثری و مشارکت بالای مردم**

پدیده های به نام دوم خرداد را به وجود آورده باشد اما در همان حال، گروهی صرفا برای کسب قدرت سیاسی و تحت پوشش برخی شعارها بتواند این حرکت را مصادره کند. شما چطور این پارادوکس را - صرف نظر از آن که اصلا ممکن است یا نه - توجیه می کنید؟

□ **مهدوی زادگان:** ما پیش از این از یک جریان باطنی و مردمی صحبت کردیم. حال، این جریان وقتی می خواهد با کمک به وقوع انقلاب اسلامی و با شکل دهی به این حرکت های پویا خودش را عملا نیز محقق سازد و به خودش شکل دهد، به طور طبیعی در جایی و یا در فضایی پدید می آید که بسیاری چیزها در خارج از حیطه تملک و قدرت آن قرار دارد و خیلی فضاها و نقشها مال او نیست، بلکه از قبل تعریف شده اند. لذا طبیعی است که برای رسیدن به این پویایی اجبارا باید از همین امکانات موجود استفاده کند؛ زیرا تا این جریان مردمی توانایی آن را بیابد که یک نظریه ناب در قالب سازندگی و آبادانی ارائه دهد به زمان نیاز دارد؛ ضمن آنکه نمی تواند چندین سال صبر کند تا هروقت به خودبستگی برسد، به این کارها بپردازد؛ چون همه چیز در اطراف آن در تحرك و ترقی است و لذا چاره ای نیست جز اینکه از وضعیت و امکانات موجود استفاده کند. بنابراین طبیعی است که باید به الگوها و تعبیر مسلط روی آورده و از نیروها و نخبگانی که بر این تعاریف اصرار دارند استفاده کند؛ به ویژه آن که پدیده های به نام جنگ اتفاق افتاد و کل مردم را به خود مشغول کرد و این امکان را به آنها نداد که پس از صرف مدتی بفهمند اصلا توسعه عمران و آبادانی به مفهوم اسلامی آن یعنی چه و از کجا باید شروع کرد. لذا به ناچار از همان نیروها و امکانات دم دستی استفاده شد و آنها هم چندان که باید خالص و ناب نبودند؛ بنابراین به تدریج از تاثیر این مساله یک جریان غیر خالص امکان رشد پیدا کرد.

● **چون در آن شرایط جز استفاده از این نیروها هیچ راه دیگری نبود، لذا به ناچار باید جریان مردمی با این گروه بهنجوی کنار می آمد؟**

□ **مهدوی زادگان:** درست است. البته جریان مذکور به نوعی فرصت طلبی هم کرد. آنها پس از جنگ بحث سازندگی را راه انداختند و اصلا توجهی هم نکردند که در این مساله قدری تأمل کنند. به هر حال ما که دویست سال عقب افتاده بودیم، چه اشکالی داشت ده سال دیگر هم صبر می کردیم اما کار را درست پیش می بردیم؛ یعنی یک مقدار فرصت فکر کردن و آزمایش و خطا پیدا می کردیم و این بحث سازندگی، توسعه و آبادانی را بخته تر انجام می دادیم. اما متأسفانه این چنین نشد و ما به یکباره وارد سازندگی شدیم و طبیعتا از آنجا که تئوریهای آماده ای نداشتیم، به ناچار سراغ افرادی رفتیم که در کمین نشسته بودند و دائما هم می گفتند بالاخره روزی به سراغ ما می آیند. آنها هم به خوبی توانستند از این طریق دیدگاهها، افکار و مدل های توسعه مدنظر خودشان را پیاده کنند؛ لذا در برنامه های توسعه به راحتی بسیاری از اصول و ارزشهای اسلامی نادیده گرفته شد و یا اصلا به آنها ارزشی داده نشد. به عنوان یک مثال ساده در برنامه نوسازی حاکم بر شهرداری ها، وقتی برج تجاری ساخته می شد، چنانچه پارکینگ نداشت، جلوی آن را می گرفتند اما هیچ وقت نگفتند که این برج تجاری باید نمازخانه هم داشته باشد. پارکینگ مهم بود اما نمازخانه مهم نبود. گروه مذکور،

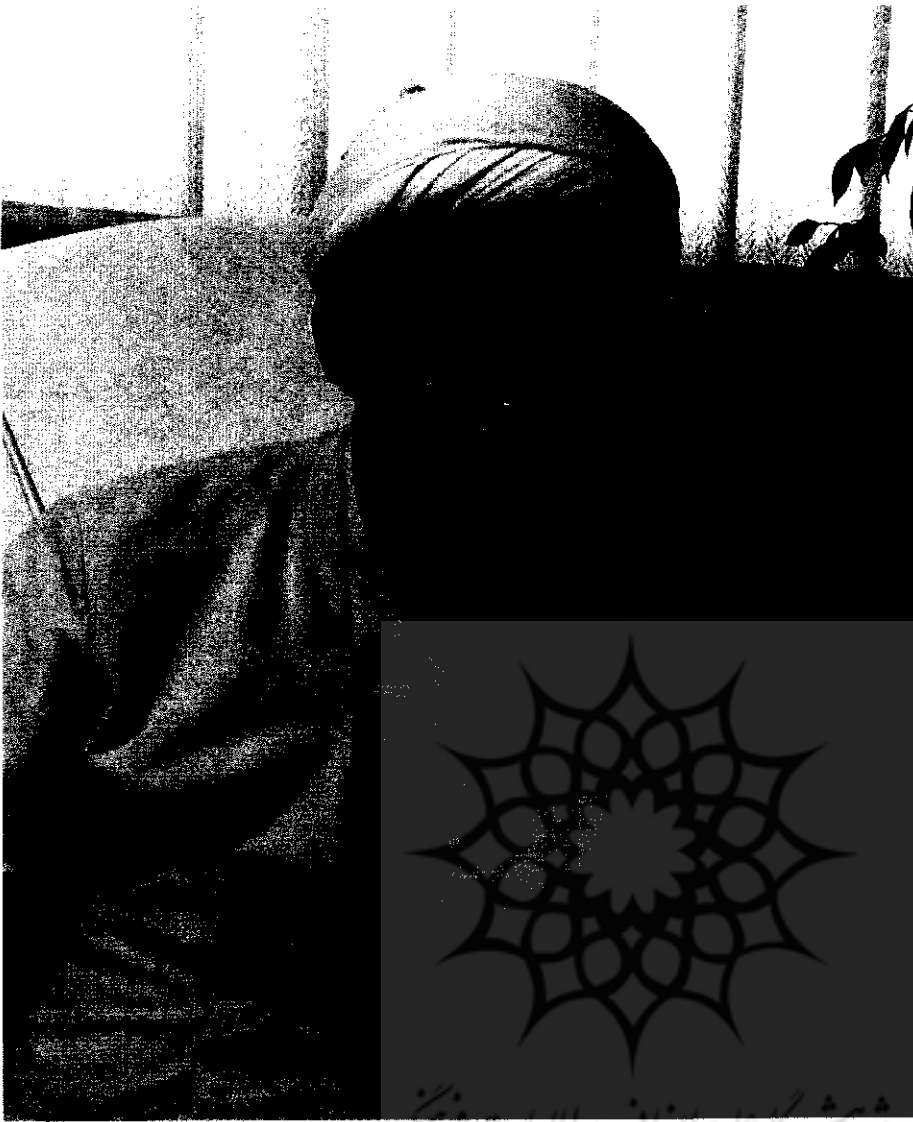
این گونه فکر می‌کردند. از نظر آنها، شهرسازی یک کار مادی است و لذا ارزشهای دینی ربطی به کار آنها نداشت. در این تفکر اساساً ارزشهای معنوی و دینی مهم نیستند. درحالی‌که در شهرسازی ما در گذشته و تمدن اسلامی، اساساً شهرها را با محوریت ارزشهای دینی بنا می‌کردند؛ به‌این صورت که مسجد جامع در مرکز شهر قرار می‌گرفت و شهر با محوریت مسجد جامع توسعه می‌یافت؛ یعنی ابتدا مسجد جامع، سپس بازار و پس‌از آن خود شهر و خانه‌ها به‌ترتیب قرار می‌گرفتند؛ اما در دوران سازندگی ما اساساً به این مسائل توجه نشد.

● **بمنظر شما میان این گروه که به تکنوکراتها موسوم شده‌اند و ائیت یا نخبگان دوم خرداد چه رابطهای قابل تصور است؟ آیا این دو گروه در واقع بیش از یک گروه نیستند؟ آیا آنها هم‌پوشانی دارند یا داشتند؟ دو گروه متفاوت بودند؟ گروه اول تمهیدی برای گروه دوم بود یا...؟**

□ **مهدوی زادگان:** این دو یا شاید چند گروه همگی به لحاظ بنیانی با یکدیگر اشتراک نظر داشتند؛ بدین معنا که آنان فقط در خصوص نوع برنامه‌های لازم برای توسعه اختلاف نظر داشتند، و گرنه در کلیت و شعارهای اصلی هیچ اختلافی با هم ندارند؛ بنابراین به‌صورت طبیعی نوعی هم‌پوشانی در میان آنها برقرار بود؛ یعنی مطابق نوعی تفاهم ضمنی، هر کدام که به قدرت می‌رسید، باید برای گروه خارج از قدرت، زمینه بازگشت را فراهم کند و این امکان را گروه دوم نیز متقابلاً برای گروه اول فراهم سازد؛ کما اینکه اخیراً یکی از تحلیلگران دوم خرداد گفته بود که در انتخابات بعدی دوباره جریان سازندگی حاکم خواهد شد و باز این جریان به‌مرور زمان کار را به ما خواهد سپرد. در واقع آنچه تاکنون در عمل اتفاق افتاد، نیز این مسأله را تأیید می‌کند؛ یعنی با به‌قدرت رسیدن یک جریان، آنچه رخ داده این بوده که گروه دیگر صرفاً به‌لحاظ اسمی در حاشیه قرار گرفته اما این حاشیه بیرون از قدرت نیست بلکه این گروه در حیاط خلوت قدرت این افراد جای می‌گیرند و به‌عبارتی در این تحولات، نوعی جایجایی رخ می‌دهد. در واقع می‌توان گفت در دوم خرداد ماحصل این جایجایی به‌قدرت رسیدن یک جریان از نخبگان مدرن یا تجدیدطلب بود و گرنه هیچ واقعه‌اصیلی اتفاق نیفتاده است.

● **دوم خرداد به ظهور طیف خاصی از روشنفکران منجر شد که شاید بتوانیم این طیف خاص از روشنفکران را فقط در همان فضا تعبیر کنیم. سوال من این است که این روشنفکران لاقول در یک بررسی تطبیقی با روشنفکران پیش از خود از چه سنجی بودند و چه ویژگیهایی داشتند؟**

□ **مهدوی زادگان:** اگر منظور این باشد که شکل جدیدی از روشنفکری ظهور کرد، به نظر من این طور نیست؛ اما اگر مقصود پدید آمدن شکل جدیدی از روشنفکری دینی باشد، باید گفت این روشنفکری دینی پیش از دوم خرداد نیز وجود داشت و همه کسانی که در خصوص مسائل دینی روشنگری می‌کردند، برای تمایزشان از جریان روشنفکری لائیک و غیردینی خودشان را با این عنوان خطاب می‌کردند. بنابراین اگر بگوییم در دوم خرداد روشنفکر دینی ظهور کرده درست نیست؛ چون این جریان از قبل نیز وجود داشته‌است و اگر مقصود ظهور یک جریان روشنفکر غیردینی و لائیک باشد، این هم اساساً از سابقه طولانی برخوردار بوده و حداقل در تاریخ معاصر ریشه یک‌صدساله دارد. اگر منظور تان جریان دیگری سوای این دو باشد، من چنین جریانی را متوجه



نشدم بنابراین شکل جدیدی از روشنفکری ظهور پیدا نکرده است. اما از یک طرف می‌توان گفت: پس از انقلاب، ما شاهد نوعی تحول روشنفکری بوده‌ایم؛ به‌این معنا که روشنفکری دینی پس از دوم خرداد به‌تدریج به سمت همان شکل اصیل آن در غرب، یعنی به سمت روشنفکری لائیک و غیردینی گرایش پیدا کرد؛ چون در غرب چیزی به‌نام روشنفکری دینی اصلاً وجود ندارد. حوادث پس از دوم خرداد - که در درون همین جریان اتفاق می‌افتاد - به این نتیجه رسیده بود که دیگر مأموریت‌های روشنفکری دینی به‌نوعی تمام شده و اگر بخواهد تداوم پیدا کند باید در همان چهره‌اصلی خودش، یعنی در شکل لائیک و غیردینی ظهور و بروز پیدا کند. بنابراین در این مدت تحولی که شکل گرفته حرکت از روشنفکری دینی به سمت روشنفکری لائیک بوده‌است. در واقع، در این برهه زمانی، جریان روشنفکری دینی خیلی راحت با روشنفکری غیردینی و جریانات لائیک کنار می‌آید و حتی بحثها و شعارها نیز یکسان می‌شود؛ یعنی کفای است از مقالات نوشته‌شده توسط این دو گروه صرفاً اسامی مقالات حذف شده و گفته شود کدام مقاله به کدام یک از این دو گروه تعلق دارد. به‌سختی می‌توان تشخیص داد. یعنی

گفتمان حاکم بر آنها تا این اندازه همسان و یکپارچه شده‌است. به‌این لحاظ، می‌توان گفت تحولی در روشنفکری دینی به سمت غیردینی شدن رخ داد و نیز روشنفکری لائیک به عرصه قدرت وارد شد و بخشی از این جریان به‌راحتی پارامی مرکز قدرت را به‌دست گرفت. اما باز هم نمی‌توان گفت که جریان جدیدی از روشنفکری اتفاق افتاده است؛ چون این مسأله مستلزم آن است که روشنفکری دینی حرف، پیام و طرح جدیدی ارائه کرده باشد، درحالی‌که می‌بینیم همه حرفها و پیامهای آنها همانهایی است که روشنفکری لائیک نیز مطرح می‌کند.

● **آیا می‌توانید در راستای این سیر تحول روشنفکری دینی به سمت روشنفکری لائیک، مصادیق خاصی را نیز ذکر کنید تا بر وضوح مدعا برای خوانندگان بیشتر بیفزاید؟**

□ **مهدوی زادگان:** به‌عنوان مثال، آنها - جریان روشنفکری دینی - تا پیش از دوم خرداد از یک نوع دموکراسی صحبت می‌کردند و معتقد بودند که آنچه می‌گویند، غیر از دموکراسی مدنظر لائیکها است؛ به‌این معنا که مثلاً این دموکراسی با دین سازگاری دارد؛ و بر مبنای این ادعا شعار می‌دادند که می‌توان به نوعی حکومت دموکراتیک دینی



مطهرنیا: دوم خرداد به انسداد گفتمانی و به یک وضعیت پارادوکسیکال دچار شد؛ چون اگر مردم سالار می‌اندیشید، می‌بایست رفتارهای خودش را عامل اصلی و بنیادین - البته نه یگانه عامل - شکستهای خودش می‌دانست؛ اما آنها این کار را نکردند و در مقابل بر اساس دو منطق «منفعت» و «موقعیت» رفتارهایشان را سامان دادند؛ بدین معنا که منطق موقعیتی آنها در چارچوب نقطه تشابه هویتی‌شان ایجاب می‌کرد که شعار مردم سالاری سردهند اما همین منطق موقعیت، به خاطر انسداد گفتمانی، در برخی لایه‌ها عملکرد منفعت طلبانه بروز می‌داد نه موقعیت طلبانه

دست یافت. اما این گروه به تدریج از این موضع خود عقب‌نشینی نموده و بعضاً تصریح کردند که اصلاً چیزی به نام دموکراسی دینی وجود ندارد و حتی در مقابل شعار مردم سالاری دینی ایستادند. به عنوان مثال دوم، می‌بینیم که از آن طرف خود روشنفکران لائیک یا غیردینی تاحدزیادی به همین جریان روشنفکری دینی تکیه دارند. این مساله نشان می‌دهد که آنها با این روشنفکری دینی نوعی خویشاوندی و نزدیکی احساس می‌کنند. همین‌طور، جریان روشنفکر دینی در تئوریهای خود دائماً از حداقلی کردن دین صحبت می‌کنند؛ درحالی که حداقلی کردن دین با آنچه در غرب اتفاق افتاده - که یک جهان غیردینی است - هیچ فرقی نمی‌کند؛ چراکه در آنجا نیز دین، حداقلی است. از طرفی، روشنفکری دینی ماهیچ‌وقت در تحلیلهایی که ارائه می‌دهد، مرز و وجه تمایز میان خود و روشنفکری لائیک را مشخص نکردهاست؛ درحالی که سعی زیادی به خرج می‌دهند تا میان خودشان و جریان اصول‌گرای اسلامی مرزبندی ایجاد کنند. درواقع هرچه جلوتر می‌رویم، این وجه تمایز با روشنفکری لائیک کمتر مورد بافشاری قرار می‌گیرد و اساساً آنها به سمت همان یکپارچگی روشنفکری سیر می‌کنند. در آثار آنها نیز دلایل زیادی در تأیید آنچه می‌گوییم وجود دارد که پرداختن به همه آنها در این مصاحبه میسر نیست.

● علت این که جامعه - اعم از سازمانها، افراد و بقیه بخشهای آن - پس از دوم خرداد ناگهان به سمت سیاسی‌شدن پیش رفت و همه مباحث و مسائل

رنگ‌وبوی سیاسی گرفت و این مساله تاحدزیادی به لایه‌های پایینی جامعه نیز تسری پیدا کرد چه بود و کاتالیزورها و تسریع‌بخشهای سیاسی‌شدن فضای جامعه در آن دوران کدامند؟

□ **مهدوی‌زادگان:** اگر مقصود این باشد که جریان دوم خرداد باعث این مساله شد و آنها به دنبال سیاسی‌کردن جامعه بودند، من به هیچ عنوان نمی‌پذیرم؛ بلکه برعکس این جریان دقیقاً به دنبال سیاست‌زدایی از جامعه بودند؛ کماآنکه شعارها و نیز ماهیت کاری برخی از جریانهای موسوم به این جنبه کاملاً این مدعا را تأیید می‌کند. بنابراین اگر جامعه سیاسی هم شده باشد، به تأثیر از این جریان نیست، بلکه ریشه اصلی این سیاسی‌شدن به همان جنبش مردمی برمی‌گردد که در انقلاب اسلامی رخ داد؛ یعنی همان موجهایی که در جریان انقلاب اسلامی اتفاق افتادند. در تداوم خودشان موجب شدند که حرکت سیاسی مردم در بعضی مقاطع شدت پیدا کند و این مساله نتیجه طبیعی خود انقلاب اسلامی به شمار می‌رود؛ چون متن انقلاب هنوز پویا و فعال است و یکی از جنبه‌های انقلاب نیز سیاسی بودن آن است. از آنجاکه حرکت مردم در دوم خرداد نیز از جمله پیامدهای منبعث از تداوم پویایی انقلاب می‌باشد، بنابراین اگر حرکتی سیاسی در چارچوب واقعه دوم خرداد شدت گیرد، باز هم به بنیادهای انقلاب اسلامی برمی‌گردد. به علاوه انتساب سیاسی‌شدن جامعه به جریان دوم خرداد اصلاً درست به نظر نمی‌رسد؛ چون این جریان دقیقاً در جهت

سیاست‌زدایی از مردم حرکت می‌کرد؛ کما آنکه در همان روزهای اولیه وقوع دوم خرداد، متولیان این جریان گفته بودند که ما با شعارهایمان سطح توقع و انتظارات مردم را بالا بردیم. بالا بودن مطالبات مردم طبیعتاً بر دولت فشار وارد کرده و برای دولت چالش‌زا و تنش‌زا خواهد بود؛ بنابراین برای کم کردن فشار بر دولت، چاره‌ای جز این نیست که مسائلی یا - به تعبیر خودشان - حوضچه‌هایی را درست کنیم و مردم را در این حوضچه‌ها قرار دهیم تا قدری از این فشار بر دولت کم شود. آنها معتقد بودند که در کل باید دو حوضچه درست کرد: یکی حوضچه جامعه مدنی و دیگری حوضچه حزب؛ و مدعی بودند که باید با هول دادن مردم در این دو حوضچه یعنی با قراردادن مردم در قالب‌های جامعه مدنی و احزاب سیاسی، ضرب و قدرت سیاسی آنها را بگیرند تا فشار مردم بر دولت کم شود. کم شدن فشار از ناحیه مردم، یعنی کم شدن فشارهای سیاسی بر دولت؛ که به یک معنا می‌توان از آن با عنوان سیاست‌زدایی از مردم یاد کرد. پس ثبت شد که این جریان برخلاف تصور درصدد بوده تا از مردم هر چه بیشتر سیاست‌زدایی کند؛ کما آنکه گرچه جناح مقلد را نقد می‌کردند و می‌گفتند که شما مفسر رسمی هستید و می‌خواهید همه مردم همان تفسیر شما را بپذیرند، اما خودشان عملاً همین کار را می‌کردند؛ یعنی درصدد بودند تفسیر سیاسی خاصی را رسمیت دهند و مردم نیز فقط همان تفسیر را بپذیرند. در واقع آنها می‌خواستند به نوعی به مردم این طور القا کنند که بودن ما به عنوان مفسر سیاسی کافی است و نیازی نیست که شما وارد این کار شوید؛ یعنی سعی می‌کردند به سیاست و جبهه‌های تخصصی بدهند که پرداختن به آن، کار هر کس - مردم - نیست.

● آقای دکتر مطهرنیا، آقای مهدوی‌زادگان معتقدند که دوم خرداد یک لایه ظاهری و یک لایه باطنی دارد و لایه ظاهری را به انحراف از جریان اصیل و نیز از انقلاب اسلامی متهم می‌کنند و به نظر ایشان این جریان غیراصیل برخلاف تصور سعی در سیاست‌زدایی از جامعه داشته‌است. به عنوان سوال اول از شما می‌خواستم بپرسم آیا قبول دارید که دوم خرداد قصد داشته از جامعه سیاست‌زدایی کند؟

□ **مطهرنیا:** سیاسی شدن به این معنا، یک امر عام یا Public Generally است که با مفهوم Power (به معنای قدرت) و با مفهوم Government (حکومت) و Order (نظم) و همچنین با مفهوم اداره جامعه در سطح کلان ارتباط دارد. سیاسی شدن به این معنا نیست که مردم همواره در صحنه باشند. این نگرش به سیاسی شدن مردم، در واقع نگرشی پوپولیستی و عامگرایانه خواهد بود؛ یعنی سعی شود که مردم بدون توجه به مقتضیات زمان و فضای تاریخی و عوامل سیاست و ارتباط آنها با هم، به تصمیم‌گیری سیاسی برانگیخته شوند. در چنین وضعیتی هیچ چیز استقرار پیدا نمی‌کند؛ چرا که مردم مثلاً امروز چیزی را می‌خواهند، اما فردا نمی‌خواهند. ما می‌گوییم مردم در راس امور قرار دارند، مردم میزان هستند، اما وقتی این میزان را در سخنان حضرت امام (ره) پی می‌گیریم، احساس من به عنوان یک مفسر سیاسی از فرمایشات ایشان به این صورت است که «ایقوم الناس بالقسط» مدنظر آن حضرت - امام (ره) - می‌باشد؛ یعنی می‌فرماید به کمک مردم عدالت را گسترش دهید؛ و

لازمه این کار آن است که مردم از آگاهی سیاسی برخوردار شوند. چنان که می‌دانیم، یکی از ابزارهای آگاه‌سازی مردم، احزاب است؛ همچنین جامعه مدنی به عنوان حلقه اتصال توده‌های مردم با هیأت حاکمه نقشی اساسی در این زمینه دارد؛ کما آنکه وقتی یک دین از جانب خداوند مقرر می‌گردد، وی حلقه اتصالی به نام پیامبران و شرایع گوناگون را در قالب دین ایجاد می‌کند تا بتواند توده‌های مردم را به دین آگاه کند. در واقع هر کدام از شرایع گوناگون، ملت ویژه خود، یعنی حزب ویژه خود را دارند. منظور این که همان ساختار را در قالب دین و تبلیغ دین نیز می‌توان سراغ گرفت. لذا من نمی‌توانم با فرمایش شما مبنی بر این که دوم خردادها سعی داشتند از جامعه سیاست‌زدایی کنند موافق باشم. در واقع باید گفت اصلاحات سعی داشت در قالب تحزب و جامعه مدنی جامعه را قبل از درمان سیاسی به بهداشت سیاسی رهنمون کند. اصولاً بهداشت بر درمان رجحان دارد. اما اصلاح‌طلبان نه تنها بهداشت سیاسی ایجاد نکردند، بلکه بر اثر سیاست‌زدگی ناشی از عملکردهای هیجانی و رادیکالی، جامعه را به سمت وسویی بردند که می‌توان گفت جامعه به جای بهداشت سیاسی به نوعی دچار ویروس سیاست‌زدگی شد. در حالی که اگر مکانیسم مذکور (تحزب) سلمان می‌یافت، جامعه مدنی ایجاد می‌شد و جامعه مدنی‌ای که با روح اسلامی فرین شده‌باشد، می‌تواند همان مدینه‌النبی باشد. هیاتهای مذهبی ما چه کار می‌کنند؟ این هیاتها کار کردی دارند که نمی‌خواهم بگویم صدرصد معادل آن چیزی است که باید در عالم سیاست پیاده کنیم یا می‌توانیم داشته باشیم، اما باید قبول کنیم که نیاز به احزاب و گروهها و تشکلهای مختلف یک نیاز حتمی است؛ یعنی همان بحث فلسفی عمیقی که از کیهان‌شناسی الهیات اسطوره‌ای تاکنون در قالب نظریه وحدت در کثرت و کثرت در وحدت مطرح بوده در این جا نیز کاملاً مصداق و ضرورت دارد. متأسفانه در ارتباط با این مسأله تاکنون در قیاس با وحدت، به کثیربودن بیشتر اهمیت داده شده‌است، در حالی که اگر ما کثیربودن (کثرت) را در معبد وحدت سر ببریم و یا برعکس، در این صورت هر دو نقصان خواهند پذیرفت و هر جامعه‌ای که به هر کدام از این دو جهت گرایش افراطی پیدا کند، با فقدان سلامت و تعادل روبرو خواهد شد و گرنه اصل قبول توأمان کثرت و وحدت، چه به لحاظ فلسفی و یا در زمینه مسائل سیاسی، تعارضی ندارد.

● در این صورت امری که اتفاق افتاد واقعاً چه بود؟

□ **مطهرنیا:** من معتقدم که ما باید از دوم خرداد هویت‌شناسی، موقعیت‌شناسی و جایگاه‌شناسی به عمل آوریم تا بتوانیم بر پیامدشناسی این پدیده نیز فائق آییم. به لحاظ هویت (Identity) و موقعیت‌شناسی این جریان، لازم است بدانیم آیا دوم خرداد در تعارض با روند تکاملی انقلاب بوده‌است یا در تداوم آن. هویت یا Identity از Idem در زبان لاتین مشتق می‌شود که در زبان فارسی معادل‌های تشابه و تداوم را می‌توان برای آن ذکر کرد. تشابه و تداوم، دو مولفه متمایز هستند. آن چیزی هویت دارد و هویتش حفظ می‌شود که از نقطه تشابه و خط تداوم برخوردار باشد. گفته می‌شود اولین شکل در ریاضی نقطه‌است؛ از پیوستگی نقاط خط به وجود می‌آید و سپس از خط اشکال هندسی ایجاد می‌شود. حال باید ببینیم آیا دوم خرداد این نقطه تشابه‌ای را

که ما در فرازهای انقلاب مشاهده می‌کنیم، نفی کرده‌است؟ من می‌گویم دوم خرداد این تشابه را نفی نکرد، بلکه در مسیر آن زاده شد. در خط سیر تداوم انقلاب، اولین سالهای انقلاب، دوران تثبیت تحرک انقلاب است. سپس دولت موقت می‌آید که به مثابه پلی میان نظام کهن (Old Regime) و نظام جدید (New Regime) پیوند برقرار کرده و این دو را به هم متصل می‌کند؛ و پس از آن در سالهای ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۸ دولت آقای موسوی می‌آید که در روند تکاملی انقلاب متناسب با یافت موقعیتی خودش بروز پیدا می‌کند؛ به این معنا که این دولت با جنگی توأم بود که دشمن بر ما تحمیل کرد تا از تحقق اصالت انقلاب جلوگیری کند و لذا این دولت نیروهای خاص خودش را برگزید و یا شکل داد؛ چنان که شهید باکری‌ها و شهید همت‌ها در عرصه ظاهر شدند و اقتصاد متمرکز گردید؛ یعنی این تمرکز از موقعیت ناشی می‌شد و به این معنا نبود که گفته شود دولت جمهوری اسلامی به گرایشهای چپ وابسته بوده است. موقعیت ایجاد شده، این هم‌عصری را ایجاد کرد تا اصالت و نقطه تشابه انقلاب حفظ شود؛ و سپس خط استمرار، در پذیرش نظام کوبینیسیم تبلور یافت؛ یعنی نظام کوبینیسیم اصل نیست، اصل حفظ انقلاب و اسلام و حفظ اصالت اسلام است.

● آیا اعتقاد به چنین فرایندی، باور به نوعی جبرگرایی نخواهد بود؟

□ **مطهرنیا:** جبر نیست؛ چرا که مطابق Idem یا نقطه تشابه و تداوم، شما باید ضمن حفظ اصالت، معاصرت هم داشته باشید؛ یعنی ضمن آرمان‌گرایی، حقیقت نیز نباید رها شود. بلکه همچنان لازم است که از بن مایه واقعیتها فاصله ایجاد نشود؛ کما آنکه میسر هم نیست؛ یعنی ما در عین حال که مختار هستیم، مجبور هم هستیم پذیرش اصالت، عملی اختیاری است اما در هم‌عصری همه اختیار در دست ما نیست؛ به عبارتی، ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند / تا تو نلی به کف آری و به غفلت نخوری. جدانشدن از اصالت و فرزند زمانه خود نبودن، باعث می‌شود که معاصرت از دست برود و وقتی معاصرت از دست رفت، اصالت می‌گردد. به همین خاطر است که پس از جنگ، مقتضیات سازندگی و بازسازی خرابیهای ناشی از تهاجم دشمن، دولتی به نام دولت سازندگی را سرکار می‌آورد. دولت سازندگی با بازسازی جامعه بر اساس اصلتهای انقلاب و خارج کردن انقلاب از محدوده فشارهای ناشی از جنگ، برای قشر جوان و نسل دوم انقلاب یک نوع فضای تنفسی ایجاد کرد و در نتیجه فضای فرهنگی و نیز فضای اقتصادی بازتر شد. حتی برخلاف عقیده بسیاری که می‌گویند در زمان دولت آقای هاشمی فضا بسته بود، باید گفت در این دوره در بسیاری از موقعیتها فضای سیاسی در بطن جامعه باز شد. همین که مردم نسبت به گذشته - یعنی در قیاس با وضعیت پیش از خود و نه وضعیت فعلی - احساس تنفس کردند، آرام‌آرام مباحث سیاسی و فرهنگی نمود یافت؛ چرا که انقلاب ایران علاوه بر بعد سیاسی، در واقع یک انقلاب ارزشی و فرهنگی بود. در این فضا، دوباره نسل جوانی سر کار آمد که همان اصول، مفاهیم و آرمانهای انقلاب را - البته این بار براساس بازتعریف نسل خودش - مطرح کرد و این بازتعریف اصول و مفاهیم انقلابی با ادبیات نسل جدید، جنبش دوم خرداد را پدید آورد. در واقع جنبش دوم خرداد یکی از برهه و فرازهای

برخورد نیروهای اجتماعی با قدرت حکومتی است؛ نیروهای اجتماعی ای که خودشان باز پرورده همان فضا و زمانه تاریخی پس از انقلاب اسلامی هستند؛ یعنی نسل جوانی که شکل گرفته و امروز خواسته‌های بسیاری دارد، این درخواستهای بسیار آنها در بافت موقعیتی‌ای که دولت آقای هاشمی به وجود آورده شکل گرفته‌اند؛ یعنی این دولت توانسته است فضای ساخت‌وساز بهتری ایجاد کند که محدوده دید جوان را افزایش داده‌است. حالا این محدوده دیدی که افزایش پیدا کرده و این نگاهی که شکل گرفته، آیا درست است یا نادرست، این مساله چیز دیگری است؛ اصل این است که این محدوده رزمایش فکری افزایش پیدا کرده و دیگر فقط به فکر برخورد با دشمن نیست بلکه می‌خواهد آزادی خودش را در چارچوب انقلاب دوباره بازتعریف کند.

● نکته جالبی است که هم شما و هم آقای مهدوی زادگان دوم خرداد را به لحاظ هویت‌شناختی در تداوم انقلاب اسلامی می‌دید اما آقای مهدوی زادگان معتقدند که دوم خرداد قصد داشت از جامعه سیاست‌زدایی کند و آقای دکتر مطهرنیا به عکس آن!

□ مهدوی زادگان: البته چندان تعارضی میان گفته‌های خود و آقای دکتر نمی‌بینم، منتها هر کدام از ما جای خاصی را نشانه گرفته‌ایم که بر یکدیگر منطبق نیستند و این نقطه عدم تطابق نیز به آنجا برمی‌گردد که گفتیم دوم خرداد یک لایه باطنی و یک لایه ظاهری دارد؛ یا به عبارتی از یکسری بلندگوهای رسمی و غیررسمی برخوردار است. بلندگوی غیررسمی آن، همان متن جامعه است که با خود انقلاب اسلامی پیوند دارد و حرفها و شعارهایش را از انقلاب اسلامی می‌گیرد و از این رو، بالطبع دوم خرداد نیز باطن با انقلاب اسلامی هیچ تعارضی ندارد. اما کسانی که نقش بلندگوی رسمی دوم خرداد را برعهده دارند، برخلاف نظر آقای دکتر که فرمودند آنها همگی ریشه در انقلاب اسلامی دارند و اصول و مفاهیم انقلاب اسلامی را بازتعریف می‌کنند، وقتی به شماره‌ها و تفسیرهایشان نگاه می‌کنیم این طور به نظر نمی‌آید؛ یعنی شعارهای جریان رسمی دوم خرداد اساسا عبور از انقلاب و نظام اسلامی و عبور از قانون اساسی و هر چیزی که مردم پدید آوردند را متبادر می‌کنند؛ و گرنه وقتی فرضا از جامعه مدنی هم صحبت شد، جریان مردمی دوم خرداد ادعان کرد که اگر مقصود از جامعه مدنی همان مدینه‌النبی باشد، آن را می‌پذیرد. اما اگر جامعه مدنی چیزی غیر از جامعه دینی باشد، آن را نخواهد پذیرفت. نکته انحراف از آنجا شکل می‌گیرد که جریان رسمی دوم خرداد سعی می‌کند جامعه را به اشکال مختلف و از جمله با طرح مساله تخصصی کردن سیاست به سمت سیاست‌زدایی سوق دهد؛ یعنی درست است که آنها در شعارها، تعبیر و تعاریفشان از حضور و نقش مردم در انتخاب قدرت و... حرف می‌زنند، اما در عمل طور دیگری با مساله برخورد می‌کنند. در واقع آنان از یک طرف می‌گویند مردم در تعیین سرنوشت خودشان نقش دارند، اما از طرف دیگر سیاست را حوزه‌ای تخصصی قلمداد می‌کنند. سیاست، امری تخصصی است، یعنی چه؟ یعنی فقط نخبگان سیاسی حق و توان اظهار نظر و متولی‌گری در این زمینه را دارند؛ یعنی مردم فقط باید رای بدهند و نخبگان را انتخاب کنند، اما این که آیا نخبگان چه کار می‌کنند و یابر تصمیم و عهد ملی‌شان با مردم باقی می‌ماند

یا نه، دیگر برعهده مردم نیست. پس تخصصی شدن حوزه سیاست یکی از روشهای سیاست‌زدایی از مردم خواهد بود؛ حزب نیز همین‌طور. عموما تصور بر این است که در سیستم حزبی، جامعه پوپولیستی نیست، درحالی که اتفاقا احزاب نماد تکرر جوامع کوچک پوپولیستی هستند؛ یعنی یک‌بار ممکن است همچون نظام فاشیستی آلمان هیتلری و یا مثل حکومت کمونیستی شوروی سابق همه مردم در قالب یک حزب، جامعه پوپولیستی واحدی را شکل دهند که همگی تابع رهبر حزب باشند و مطابق نظر دفتر سیاسی عمل کنند اما به شیوه‌های دیگر نیز ممکن است جامعه به صورت خرد در احزاب متعدد تکرر یابد اما در همان حال، در همان احزاب نیز آن قشر از مردم که در آنها جمع شده‌اند، نوعی گروه‌بندی پوپولیستی یافته باشند؛ یعنی این‌طور نیست که مردم با ورود به یک حزب، هر چه بگویند، در عمل نیز تماما همان اجرا شود، بلکه باز هم دستور از بالا به پایین می‌آید؛ یعنی هر حزبی یک رهبر و نیز یک دفتر سیاسی دارد و اعضای حزب باید از تحلیلهای دفتر سیاسی تبعیت کنند؛ یعنی باز هم همچنان نوعی نظام پوپولیستی خرد بر این جامعه تکرر گرا حاکم است. بنابراین صرف تحزب، مانع از پوپولیستی شدن نمی‌شود؛ ضمن آنکه این هم درست نیست که گفته شود اگر حضور مردم در یک ساختار حزبی نباشد، پس آن حضور پوپولیستی و یا به تعبیر آقای هاشمی رفسنجانی فله‌ای است؛ بلکه به یک اعتبار می‌توان گفت حضور مردم در صحنه، یک حضور آزاد سیاسی است، منتها برای دنیای جدید این نحوه حضور مردم به این صورت که همه مردم به خیابان بریزند، قابل کنترل نیست. و البته طبیعی است که قابل کنترل نباشد. اما از طریق حزب می‌توان حضور مردم در صحنه سیاست را کنترل و حتی اندازه‌گیری کرد؛ مثلا می‌توان مشخص کرد که در این واقعه سیاسی اگر قرار است مردم حضور داشته باشند، این حضور چند نفر باشد، ده‌هزار نفر، صد هزار نفر... حزب وسیله و یا راهکاری است که در این مواقع امکان کنترل را در اختیار دولت و نخبگان سیاسی می‌گذارد؛ اما به هر حال این مساله چیزی جز سیاست‌زدایی نیست، والا اگر حضور مردم در صحنه سیاسی برای نخبگان قابل قبول و تحمل باشد، چه لزومی دارد که این حضور حتما باید در قالب حزب صورت گیرد. اما از طرفی هم من نگفتم که مردم در جریان دوم خرداد، غیرسیاسی شدند، بلکه می‌خواهم بگویم اتفاقا گرایش سیاسی مردم تشدید شد؛ چرا که جریان مقابلی نیز در صحنه حضور داشت که تعاریف، مفاهیم و نقشهای بازتعریف شده را قبول نداشت و تابع این مسائل نبود و لذا این مساله باعث شد که میان تمامی جریانهای حاضر در صحنه نوعی دیالکتیک یا تعارض رخ دهد و در چنین شرایطی طبیعی است که مردم به صحنه سیاست کشیده شوند؛ والا اگر جریان مذکور اصلا در صحنه سیاسی حضور نمی‌داشت، مردم نیز گرچه به صورت آزاد، اما کاملا کنترل شده حضور می‌یافتند. ولی از آنجاکه از دیدگاه این جریان حضور آزاد مردم در صحنه سیاسی نگران کننده و غیرقابل کنترل است، سیستم حزبی ضرورت می‌یابد؛ یعنی راهکاری که توسط آن بتوانند از طریق رهبران احزاب در داخل حزب و گروه‌های سیاسی، بسیاری از مسائل را بدون این که به حضور مردم در صحنه سیاسی نیاز باشد، حل کنند. بنابراین می‌توان گفت حرکت مذکور در جهت

سیاست‌زدایی از مردم بوده اما عملا حس مقاومت را در مردم برانگیخت و این امکان را به آنها نداد تا در غیرسیاسی کردن مردم موفق شوند.

● آقای دکتر مطهرنیا، به نظر من شما هنوز هم به عکس آنچه آقای مهدوی زادگان فرمودند اعتقاد دارید. چنین نیست؟

□ مطهرنیا: من پاسخ را از زاویه دیگری طرح خواهم کرد و پاسخ به سوالات بعدی نیز از همین زاویه تداوم خواهد یافت. ببینید، در خصوص هویت‌شناسی دوم خرداد، من معتقدم که هویت دوم خرداد در تعارض و تخالف با کل هویت انقلاب نبوده بلکه خط تداوم هویتی آن ممکن است در عمل با اشکالاتی روبرو شده باشد که به‌ویژه در برهه‌های اول، باعث گردیده آنها به‌تاثیر از اوج‌گیری احساسات پس از پیروزی دوم خرداد، به‌جای سالم‌سازی، سعی کنند فضای سیاسی جامعه را رادیکالیزه کرده و از این فضا برای تحکیم قدرت خودشان بهره‌برداری کنند؛ و البته آنچنان که دیدیم، بر ضد خودشان تمام شد؛ چون نتوانستند آن خط تداوم را استقرار ببخشند. هر جا که دوم خرداد با هویت انقلاب اسلامی هم‌هنگی دارد و در حوزه هویت ایرانی، اسلامی پیش می‌رود، خودش را استمرار بخشیده‌است. می‌گویم هویت ایرانی، اسلامی، چون ایرانیست و اسلامیت در تقابل با هم نیستند بلکه اولویت ما ایرانی و اولویت ما اسلام است. به هر حال، هر گاه چنین استمراری بر مبنای سیر در حوزه هویت ایرانی اسلامی انقلاب رخ داده مورد تایید نیز بوده‌است. می‌بینیم که مقام معظم رهبری نیز در جایگاه رهبر انقلاب می‌گویند: «حاصله دوم خرداد ستارهای بود که بر پیشانی ملت ایران درخشید» و یا «دوم خرداد بود که انقلاب اسلامی را برای مدتها بیمه کرد». این، همان نقطه تشابه و خط ارتباطی است که خود دوم خرداد به آن ادعان داشت؛ کمانکه بسیاری از نویسندگان داخل و خارج کشور نیز به آن به‌عنوان یک جنبش نوین و با عظمت اجتماعی نگاه کردند. این دیدگاه و نیز عظمتی که رخ داد، همگی محصول خود انقلاب اسلامی و در بستر انقلاب اسلامی بود که شکل گرفت و همه این مسائل و دستاوردها را باید از پیامدهای خود انقلاب و جزء دستاوردهای آن بدانیم.

اما در ارتباط با تخصصی شدن سیاست و تاکید بر تحزب و جامعه مدنی از سوی دوم خرداد، که آقای مهدوی زادگان گفتند، من مساله را این‌گونه مطرح می‌کنم که ما باید بپذیریم که مردم‌گرایی با مردم‌سالاری متفاوت است؛ چرا که ما مردم‌گرایی را گاه با مردم‌سالاری خلط می‌کنیم. ماکیاولی در کتاب شهریار می‌گوید پادشاه در راس قدرت است اما در کتاب گفتارها معتقد است که باید جمهوری حاکم باشد و منظور او از جمهوری، مردمی بودن حکومت است؛ بدین معنایکه جمهور مردم باید همواره پشتیبان قدرت پادشاه باشند؛ درحالی که این یعنی مردم‌گرایی نه جمهوری. جمهوری، آن چیزی است که حضرت امام (ره)، در تقابل با اندیشه ماکیاولی، با یک واقع‌بینی اصیل - که در عین برخورداری از بینش رئال، اصالتها را نیز رها نمی‌کند - می‌گویند: میزان رای ملت است؛ یعنی جمهور مردم هر چه بخواهند، در عمل همان باید انجام شود. همین‌طور، در امتداد این امر، مقام معظم رهبری می‌گویند: عمل به جامعیت دین، نیازمند تشکیل حکومت دینی است و لازمه

تشکیل و تاسیس حکومت دینی، استقرار بصیرت سیاسی است. حال، سوال این است که بصیرت سیاسی مدنظر ایشان را چگونه می‌توان در جامعه محقق ساخت؟ آیا این بصیرت در جامعه مردم‌گرا قابل تحقق است یا در جامعه مردم‌سالار؟ با چه ابزاری می‌توان به تحقق این مسأله کمک کرد؟ چه زمانی می‌توان به سالاربودن مردم اعتماد کرد، به‌گونه‌ای که اصالتها نیز حفظ شود؟ به سالاربودن مردم، زمانی می‌توان اعتماد کرد که بصیرت سیاسی در جامعه گسترش یافته باشد؛ ضمن آنکه این افزایش بصیرت سیاسی، هم باید در حاکمان و هم در جامعه مدنی تحقق یافته باشد. پس بنابه فرمایش مقام معظم رهبری، باید گفت تخصصی شدن سیاست نه به معنای انحصاری شدن این تخصص، بلکه باید به این معنا باشد که تخصص مذکور از طریق احزاب و نهادهای مدنی و با بهره‌گیری از یک زبان علمی اما درعین حال قابل فهم برای توده‌های مردم بازتعریف و به میان مردم برده شود یا به عبارتی، بصیرت سیاسی‌ای که لازمه استحکام حکومت دینی است گسترش داده شود. این بدان معنا است که اگر ما جامعه مردم‌سالار می‌خواهیم، باید اسباب و وسایل مردم‌سالاری را نیز به تبع آن بپذیریم و ایجاد کنیم. پس باید گفت نظام متناسب با دیدگاه مردم‌سالار، نظام جمهوری است و از آنجا که مردم‌سالاری مدنظر ما از نوع مردم‌سالار دینی آن می‌باشد، لذا می‌گوییم جمهوری اسلامی؛ و تعریفی را از جمهوری قبول می‌کنیم که حضرت امام(ره) آن را قبول دارند. ایشان نمی‌گویند که ملاک یا معیار رای ملت است، بلکه می‌فرمایند میزان رای ملت است. این جمله بار معنایی زیادی دارد و کلمه میزان نیز کلمه‌ای غلیظ است. امام کلمات را بدون تعمد و بدون عمق به کار نمی‌برند. میزان رای ملت است، یعنی جمهور مردم باید اسلام را بخواهند. حال، این جمهور مردم چگونه باید اسلام را بخواهند؟ لازمه این کار آن است که از ابزارهای مدرن استفاده گردد ولی روح اسلام در آنها دمیده شود؛ یعنی باید از احزاب به‌گونه‌ای استفاده کنیم که این احزاب در خدمت اصول ما باشند و به جامعه ما معصرت ببخشند. این درواقع به معنای کاهش و تضعیف قدرت دولت در برابر خواسته مردم است.

مهدوی زادگان: در هر حال جنبه‌های مردمی بودن را تعریف نکردید.

مطهرنیا: مردمی بودن هر حکومت، یعنی استقرار دستگاه سیاسی براساس حمایت مردمی برای رفع نیازهای آنها در قالب ارائه استراتژیها، سیاست‌گذاریهای عمومی و تصمیم‌گیریهای سیاسی، به‌گونه‌ای که افزایش حمایت مردم را در پی داشته باشد. کارکرد یک نظام سیاسی که بر سر کار می‌آید و استقرار می‌یابد، آن است که نیازهای مردم را مرتفع کند؛ مردمی که در یک سرزمین معین، با حاکمیت و حکومت مشخص و به نام یک ملت دارای شخصیت حقیقی و حقوقی هستند (شخصیت حقیقی در داخل مرزهای ملی و شخصیت حقوقی در قالب فراملی معنای می‌یابد).

● پس باین حساب باید گفت که آقای مطهرنیا منظورشان این بوده که جریان دوم خرداد نوعی مردم‌گرایی و نه مردم‌سالاری را تعقیب می‌کرده، آیا این برداشت من درست است؟

مهدوی زادگان: با توجه به تعاریفی که آقای دکتر فرمودند من هنوز احساس نکردم که میان مردم‌گرایی و مردم‌سالاری

تفاوتی وجود داشته باشد. درواقع ادبیات رسمی دوم خرداد با ارائه چنین تعبیری تمعنا قصد دارد تفکیکی را نشان دهد تا مثلا بگوید جریان مقابل ما مردم‌گرا است اما ما مردم‌سالار هستیم؛ حال آنکه چنین نیست. به‌عنوان یک مثال ساده، وقتی که شما وارد شهر قم می‌شوید، دفتر هر کدام از مراجع را جویا شوید، به‌راحتی به شما آدرس می‌دهند و هر مشکل شرعی و... داشته باشید حل خواهد شد؛ درحالی که تماس یا جریان متولی قرائت رسمی از دین به این راحتی نیست و همین مردم نمی‌توانند به‌راحتی با آنها تماس بگیرند. از هرجا سراغ آنها را بگیرید، به شما گفته خواهد شد که تنها راه تماس با آنها صندوق پستی است و جالب آن که الان فقط ایمیل قبول می‌کنند. حالا چطور می‌شود جریانی - دوم خرداد - که هیچ وقت نه مردم آنها را دیده‌اند و نه آنها مردم را، می‌توانند مدعی مردم‌سالاری باشند و سنگ دفاع از حقوق مردم را به سینه بزنند، اما آن جریانی که دائما با مردم زندگی می‌کند، ضدمردمی معرفی می‌شود.

مطهرنیا: آنها با ادعای مردم‌سالاری به میدان آمدند و ادبیات مردم‌سالارانه را به استخدام گرفتند. ادبیات مردم‌سالار، ادبیات Logo centrist یا کلام‌محور نیست. این ادبیات، با نفی دیگران خودش را ثابت نمی‌کند. ولی در عمل دیدیم که آنها نیز در گردونه نفی رقیب افتادند و نفی رقیب خود را خواستند. ادبیات کلام‌محور است که با وارد کردن اتهام به دیگران خودش را ثابت می‌کند. فرد کلام‌محور، از یک فرهنگ دیجیتال بر خوردار است که هیچ تعریفی از خودش عرضه نمی‌کند؛ در حالی که انسان مردم‌سالار، بر این عقیده است که هر فعلی و هر کاری که انجام می‌دهد، باید براساس خواست و اراده عموم مردم باشد. او رای مردم را حق می‌داند، ولو این رای درواقع به حق هم نباشد. انسان مردم‌سالار، وقتی رای مردم را حق نداند، سعی نمی‌کند با دستیازی به عنصر قانونی در برابر رای مردم بایستد و یا مردم را نفی کند. مردم‌سالار، یعنی کسی که معتقد است مردم، سالار او هستند و مردم به هر آنچه که رای دهند، میزان همان است؛ ولو خود او آن را باور ندارد یا نمی‌پذیرد. در یک انتخابات، از نظر فرد مردم‌سالار افراد مختلفی کلیدینا هستند و او طرفدار آقای A می‌باشد اما پس از مدتی، در چارچوب یک انتخابات سالم براساس خواست و اراده ملت، آقای B رای آورده است؛ اعم از آن که این خواست درست یا نادرست بوده و یا فهم مردم دقیق و تکامل یافته و یا تکامل نیافته بوده است. در هر حال، شخص مردم‌سالار می‌گوید رای مردم حق است و اگر این رای مردم حتی به‌واقع حق هم نباشد و او حق بودن رای مردم را در رای دادن به A می‌دانسته نه به B، باین وجود باز هم به مردم می‌گوید گرچه شما به حق رای ندادهاید، ولی چون شما رای دادهاید و رای شما میزان است، من نیز به رای شما احترام می‌گذارم. این یعنی مردم‌سالاری. اما از نظر فرد مردم‌گرا مردم تا زمانی برحق و فهمیده هستند که به فرد موردنظر و مطلق میل و خواست او رای دهند، اما در صورت خلاف این، مردم به توده‌هایی که نمی‌فهمند تبدیل می‌شوند. چگونه است توده‌ها تا زمانی که با ما هستند می‌فهمند اما زمانی که علیه ما هستند، دیگر نمی‌فهمند؟ درواقع مشکل دوم خرداد نیز چنین چیزی بود؛ بدین معنا که آنها در حفظ مردم به‌عنوان سرور و سالار خود، در خط تداوم حرکتی شان به انسداد

مطهرنیا: اصلاح طلبان سعی کردند با تخصصی کردن سیاست، سیاست را در میان عامه مردم رواج دهند. اگر احزاب سیاسی‌ای که پس از دوم خرداد به وجود آمدند، به جای ایجاد هیاهوها، آشوبها و درگیریهای سیاسی و نیز به جای برجسته کردن تعارضهای سیاسی، سعی می‌کردند زمینه‌های تحکیم وحدت و شکل‌گیری آرامش سیاسی را در جامعه ایجاد کنند آن وقت سیاست نیز به معنای واقعی کلمه در جامعه تخصصی می‌شد

مهدوی زادگان: باطن دوم خرداد با خود انقلاب اسلامی پیوند دارد و ادامه همان جریان مردمی به حساب می‌آید. احتساب پدیده دوم خرداد بدون توجه به این پیوند و جریان، بسنده کردن به جنبه ظاهری مسأله خواهد بود و باطن آن همچنان لحاظ نشده باقی خواهد ماند. در واقع با صرف اتکا به جنبه ظاهری نمی‌توان گفت که این قضیه یک جنبش، حرکت و یا تحول عظیم سیاسی بوده است و بنابراین اگر بخواهیم این واقعه را نیز همچون سایر وقایعی که در دو سه دهه اخیر و به‌ویژه پس از انقلاب اسلامی اتفاق افتاده‌اند تعریف کنیم، باید آن را در بستر انقلاب اسلامی قرار دهیم



مطهرنیا: گروه دوم خرداد با ادعای مردم سالاری به میدان آمدند و ادبیات مردم سالارانه را به استخدام گرفتند. ادبیات مردم سالار، ادبیات Logo centrist یا کلام محور نیست. این ادبیات، با نفی دیگران خودش را ثابت نمی‌کند. ولی در عمل دیدیم که آنها نیز در گردونه نفی رقیب افتادند و نفی رقیب خود را خواستند. فرد کلام محور، از یک فرهنگ دیجیتال برخوردار است که هیچ تعریفی از خودش عرضه نمی‌کند. در حالی که انسان مردم سالار، بر این عقیده است که هر فعلی و هر کاری که انجام می‌دهد، باید بر اساس خواست و اراده عموم مردم باشد

گفتمانی دچار شدند؛ یعنی پس از آن که مردم از آنها جدا شدند، این جریان آرام آرام در قالب Logo centrist قرار گرفت. آنها سعی کردند همه چیز را براساس عملکرد رقیب توجیه کنند؛ درحالی که رقیب نیز حق دارد مردم را به طرف خودش متمایل کند؛ چون فضا، فضای سیاسی و رقابت سیاسی است و هر کسی به دنبال آن است که به نفع خود نیروگیری کند. اصلا به قول ماکس وبر حزب یعنی خانه قدرت سیاسی پس با این توضیحات باید گفت: یک فرد یا جریان، زمانی مردم سالار خواهد بود که چه مردم به نفع و یا برضد او رای دهند، آن رای را میزان دانسته و به آن احترام بگذارد؛ ولو آن رای به نظر او برحق نباشد. درواقع فرد مردم سالار وقتی به حقیقت یک رای اعتقاد ندارد، سعی می‌کند با ابزار فرهنگی‌ای که در اختیار دارد، مردم را به سوی آنچه که حق می‌داند، جذب کند. آیا وقتی مردم سخنان پیامبران، مثلا سخنان نوح (ع) را قبول نکردند، مگر آن حضرت به آنها ناسزا گفت و بر مردم شمشیر کشید. نه، بلکه صبر کرد و گفت شما نمی‌فهمید. چنان که می‌دانیم، درنهایت بیشتر از چند نفر به او نپیوستند، اما آن پیامبر گرامی مردم را نفی نکرد بلکه درصدد هدایت آنها برآمد و به آنان بصیرت می‌بخشید.

● آقای دکتر مطهرنیا، اگر بخواهید براساس همین رویکرد تقسیم مردم سالار و مردم گرا، در خصوص دوم خرداد یک نظر قطعی صادر کنید آن نظر چیست؟

□ مطهرنیا: دوم خرداد به انسداد گفتمانی و به یک وضعیت

پارادوکسیکال دچار شد؛ چون اگر مردم سالار می‌اندیشید، می‌بایست رفتارهای خودش را عامل اصلی و بنیادین - البته نه یگانه عامل - شکستهای خودش می‌دانست؛ اما آنها این کار را نکردند و در مقابل براساس دو منطق «منفعت» و «موقعیت» رفتار هاشان را سامان دادند؛ بدین معنا که منطق موقعیتی آنها در آن چارچوب نقطه تشابه هویتی شان ایجاد می‌کرد که شعار مردم سالاری سردهند اما همین منطق موقعیت، به خاطر انسداد گفتمانی، در برخی لایهها عملکرد منفعت طلبانه بروز می‌داد نه موقعیت طلبانه

● چطور ممکن است که بتوان از یک طرف دوم خرداد را در تداوم هویت اصیل انقلاب به حساب آورد اما از طرفی نیز آن را به منفعت طلبی متهم کرد؟

□ مطهرنیا: بله این ذهنیت درباره آنها نوعی ذهنیت پارادوکسیکال است اما به هر حال ذهنیت درستی است؛ بدین معنا که گرچه دوم خرداد هم از رستن گاه و هم از رستن گاه اصلی برخوردار است، یعنی هم بستری که این جریان از آن برخاسته و هم بستری که در آن رشد و نمو یافته است اصالت دارد اما این جریان وقتی سعی کرد تا در تاریخ استمرار پیدا کند - یعنی به لحاظ عملکردی - چیز دیگری از خود بروز داد. اینجا درواقع نقطه توافق من و آقای مهدوی زادگان را شکل می‌دهد که معتقد هستند دوم خردادی که در ذهنیت وجود داشت، با دوم خردادی که در عینیت و در استمرارش بروز یافت، تفاوت دارد. درواقع به لحاظ رخداد چنین مسائلی است که نقطه تشابه و خط تداوم

اهمیت می‌یابد. لذا بر این اساس باید گفت که دوم خرداد با هدف حفظ فضای سیاسی - و نه حفظ و گسترش اصالت فضای سیاسی - سعی کرد دیگران را نفی کرده و برخی چهره‌های بزرگ انقلاب را مورد هجوم قرار دهد. در نتیجه به جای ادعای خود مبنی بر گسترش عرصه سیاست در عمق و ارتفاع، صرفاً به شکل‌گیری فضای هیله‌جویی سیاسی دامن زد. در چنین فضایی، کنشگر عرصه سیاست به سمت ادبیات Logo centrist و کلام‌محور سیر می‌کند و صرفاً در جستجوی آن است تا با نفی دیگری کرده و خودش را توجیه کند.

● آقای مهدوی‌زادگان اجازه دهید با استفاده از همین نقطه اشتراکی که ایجاد شد این سوال را مطرح کنم که علاوه بر اعتقاد بسیاری به وجود دوگانگی در ماهیت و عملکرد دوم خرداد، صاحب‌نظران بسیاری نیز به وجود شکاف میان مردم و ایلیتی که این جریان را به وجود آورده بود و پیش می‌برد، معتقد هستند؛ یعنی اعتقاد به همان چیزی که به نوعی در تعبیر شما با تفکیک دوم خرداد به دو نوع رسمی و غیررسمی بروز کرد. حال به نظر خود شما میان مردم و این نخبگان چه حالتی متصور است؟ آیا آنها هم پوشانی دارند یا تضاد و تنافر بر این رابطه حاکم است؟

□ مهدوی‌زادگان: در تکمیل صحبت آقای دکتر و نیز در پاسخ به این سوال، لازم است بگویم که بحث بر سر واژه نیست؛ یعنی به نظر من مردم‌گرایی و مردم‌سالاری به لحاظ مفهومی چندان تعارضی با یکدیگر ندارند بلکه اگر اختلافی مشاهده می‌شود، در اثر عینیت‌های خارجی است؛ یعنی کسانی که در واقعیت خارجی مدعی مردم‌گرایی هستند، علیرغم این ادعا، طور دیگری رفتار می‌کنند و مدعیان مردم‌سالاری نیز همین‌طور؛ کم‌آنکه آقای دکتر نیز گفتند کسانی که مدعی مردم‌سالاری بودند در واقع دنبال منافع خودشان بودند و به تعبیر ایشان در ظاهر مردم‌سالار اما در باطن مردم‌گرا بودند؛ یعنی آنان مردم را صرفاً تاجایی که با متافعشان همسو باشند قبول دارند و الا از آنجمله‌بعد راه خودشان را می‌روند؛ پس باین حساب ممکن است افرادی یا جریان‌هایی مدعی مردم‌سالاری باشند و شعار مردم‌سالاری سر بدهند اما عملاً رفتار مردم‌گرایانه داشته باشند؛ چنان‌که همین جریان مردم‌سالار و متولی قرائت رسمی از دوم خرداد، از یک‌طرف شعار تحزب را سر می‌دهد و می‌گوید که ما باید برای مشارکت سیاسی مردم احزاب را راه بیندازیم، اما هنوز که هنوز است همچنان بر شعار جنبش دوم خرداد پافشاری می‌کند. در واقع باید گفت نگاه جنبشی در تعاریف این گروه اساساً یک نگاه پوپولیستی است و با تفکر حزبی کلا سازگاری ندارد؛ زیرا اصلاً معنا ندارد جریان خاصی در جامعه‌ای که احزاب حاکم هستند و با مدعی است که به صحنه سیاست بر مبنای سیستم حزبی نگاه می‌کند، پس از این همه‌سال که قدرت را هم در دست داشته، هنوز هم شعار جبهه دوم خرداد را مطرح کند. اصولاً هر کدام از احزاب منفک از یکدیگر هستند و لذا دیگر معنا ندارد که همچنان نگاه جبهه‌ای حاکم باشد. جبهه‌ای نگاه کردن، مطابق تعریفی که آنها ارائه داده‌اند، یعنی پوپولیستی بودن؛ بنابراین همان افرادی که شعار مردم‌سالاری می‌دهند، مطابق تعریف آقای دکتر، مردم‌گرا هستند و یا بالعکس آنهایی که مردم‌گرا هستند، عملاً مطابق اصول مردم‌سالاری عمل می‌کنند.

بهر حال در بیست و چند سال عمر انقلاب، انتخابات به کرات برگزار شده و فقط در دوم خرداد اتفاق نیفتاده است. حال چطور می‌توان گفت فقط انتخابات دوم خرداد مردم‌سالار بوده اما موارد دیگر همگی مردم‌گرایانه بوده است؟ بدون شک این طرز تلقی، بر اساس نوعی برداشت سلیقه‌ای خواهد بود. بنابراین باید گفت من و آقای دکتر در ذات قضیه اختلاف‌نظری با یکدیگر نداریم. مطابق هر دو دیدگاه، معلوم می‌شود افراد و نخبگانی هستند که شعار مردم‌سالاری سر می‌دهند اما مردم‌سالاری را صرفاً در این حد که به قدرت برسند و یا منافعشان تامین شود قبول دارند. طبیعی است با توجه به این که جامعه ما در مدت دو سه دهه پس از انقلاب یک جامعه کاملاً سیاسی بوده و سطح شعور سیاسی آن تا حد بسیار زیادی بالا رفته دیگر نمی‌توان با رفتارهای دوگانه به سادگی مردم را منحرف کرد. مردم به راحتی متوجه شدند این جریان از یک‌طرف شعار مردم‌سالاری سر می‌دهد اما از طرف دیگر عملاً دنبال منافع و حفظ قدرت خود و به دنبال رأی‌خواریها است؛ یعنی مردم دریافتند که عملاً هیچ‌گونه تغییری در وضعیت رخ نداده است؛ مردم به زودی دریافتند که صرفاً یک عده‌ای رفتند و عده دیگری به جای آنها آمدند و همه دنبال منافع خودشان هستند با عبارتی گروه قبل و بعد در باطن با هم کنار آمده‌اند؛ در نتیجه خود به خود میان جامعه و نخبگان شکاف به وجود آمد.

● آیا این شکاف متضمن این بود که آنها مردم را به نوعی ناآگاه و یا بدون هدف و خواست در نظر گرفته بودند؟ □ مهدوی‌زادگان: مردم این‌گونه احساس کردند. آنها متوجه شدند که در سیاست صرفاً جایگاهی نخبگان رخ داده و گرنه جریان رسمی دوم خرداد بر خلاف آنچه به آن تظاهر می‌کنند، هیچ اعتقادی به مردم‌سالاری ندارد و فقط یک بازی لفاظی راه انداخته که ادعا می‌کند ما مردم‌سالار هستیم و جریان مقابل ما مردم‌گرا هستند. به هر حال آنها هشت سال در مقابل انتظار مردم حاکمیت را در دست داشتند و مردم به همه چیز در این مدت عملاً وقوف پیدا کردند.

● آقای مطهرنیا، نظر شما چیست؟ □ مطهرنیا: در این واژگان باید دقت کنیم. من برخلاف آقای مهدوی‌زادگان واژگان را لفاظی نمی‌دانم. هر واژه‌ای برای خودش شخصیت خاصی دارد. عدل، قسط، برابری، Justice، همه این کلمات گرچه در پهلوی هم قرار دارند اما هیچ کدام یکسان نیستند؛ دقیقاً همچون انگشتان دست هر فرد، ممکن است که بسیار شبیه هم باشند اما عین هم نیستند. الفاظ یا هم فرق می‌کنند. شورش با قیام و همچنین جنبش یا قیام با نهضت و همین‌طور نهضت با انقلاب متفاوت است. اینها لفاظی نیست. آقای مهدوی‌زادگان می‌گویند دوم خردادها جنبش را در ناحیه پوپولیستی می‌بینند، در حالی که به نظر من جنبش در دیدگاه آنها با تبارشناسی فوکو و با نگاه پست‌مدرن مدنظر است؛ حالا این که آیا عرصه پست‌مدرن در ایران هست یا نه بحث دیگری است. ولی کلمه جنبش در ترکیب «جنبش دوم خرداد» با نظر به آنچه فوکو می‌گوید، ملهم وجود یک آوانگارد نیست؛ یعنی نمی‌توان توده‌های از پشت سر این جریان مشاهده کرد که به صورت سازماندهی شده به میدان آمده باشد، بلکه آنها بر اساس فهم ناشی از یک تحول تاریخی به میدان می‌آیند. در واقع همه جنبش‌های نوین

اجتماعی این گونه هستند؛ یعنی فاقد آوانگارد می‌باشند. این انقلابها هستند که رهبری و سازماندهی دارند و از وجود آوانگارد یا یک طبقه پیشرو بهره می‌برند. اتفاقاً جنبش دوم خرداد نیز از منظر تبارشناسی تاریخی یک جنبش نوین اجتماعی به حساب می‌آید و لذا آوانگارد ندارد.

● آیا این بدان معنا است که جنبش دوم خرداد هیچ طبقه نخبه‌ای نداشت؟

□ مطهرنیا: نه، به این معنا نیست. این خلط معنایی از آنجا ناشی می‌شود که در ایران متأسفانه ادبیات سیاسی ما یک ادبیات سیاسی ایتر است؛ چون ترجمه‌ای است و لذا باعث شده است که ما نخبه را در معنای ایلیتی بدانیم که به‌طور مثال «باتلمور» و یا «موسکا» به کار می‌برند. در حالی که ایلیت در نزد آنها به این معنا نیست که به هر فریخته‌ای نخبه اطلاق شود. در ادبیات آنها، به کسی نخبه می‌گویند که به واسطه اتکا به قدرت حکومتی یا سیاسی دارای جایگاه فرادستی باشد. این در حالی است که ما حتی به روشنفکران هم نخبه می‌گوییم. این مسأله از آنجا ناشی می‌شود که روشنفکر در نظر جامعه ما، گرچه پایگاه حکومتی ندارد اما پایگاه فکری دارد. به عبارتی، جامعه فکر او را به‌عنوان یک قدرت فرهنگی و فکری آوانگارد و پیشرو پذیرفته است؛ چنان‌که افراد زیادی از روشنفکران دینی و یا غیردینی را می‌توان نام برد که برای خودشان در یک حد کم یا زیاد، در جامعه اعتبار و پیروانی دارند و به هر تقدیر به‌عنوان نخبه از نوعی عنوان و کد برخوردار هستند. همچنین علاوه بر این گروه در جامعه برادامیندها (Broad minded) و یا سرآمدان هستند که در ادبیات سیاسی ما آنها را عین نخبه می‌دانند؛ چنان‌که در خصوص استاد دانشگاهی که به‌عنوان مرجع مردم، از یک فهم بالا برخوردار است و نخبگان و روشنفکران را برای مردم ترجمه می‌کند، این سوال مطرح می‌شود که آیا او را باید در چه جایگاهی قرار داد؟ آیا او روشنفکر است و یا نخبه و سرآمد و...؟ کم‌آنکه «سوزان کلا» آنها را نخبگان توده‌های می‌داند که در کنار مردم هستند. پس باین حساب باید گفت گرچه جنبش دوم خرداد آوانگارد ندارد اما در عین حال نخبگان و روشنفکران در آن وارد می‌شوند. آنچه در این گروه مرجع به شمار می‌رود، در واقع برادامیندها، استادان دانشگاه، فرهنگیان، دانشجویان و نیز انقلابیونی هستند که ریشه در انقلاب دارند؛ چنان‌که در جنبش دوم خرداد کل توده‌های مردم را می‌توان مشاهده کرد. بیست و دوم میلیون رایی که در هیجدهم خرداد به صندوقها ریخته شد، در واقع همگی آراء همین مردم بود و گرنه از بیرون کسی نیامده که رای بدهد. پس در این جنبش آوانگارد و سازماندهی جایگاهی ندارد و باید آن را یک جنبش نوین اجتماعی به حساب آورد که محصول انقلاب است. دقیقاً به همین خاطر هم اگر دوم خرداد در عمل در تعارض با انقلاب قرار بگیرد، اصالت خودش را نفی کرده است؛ چراکه در نتیجه این انقلاب اسلامی است که ملتی با فهم و شعور بالا آفریده می‌شود و در مقاطع مختلف تاریخی این شعور سیاسی بالا را از خودش نشان می‌دهد؛ چنان‌که در بیست و دوم بهمن ۱۳۸۲ در یک هوای برفی و سرد حضور پرشکوهی را در صحنه انقلاب به نمایش می‌گذارد. این در واقع چیزی جز یک جنبش نوین نیست. همین جنبش است که از آن طرف در همان اول اسفند، در بن مایه دوم خرداد و با همان نیت، نگاه خودش را

از منظر سیاسی عوض می‌کند و کدمی دهد. پس آن اصلاتی که برای دوم خرداد تبیین شد، نباید نفی گردد بلکه باید گفت آیا از این اصلات در راستای تداوم و تحکیم خواست مردم استفاده و بهره‌برداری شد یا نه؟ یعنی آیا نیازی که مردم به انحاء مختلف آن را بروز دادند، به‌خوبی جواب داده شد؟ گفته می‌شود که جنبش دوم خرداد با شعار اصلاحات آمد. اصلاحات از نظر رفورمیسم از بالا به پایین صورت می‌گیرد. این جهت‌شناسی، وقتی از بالا به پایین مدنظر باشد، منظور جنبه اجرایی اصلاحات است. اما نیازها و خواسته‌ها از پایین به بالا مطرح می‌شوند. در واقع اصلاحات زمانی به‌عنوان یک شعار درمی‌آید که از نظر مطرح‌کنندگان آن، وضعیت موجود از نظر چارچوب، پرسپکتیو و نیز زمینه‌ها و بسترها قابل قبول است ولی از نظر اجزاء یا بسایق آنها سازگار نیست؛ یعنی آنها اجزاء را با آن کلیت در تناسب نمی‌بینند لذا اصلاحات باید ضمن حفظ کل انجام گیرد و این چیزی است که خواسته مردم بر آن تعلق دارد. اصلاحات باید پاسخگوی نیازهای واقعی مردم باشد و نه پاسخگوی نیازهای حزبی. حزب اگر در خدمت مردم قرار گیرد، مردم به حمایت بیشتر از آن خواهند پرداخت و آن‌گاه حزب خواهد توانست در فرایند تاریخ قدرت خودش را حفظ کند و یا قدرت از دست‌رفته‌اش را دوباره به دست آورد. اما اگر این اصلاحاتی که به‌لحاظ اجرایی از بالا به پایین صورت می‌گیرد، بدون توجه به خواسته‌های که از پایین به بالا، یعنی از سوی مردم مطرح می‌گردد، انجام شود، باید آن را نخبه‌گرایی نامید. در واقع مطابق آنچه از نخبه به مثابه یک طرز تلقی در جامعه ما رایج شده باید کل فرادستان را در نظر گرفت و این کل فرادستان باید در فرایند اصلاحات در خدمت مردم باشند؛ یعنی سرآمدان باید خواسته‌های مردم را برای روشنفکران و نخبگان ترجمه کنند.

● آقای دکتر شما چطور دوم خرداد را در زمره جنبشهای نوین قرار می‌دهید در حالی که این جنبش مطلق فرمایش شما آوانگارد ندارد و ضمنا به این نتیجه می‌رسد که من اصلاحات را نه مطابق تلقی و خواست مردم، بلکه طور دیگری می‌بینم؟

□ مطهرنیا: بله، جنبش دوم خرداد آوانگارد ندارد ولی به‌عنوان یک جنبش اجتماعی، نماینده دارد. خود فوکو در مبحث جنبشهای نوین اجتماعی، انقلاب اسلامی را یکی از نمادهای برجسته و آغازگاه این‌گونه جنبشها می‌داند؛ درحالی‌که فرد پیشرو انقلاب اسلامی، حضرت امام(ره) هستند که خودشان یک روحانی‌اند. فوکو می‌گوید اگرچه امام خمینی یک روحانی است ولی او نه‌گوینده طبقه خودش، بلکه‌گوینده کل مردم است. به نظر فوکو، گرچه روحانیت قشر پیشرو است، ولی مردم آن را نماینده خود و از آن خودشان می‌دانند و به آن به‌صورت یک طبقه مجزا نگاه نمی‌کنند. بنابراین باید گفت جنبشهای نوین گرچه فاقد آوانگارد هستند ولی نماینده دارند. اگر انقلاب اسلامی را مطابق تعبیر فوکو یک جنبش نوین اجتماعی بدانیم، روحانیت در واقع نماینده و به‌عبارتی زبان مردم به‌حساب خواهد آمد، نه یک طبقه پیشرو. درحقیقت به‌همین خاطر هم مردم در این جنبش نوین اجتماعی مسجد را به‌عنوان پایگاه انقلاب برمی‌گزینند. در ماجرای دوم خرداد نیز مساله به همین شکل است؛

یعنی نمایندگان دوم خرداد، دانشگاه اساتید دانشگاه دانشجویان و روحانیونی بودند که می‌خواستند به انقلاب معصرت ببخشند و پویایی فرهنگی انقلاب را در تقویت حضور هر چه بیشتر مردم در عرصه سیاسی می‌دانستند. اما سیاست‌بازان این مردم را از متن به حاشیه بردند و نقطه انسداده گفتمانی دوم خرداد نیز از همین جا شروع شد. وقتی دانشجویان با آن حرارت در صحنه سیاست شرکت کرد اما از سوی برخی احزاب سیاسی سعی شد از او به مثابه یک بازیچه استفاده شود. آن‌گاه این نمایندگان دوم خرداد از متن به حاشیه رفتند.

● بالاخره مشخص نشد که چه کسی جای نمایندگان واقعی دوم خرداد را گرفت.

مطهرنیا: نمایندگان غیرواقعی؛ یعنی جای سیاستمدارانی که نماینده مردم باشند، سیاست‌بازان قرار گرفتند.

□ مهدوی‌زادگان: آقای دکتر، با نظر به این جلیجایی و جایگزینی سیاست‌بازان به‌جای نمایندگان واقعی که فرمودید، آیا هنوز نمی‌توانیم به توافق برسیم که کارکرد دوم خرداد عملا سیاست‌زدایی از جامعه بود؟ به‌نظر شما آیا کارکرد سیاست‌بازان غیر از این بوده است؟

□ مطهرنیا: اصل عرض من این بود که خود جنبش دوم خرداد با طرح تخصصی کردن سیاست به آن معنایی که پیش از این گفتم، در واقع به جامعه خدمت کرد. در واقع آنان سعی کردند با تخصصی کردن سیاست، سیاست تخصصی را در میان علمه مردم رواج دهند. اگر احزاب سیاسی‌ای که پس از دوم خرداد به‌وجود آمدند، به‌جای ایجاد هیاهوها، آشوبها و درگیریهای سیاسی و نیز به‌جای برجسته کردن تعارضهای سیاسی، سعی می‌کردند زمینه‌های تحکیم وحدت و شکل‌گیری آرامش سیاسی را در جامعه ایجاد کنند و در چنین فضایی، تلاش می‌نمودند تا بصیرت سیاسی را در میان جوانان افزایش دهند و به‌دور از سوگیریهای جناحی، خطی و حزبی به این جوانان معنی واقعی سیاست را یاد می‌دادند، به‌طورمثال عرصه دانشگاه را به‌جای تبدیل آن به عرصه تقلیل سیاسی، به عرصه بصیرت و آگاهی سیاسی تبدیل می‌کردند. آن وقت سیاست نیز به معنای واقعی کلمه در جامعه تخصصی می‌شد.

□ مهدوی‌زادگان: آیا این عدم موفقیت، دلیل آن نیست که در این جریان اصلا مایه‌ها و ظرفیتهای اندیشه سیاسی وجود نداشت؟

□ مطهرنیا: من پیش از این نیز یک‌بار گفتم که جنبش دوم خرداد به‌انساند گفتمانی دچار شد؛ یعنی نتوانست برای خط تداوم اصلاحات متناسب با هویت دوم خرداد اندیشه‌سازی کند. علاوه بر این، جریان دوم خرداد به‌انساند قدرت نیز دچار شد؛ یعنی نتوانست پتانسیلهای موجود در میان نخبگان و روشنفکران را برای انجام اصلاحات صحیح، به‌آن‌نحوه که جنبش دوم خرداد در هویت واقعی خود خواهان آن بود در یک چارچوب دقیق و درست معطوف به‌قدرت سازمندی کند. لذا در یک تشریح آسیب‌شناسانه از اصلاحات، من معتقدم که دوم خرداد با دو مشکل اساسی، یعنی با انسداده گفتمانی و نیز با انسداده قدرتی مواجه شد و لذا نتوانست قدرت خودش را تحکیم ببخشد. به‌عنوان مثال، برخی از اعضای این گروه علیرغم آن‌که آقای خاتمی را نماد اصلاحات می‌دانند، اما سعی کردند از خاتمی بگذرند؛ درحالی‌که

گذشتن از خاتمی برای این گروه جز فرار از خود، معنایی ندارد؛ چون آنها خودشان به‌انسداده گفتمانی و انسداده قدرت دچار شدند. وقتی بسیاری از این نخبگان و روشنفکرانی که دارای پتانسیل قدرت بودند از متن به حاشیه رانده شدند، آنها به‌ناچار خودشان علیه خودشان وارد شعارسازی شدند تا در قالب Logo Centricity یا ادبیات کلام‌محورانه، ضعف خودشان را بپوشانند. به‌رحال، یک گروه وقتی ضعیف می‌شود و نمی‌تواند از خودش تعریفی عرضه دهد، به‌ناچار در درون خودش جبهه مقلبی باز می‌کند تا با نلسازگفتن به آن جبهه مقلب، نوعی هویت کاذب برای خودش ایجاد کند تا اینکه به‌تدریج این هویت کاذب در مقلب هویت اصلی قرار می‌گیرد. دوم خرداد نیز در واقع به دو نوع مشکل و گلوگاه دچار شد: گلوگاه ذهنی یا اندیشه‌ای و گلوگاه عینی یا عملیاتی. گلوگاه ذهنی یا اندیشه‌ای آن، انسداده گفتمانی و گلوگاه عینی یا عملیاتی آن انسداده قدرت بود که نتوانستند نیروها را سازماندهی کنند. دوم خرداد درباره توسعه سیاسی شعار داد، ولی با سیاست فاغ‌از هر گونه رویکرد ارزشی برخورد کرد؛ درحالی‌که سیاست یعنی علم، فن و هنر سازماندهی قدرت برای رسیدن به اهداف معین. ولو معتقد باشیم که هدف دوم خرداد ارزشی بود، ولی درخصوص سازماندهی قدرت کاملا ناموفق عمل کرد و نتوانست از تمام نیروهای به‌درستی استفاده کند؛ چون نتوانست بر تعارضات درونی خودش فائق آید و لذا در درون این جبهه قطب‌بندیهای متفاوت و رادیکالیستی شکل گرفت؛ تاجایی‌که عبور از خاتمی مطرح شد؛ آن‌هم کسی که به‌عنوان نماد جنبش خرداد شناخته شده بود و نه به‌عنوان یک آوانگارد.

□ مهدوی‌زادگان: با توجه به توصیفی که آقای دکتر از این جریان ارائه دادند و من آن را قرائت رسمی از دوم خرداد می‌نامم، در واقع من نیز وجود همه مشکلاتی را که در فرمایش ایشان در ارتباط با عملکرد جبهه دوم خرداد ذکر شد، قبول دارم؛ منتها باز هم حرف من این است که اگر دوم خرداد را با نظر به این قرائت رسمی ملاحظه کنیم، اساسا دوم خرداد یک جنبش برخوردار از ماهیت و اصالت نخواهد بود؛ چون خود این افراد مطابق اتفاق نظر ما، مشکل دارند اما جریان غیررسمی دوم خرداد که با حضور مردم به همراه نمایندگان واقعی آن تبیین می‌شود، مسلما دوم خرداد را در هیات جنبشی نمایان می‌سازد که در تداوم انقلاب اسلامی است و هیچ تعارضی با آن ندارد. بنابراین در واقع تعارضی میان کلام من و آقای دکتر وجود نخواهد داشت؛ چون من هم وقتی که می‌گویم دوم خرداد یک جنبش نیست، براساس عملکرد آن جریان رسمی است که هیچ ماهیت تئوریک و یا ظرفیت عملی حتی در بین خودشان نداشتند.

● آقای دکتر مطهرنیا، سؤالی مطرح است که شاید پاسخ‌دادن به آن تاحدودی مستلزم نوعی شجاعت و جسارت باشد و آن این‌که چرا بخشی از اپوزیسیون خارج از نظام با جریان دوم خرداد همراهی کرد و یا آن را پذیرفت؟ آیا این همراهی تاکتیکی بود یا ماهیتی؟

□ مطهرنیا: پاسخ به این سوال تاحدود زیادی به موقعیت‌شناسی دوم خرداد و این‌که دوم خرداد در چه فضایی از تاریخ ایجاد شد، منوط است؛ دوم خرداد در فضایی از تاریخ ایجاد شد که جهان در کل به عرصه گذار بین‌المللی وارد شده بود. اتحاد جماهیر سوسیالیستی از هم پاشید و به

تبع آن نظام دوقطبی حاکم بر جهان از بین رفت. در اثر از بین رفتن این نظام دو قطبی، جهان با نوعی آناشرسی بین المللی مواجه شد و در چنین فضایی، آمریکا با استفاده از موقعیت، به عنوان ابرقدرت باقیمانده از نظام دوقطبی، در صدد برآمد استیلاهای هژمونیک خود را بر جهان محقق سازد؛ یعنی به نوعی سلطه همه جانبه فراگیر و مبتنی بر محور همسانی فرهنگی بر جهان دست یابد. در چنین شرایطی، بخشی از اپوزیسیون خارج از کشور که از همان آغاز به پشتیبانی قدرت آمریکا با نظام اسلامی مخالفت کرده است، در صدد برآمد با برانداختن سروصداهای مدافع مآبانه در طرفداری از جریانات درونی انقلاب، از فرصتهای حاصل شده در درون کشور در راستای امیال خود استفاده کند و البته آمریکا نیز با هدف ایجاد همسانیهای فرهنگی این فرصت را برای خود غنیمت شمرد؛ ضمن آن که وقتی جنبش دوم خرداد به وجود آمد، به نوعی جهان در عصر دگرگونی مفاهیم سیاسی به سر می برد؛ چنان که در حوزه امنیت، دیگر مفهوم گفتمان منفی امنیت، جای خود را به گفتمان مثبت امنیت سپرد و نظام دوقطبی در واقعیت خارجی از معنا ساقط شد. همچنین برداشتهای جدید از مفاهیم سیاسی شکل گرفت؛ چنان که به عنوان مثال، عصر انقلابهای کلاسیک در دنیا پایان پذیرفت و صحبت از جنبشها و یا جنبشهای نوین اجتماعی به میان آمد. همین طور جوامع نیز از حالت ساده پیشین خارج شدند و به کلی با جوامع ده سال پیش فرق کردند. تعداد تحصیل کردگان و شهرنشینان روبه فزونی گذاشت و به تناسب این افزایشها، روابط نیز پیچیده شد و به تبع آن، سازمانهای متناسب با این پیچیدگی نیز شکل گرفتند. توجیه تئوریک این مساله را با ارجاع به نظریه هانتینگتون بهتر می توان تبیین کرد که مطلق آن، دو مفهوم نوسازی سیاسی و توسعه سیاسی مطرح می شود. نوسازی سیاسی یعنی برانگیختن اراده و خواست مردم جهت شرکت بیشتر در فعالیتهای سیاسی و اداره امور کشورشان. با این تعریف، جنبش دوم خرداد یک نوسازی سیاسی به وجود آورد. اما این نوسازی سیاسی باید به توسعه سیاسی مبدل شود؛ یعنی جهت عملیاتی کردن این خواست و اراده باید نهادهای متناسب با آن ایجاد شود تا توسعه سیاسی بر مبنای قاعده از پایین به بالا شکل گیرد و در نتیجه میان نوسازی سیاسی و توسعه سیاسی تعارضی رخ ندهد؛ وگرنه، در غیر این صورت، چنانچه توسعه سیاسی از طریق حکومت و از بالا به پایین هدایت شود، تعارض مذکور رخ خواهد داد و در اثر این تعارض، مردم از هیات حاکمه دور خواهند شد. وقتی مردم از هیات حاکمه دور شوند و ناگهان اپوزیسیون بتواند این توده های مردم را تحت هدایت خود در آورد و ناگهان یک رهبر هم برای آنها بسازد، آن گاه خواهد توانست از توده هایی که شما جمع کرده اید، علیه خودتان استفاده کند. لذا طبیعتاً اپوزیسیون به چنین وضعیتهایی به دیده یک فرصت تاریخی نگاه می کند؛ وگرنه این به معنای آن نیست که دوم خرداد را پذیرفته باشد و یا نسبت به آن علقه ای داشته باشد؛ بلکه همه همراهیها نوعی ظاهر فریبی است تا بتواند توده هایی را که دوم خرداد جمع کرده به نفع خود مصادره نموده و در راه مخالفت و ضدیت با نظام و انقلاب و حتی در نهایت در ضدیت با خود دوم خرداد از آنها بهره برداری کند؛ کما آنکه می توان گفت تاحدودی موفق شد زمره ها و مخالفتیهای را



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 مرکز مطالعات و تحقیقات اجتماعی

غریق در مسیر یک رودخانه باشد، ولو آن چوب او را به طرف پرتگاه ببرد، باز هم به آن چنگ خواهد زد؛ چون که او فقط چوب را می بیند و نه جریان آب را. جریان دوم خرداد در اصالت خود هیچ تعارضی با جریان انقلاب نداشت، و لذا کسانی که خواستند از دوم خرداد بهره برداری کنند، و بهره برداریهایی هم شد، همان طمع بیجا آنها را به سمت پرتگاه برد و لذا آن بخش از اپوزیسیون که در مراحل اولیه از جریان دوم خرداد حمایت می کرد، امروز در دستگاههای تبلیغاتی خود بیشترین ناسزاها را انثار نمادهای اصیل دوم خرداد می کند.

● بحث ما به مقطع ظهور دوم خرداد رسید. آقای مهدوی زادگان، به اعتقاد آقای دکتر مطهرنیا در نظام

نیز ایجاد کند، اما از آنجاکه هویت دوم خرداد اصالتاً هم پیوند و هم رسته هویت انقلاب اسلامی بود، اپوزیسیون در این زمینه نتوانست موفقیت نهایی کسب کند.

● مگر خود اپوزیسیون نمی دانست که هیچ جایگاهی در میان مردم ندارد و لاجرم این پیوند یک پیوند تاکتیکی خواهد بود؟

□ مطهرنیا: انسان و مجموعه انسانی در کل در مواقع تنگنا به دنبال این هستند که از هر موقعیتی استفاده کنند؛ چنان که مطلق مثل معروف، فردی که در دریا غرق می شود، به یک چوب خشک هم دست می اندازد، ولو آن چوب او را به جای دیگری ببرد و حتی آبروی او را هم بریزد. همین طور، اگر فرد

بین الملل تحولاتی رخ داد که از نظر اپوزیسیون فرصتی به شمار رفت و لذا در راستای این تکاپو بی آنکه هیچ تشابه ماهیتی با حرکت دوم خرداد داشته باشد، شکل گیری آن را برای خودش مغتنم شمرد. آیا شما نیز همین نظر را می‌پذیرید؟

□ **مهتوی زادگان:** بله من این نظر را قبول دارم. اما بهتر است اپوزیسیون را تعریف کنیم تا مساله روشنتر شود. ظاهراً اپوزیسیون بدان گونه که مدنظر شما است، جریان مخالف نظام و خارج از نظام را در بر می‌گیرد که درست در نقطه مقابل حرکت انقلاب اسلامی می‌ایستد و هیچ کدام از شعارها و شعورها و نظام برخاسته از میان مردم را پذیرا نیست؛ به عبارت دیگر، به این معنا اپوزیسیون در واقع جریانی است که مقابل جریان مردمی می‌ایستد و به اعتقاد من، منظور آقای دکتر نیز از جریان اپوزیسیون همین جریانی است که در جایگاه مقابل انقلاب اسلامی و به تبع آن رویاروی مردم می‌ایستد. طبیعی است چنین جریانی، به هر حادثه‌ای که در جامعه اتفاق می‌افتد، از نظر گاه تبدیل آن به فرصتی برای استفاده خود نگاه می‌کند؛ ضمن آن که می‌توان گفت شرایط جهانی نیز تا حدودی به‌ظاهر با خواست اپوزیسیون همسو بود. عبارت «به‌ظاهر» را به کار بردم، چون این شرایط جهانی نیست که تابع اپوزیسیون است، بلکه باید گفت این اپوزیسیون است که همواره باید تابع شرایط جهانی باشد و به همین خاطر هم، هر وقت که احساس می‌کند شرایط جهانی مخالف نظام اسلامی است، شرایط را برای خود مساعد تلقی کرده و به تکاپو برای استفاده از این شرایط می‌افتد. اما هر وقت شرایط جهانی با نظام اسلامی همسو بوده و یا به نوعی مجبور است نظام اسلامی را تحمل کند، طبیعی است اپوزیسیون نیز پشتیبانی‌های بین المللی و خارجی را از دست می‌دهد. منتها در اینجا بحث ما خلاصاً در این مورد است که چگونه می‌شود این اپوزیسیون به جریان دوم خرداد امیدوار می‌شود. این امیدواری آنها علاوه بر آن که از انتظار آنان مبنی بر احتمال وقوع برخی تحولات مورد نظرشان ناشی می‌شود، در واقع بدان خاطر است که اپوزیسیون در قرائت رسمی‌ای که از دوم خرداد ارائه می‌شود، برخی شعارها و الگوهایی را مشاهده می‌کند که به‌زعم آنان با شعارهای خودشان همسو به‌نظر می‌رسد. البته قرائت واقعی از دوم خرداد که مدعی جامعه مدنی است با انقلاب اسلامی همسو می‌باشد و اساساً اپوزیسیون نیز نسبت به آن روی خوشی نشان نمی‌دهد اما قرائت رسمی از دوم خرداد شعاری را مطرح کرد که هیچ وقت هم سعی نکرد آنها را تعریف کند؛ یعنی به‌گونه‌ای دوپهلوی آنها را مطرح کرد و همین مساله باعث شد که اپوزیسیون نیز با این تصور که از کجا معلوم دوم خرداد هم آنچه را که ما مدنظر داریم بیان نمی‌کند، به نوعی به این جریان امیدوار شود؛ به‌ویژه بحثهایی که در خصوص قانون اساسی و اصلاح آن و نیز درباره تجدید نظام اسلامی و این قبیل مباحث مطرح شد. طبیعی است که می‌توانست برای اپوزیسیون امیدوار کننده باشد. این مساله زمانی اهمیت دو چندان می‌یابد که می‌بینیم جریان ارائه‌دهنده قرائت رسمی از دوم خرداد، چندان هم ناخودآگاه شیوه دوپهلویی را پیشه نکرده بلکه به نوعی این رویکرد آنها خالی از تعمد نبوده و علت واقعی آن هم تاحدن زیادی به مسائل مربوط به یارگیری بر می‌گردد؛ یعنی آنها به نوعی در جستجوی کسب مرجعیتی

بودند تا بتوانند برخی گروه‌ها را به‌عنوان مدافع به سوی خودشان متمایل کنند؛ کما آنکه پس از دوم خرداد یکی از وقایعی که اتفاق افتاد و در نوع خود بسیار جالب می‌باشد، این بود که متولیان قرائت رسمی از دوم خرداد، در مطبوعات، کتب و رسانه‌های خودشان به تقسیم‌بندی یا سنخ‌شناسی گروه‌های سیاسی اقدام کردند، چنان که در فاصله سالهای ۱۳۷۸ تا حدود سال ۱۳۸۰، مقالات و کتب زیادی از سوی این گروه با ادعای تیپ‌شناسی و دسته‌بندی گروه‌های سیاسی جامعه منتشر گردید و چه بسا این گروه‌ها واقعیت هم نداشتند اما به‌هر حال این تیپ‌شناسی و جناح‌بندی کردن، باعث می‌شد این گروه‌ها خوانا خواه برای خودشان درصد نوعی یارگیری برآیند. این مساله در واقع یکی از اشتباهات بزرگ این گروه از دوم خرداد بود که علیرغم آن که مردم آنها را به قدرت رسانده بودند و نه اپوزیسیون خارج از قدرت و مملکت، اما با این حال این جریان به‌جای تکیه به مردم به سراغ اپوزیسیون خارج و حتی به سراغ معامله با قدرتهای خارجی و دادوستدهای سیاسی یا به قول خودشان فشار از پایین و چانه‌زنی از بالا رفتند؛ یعنی همان چیزی که آقای دکتر از آن با عنوان سیاست‌بازی یاد کردند. البته می‌توان گفت این جریان نیز در این بازیهای خود به نوعی درصد بود از اپوزیسیون استفاده مدنظر خود را به عمل آورد؛ یعنی بحث تبعیت از اپوزیسیون مطرح نیست؛ منتها به‌هر حال در مسیر همین مسائل، دوم خرداد هر چه جلوتر می‌آمد، از آنجاکه این قرائت رسمی اصلانی نداشت، لذا پایگاه سیاسی و اجتماعی خود را نیز به تدریج هر چه بیشتر از دست داد. طبیعی است که اکنون اپوزیسیون هم آمیدی به این جریان نمی‌تواند داشته باشد و لذا به آن ناسزا می‌گوید و در اینجا برای اپوزیسیون دیگر قرائت رسمی و غیر رسمی از دوم خرداد فرقی نمی‌کند بلکه آنها کلیت دوم خرداد را اساساً زیر سوال و ناسزاگویی می‌برند.

● **آقای دکتر مطهرنیا:** آیا شما نیز تلاش طراحان شعار با به عبارت بهتر استراتژی «فشار از پایین و چانه‌زنی از بالا» را در مفهوم سیاست‌بازی می‌گنجانید یا توجیه دیگری از این مساله دارید؟

□ **مطهرنیا:** در واقع یکی از نقاط تاثیر گذاری که در ارتباط با دوم خرداد باید درباره آن بحث کرد، همین شعار معروف «فشار از پایین و چانه‌زنی از بالا» است؛ که من آن را یک نقطه اساسی می‌دانم که به‌نوبه خود به تناسب این نوع اندیشه‌ورزی، انسداد قدرت را نیز در پی داشت. در نفس همین موضوع، شکل گیری نوعی عقلانیت ابزاری را می‌توان در جنبش دوم خرداد نشان داد. وقتی می‌گوییم فشار از پایین و چانه‌زنی از بالا، یعنی در واقع می‌خواهیم مردم را ابزار دادوستدهای سیاسی-اگر نگوئیم زدوبندهای سیاسی-قرار دهیم، کما آنکه هابرماس نیز حوزه عقلانیت را به عقلانیت ابزاری و عقلانیت تعاملی تقسیم‌بندی می‌کند. اگر دوم خرداد به‌جای فشار از پایین و چانه‌زنی از بالا، به‌عنوان یک جنبش نوین اجتماعی و حلقه اتصال توده‌های مردم با نخبگان و روشنفکران وارد جامعه می‌شد و به شعار «فرهنگ‌سازی در پایین و پرسمان از بالا» - که من بارها آن را تکرار کرده‌ام - تلسی می‌جست، با منبع قدرت خودش یعنی با همان مردمی که حرکت آنها جنبش دوم خرداد را در آن قرائت اصیلش ایجاد کرد به نوعی حوزه عقلانیت تعاملی

دست می‌یافت؛ اما از آنجاکه بر این جریان انسداد اندیشه حاکم بود، لذا فشار از پایین و چانه‌زنی از بالا در واقع سیاسی برای کسب قدرت به‌شمار می‌رفت. حتی خود ماکیاولی که رئال ترین اندیشه‌ها را در عرصه سیاست مطرح می‌کند، در کتاب گفتارها و حتی در کتاب شهریار، پادشاهان را به دو قسمت تقسیم می‌کند: موروثی و نوین‌باد. نوین‌بادها نیز دو دسته‌اند: یا تاسیسی هستند یا پیوندی. تاسیسیها از دو طریق سر کار می‌آیند: یا به این صورت است که آریستوکراتها یا طبقه ممتاز جامعه (تبارسالاران) با حمایت خود پادشاه جدید را سر کار می‌آورند و یا پادشاه جدید با حمایت مردم بر سر کار می‌آید. نکته بسیار جالب و اساسی آن جا است که ماکیاولی به پادشاه توصیه می‌کند چه با حمایت آریستوکراسی سر کار بیاید و چه با حمایت توده‌های مردم، در هر دو حال در ادامه حکومتش همواره مردم را مدنظر داشته باشد. چنان که ملاحظه می‌شود، حتی ماکیاولی یعنی رئالیست ترین تئوریسین سیاسی و پدر مکتب واقع گرایی قدرت، این گونه به پادشاه در خصوص اهمیت توجه به نظر مردم توصیه می‌کند. سیاست مدنظر ماکیاولی، در واقع سیاست کسب قدرت است، نه حفظ قدرت؛ اما همانطور که ملاحظه می‌شود، حتی در تئوریهای مبتنی بر کسب قدرت نیز به مردم نیاز است و لازم می‌آید که مردم به میدان آورده شوند؛ پس به‌ناچار برای حفظ آن هم به مردم نیاز خواهد بود؛ آن هم نه بر مبنای عقلانیت ابزاری - که مدنظر ماکیاولی است - بلکه با مردم باید در حوزه عقلانیت تفاهمی رفتار نمود؛ یعنی باید در میان آنها فرهنگ‌سازی کرد و بصیرت سیاسی آنها را افزایش داد؛ تلذذ حد که هیچ رویکرد، ضد خواست مردم نتواند در جامعه قدرت نمو. و نه قدرت بیان - پیدا کند. به عبارتی باید آگاهی و بصیرت سیاسی مردم به قدری بالا باشد که نه در اثر برخورد سخت‌افزاری حکومت، بلکه به‌خاطر حضور زمینه و بستر بسیار قوی آگاهی مردمی، چنین رویکردهای ضد مردمی اجازه نمو پیدا نکنند. در چنین فضایی مردم به‌گونه‌ای فرا خوانند و آنها نیز ناچارند در برابر مردم پاسخگو باشند.

● **یعنی می‌خواهید بگویید که عقلانیت تفاهمی زمانی در برابر اپوزیسیون مقاومت خواهد کرد و از آن ناحیه مصون خواهد بود که نظام حاکم بر مردم با خواست آنها تطابق داشته باشد و گرنه چنین مصونیتی میسر نخواهد بود؟**

□ **مطهرنیا:** برای روشن شدن مساله، من به همان کلمه مردم‌سالاری و مردم‌گرایی بازمی‌گردم. در مردم‌گرایی، این مردم هستند که باید خودشان را با حکومت وفق دهند اما در مردم‌سالاری حکومت خودش را با خواست مردم تطبیق می‌دهد. از آنجاکه ما می‌خواهیم به مردم‌سالاری دینی برسیم، لذا اگر حکومت ما بخواهد با خواست مردم خودش را تطبیق دهد اما آن خواست، ضد اصول و ارزشهای دینی باشد، آن گاه ما به تعارض درونی دچار خواهیم شد. پس به‌ناچار باید ابتدا در پایین فرهنگ‌سازی کنیم و مردم را به‌گونه‌ای تربیت نماییم که خواست مردم در اثر هدایت سر آمدان و تلاش روشنفکران و کارآمدی نخبگان بر مدار آن اصلتها بماند.

● **در واقع یک دور شکل می‌گیرد!**

□ **مطهرنیا:** به‌هر حال در مسائل انشایی جز این نیست و دور

وجود دارد. در اینجا در واقع باید دید نقطه عزیمت در بافت تاریخی کجاست؟ یعنی به جای مونولوگ (monologue) باید سعی در برقراری دیالوگ (dialogue) و یا تعامل نمود و یا به عبارتی وارد بده و بستان شد که به خودی خود به نوعی دور منجر می شود.

● **پس خواسته‌ای که در جریان انقلاب اسلامی مبنی بر استقرار یک نظام مطلوب مطرح گردید چه می‌شود؟ آیا در قالب دیالکتیکی که فرمودید باید به صورت دیالوگ نمود باید تکلیف سیر حرکت به سمت این نظام مطلوب چه می‌شود؟**

□ **مطهرنیا:** گفتید استقرار نظام مطلوب، آیا نه این است که نظام مطلوب ما باید در زمان امام زمان (عج) استقرار پیدا کند؟ آیا زمانی که امام زمان (عج) بیاید این استقرار مستند خواهد بود یا روند تکاملی خودش را طی خواهد کرد. خود روند تکاملی یعنی استقرار نظام مطلوب، یعنی تحول. ما به Revolution نمی‌اندیشیم بلکه به Evaluation می‌اندیشیم. تحول که می‌گوییم یا انقلاب فرق دارد. ما در انقلاب با دگرگونی مواجه هستیم اما در تحول، صیورت دائمی هستی به طرف بهتر شدن حاکم است. ما نمی‌خواهیم یک نظام مستند داشته باشیم بلکه می‌خواهیم یک نظام کارآمد براساس اصول دینی داشته باشیم؛ پس باید این تعامل وجود داشته باشد. اپوزیسیون خواست این تعامل را به تقلیل تبدیل کند و قرائت رسمی از دوم خرداد خواست از حرکت مردم به عنوان عقلانیت ابزاری استفاده کند؛ در حالی که دوم خرداد باید بر پایه اصالت خودش به تعامل، تفاهم و به وحدت بیندیشد و سعی کند مردم را به قدری آگاه سازد که هیچ‌کس تحت هیچ عنوانی نتواند اصول مردم را خدشه‌دار سازد و یا به نام مردم سر مردم را ببرد یا به نام آزادی، آزادی را در معبد خواست خود ذبح کند.

● **شما گفتید که اپوزیسیون در این کار خودش ناموفق بود. چطور از یک طرف می‌توان گفت قرائت رسمی دوم خرداد در حوزه عقلانیت ابزاری رفتار کرد اما در عین حال به عدم موفقیت اپوزیسیون نیز قائل بود؟**

□ **مطهرنیا:** من پیش از این نیز گفتم که اپوزیسیون تاحدودی هم توانست از این فرصت بهره‌برداری کند و شعارهایی را در درون جامعه دامن زد و حتی قسمتی از مردم را به هیجانی‌های کاذب واداشت. اینجا است که ما باید توجه داشته باشیم قرائت رسمی از دوم خرداد وقتی به مردم بر مبنای عقلانیت ابزاری نگاه کرد، به نقطه اصلی در انسداد قدرت خود رسید و همین قرائت به اپوزیسیون خارج از کشور کمک کرد. قرائت رسمی در این رویکرد خود تا آنجا پیش رفت که حتی با نظام به نوعی تقابل رسید. اما از قرائت اصیل دوم خرداد حتی خود مقام معظم رهبری حمایت کرد و در یک حرکت بسیار سازنده جنبش دوم خرداد را حماسه‌ای خواند که بر پیشانی ملت ایران درخشید. بیشترین پشتیبانی را از آقای خاتمی به عنوان نماد نمایندگی دوم خرداد، علیرغم تمامی هجمه‌هایی که در فضای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور حاکم بود، جز مقام معظم رهبری به عمل نیلورد. لذا باید گفت آن اصالت دوم خرداد ادراک گردید و توسط قدرت مرکزی انقلاب از آن حمایت شد. مردم‌سالاری یعنی همین؛ یعنی وقتی صدای مردم را شنیدی، باید به آن احترام گذاری. قطعاً می‌گوییم ما باید مردم‌سالاری را از

رهبری پیام‌وریم؛ که آشکارا گفتند دوم خرداد چون ستارهای بر پیشانی ملت ایران درخشید. به هر حال مردم خواسته‌هایی دارند و خواسته آنان حق است. مردم حتی اگر به حق رای ندهند، باز هم باید به خواسته آنان احترام گذاشت. اما در عین حال باید از چنان قدرت معنوی و مادی برخوردار بود که اگر حتی رای مردم به حق نباشد، باز هم تلاشها ادامه یابد؛ و این نیازمند ایجاد بصیرت سیاسی در مردم و با صداقت و صمیمیت با آنان سخن گفتن و برخورد کردن است. کسی که براساس مردم‌سالاری می‌اندیشد، به مخالف خود حق می‌دهد که مخالفت خوئی کند، اما لزوماً به او نمی‌گوید که مخالفت خوئی‌اش به حق است. دادن حق مخالفت به مخالف یک چیز است و تایید گفته او چیز دیگری است. انقلاب ما چنان بزرگ، اخلاقمند، ارزشی و فرهنگی است که خمینی کبیر (ره) به شاه فراتر از این که بگوید محمدرضای خلیف، هیچ وقت ناسازی نگفت. ما باید از امام یاد بگیریم. امام به ما آموخت که اخلاق اسلامی را در برخورد سیاسی خود رعایت کنیم. همین طور مقام معظم رهبری وقتی حماسه مردم را دید، این حرکت را در استمرار انقلاب دانسته و اعلام نمود که دوم خرداد انقلاب را بیمه کرد؛ در حالی که دشمن می‌خواهد آن را مصادره به مطلوب کند. با آن همراه شود و مسیر آن را به نفع خودش تغییر دهد. به همین خاطر است که دوم خرداد باید به جای فریاد زدن شعار «فشار از پایین و برخورد ابزاری با مردم برای گرفتن امتیاز بالا»، به مردم خدمت کند و خدمتگزار واقعی مردم باشد و سعی نماید در مردم بصیرت و دانایی و پرسمان از بالا ایجاد کند. ما از نخبگان پرسش داریم و به همین خاطر هم سال ۱۳۸۲، سال پاسخگویی نامیده می‌شود. ایجاد پرسمان و پرسشگری در واقع یک ضرورت است و برای ایجاد آن لازم می‌آید که در گفتمان نخبگان و روشنفکران شلوده‌شکنی شود؛ و این وظیفه سرآمدان است. بیشترین رسالت را سرآمدان دارند. آنها باید در میان مردم فرهنگ‌سازی کنند و از آن طرف به نخبه بگویند که به وعده‌ها و شعارهایشان عمل کنند و بنگرند که این شعارها و وعده‌ها تا چه اندازه مبتنی بر خواست و نیاز مردم و نیز مبتنی بر امکانات و توانمندی‌های مطرح‌کنندگان بوده و نیز تا چه اندازه به آنها عمل شده است. با انجام چنین وظیفه‌ای است که سرآمدان به نمایندگی اصیل مردم تبدیل خواهند شد.

● **آقای مهدوی‌زادگان آیا شما قبول دارید که در هر حال خواسته مردم را باید پذیرفت، ولو به حق نباشد؟**

□ **مهدوی‌زادگان:** البته من یک مقدار اختلاف مبنایی با آقای دکتر در بحث مردم‌سالاری دارم چون این که ایشان می‌فرمایند هر چه مردم بگویند حق است...

□ **مطهرنیا:** من نمی‌گویم هر چه مردم می‌گویند حق است بلکه می‌گویم خواست مردم به حق است و اگر چنانچه ناحق گفتند، صلاحی جامعه رسالت دارند که آنها را به طرف حق هدایت کنند. شما می‌گویید «قولوا لا اله الا الله تفلحوا!» یعنی بگویید «لا اله الا الله» تا رستگار شوید. آیا این سفارش امری است یا اخباری؟ تکلیف این را مشخص کنید. «قولوا لا اله الا الله تفلحوا!» خبر می‌دهد و شرطی است؛ یعنی اگر نگوید نیست خدایی جز الله، رستگار نخواهید شد. شما نمی‌توانید دین را با قهر و غلبه به مردم عرضه کنید. کار شما این است که دین را به مردم عرضه کنید؛ مردم نیز اگر بخواهند

می‌پذیرند، و اگر نخواهند نمی‌پذیرند. اگر قبول کردند، رستگار خواهند شد و اگر نپذیرفتند، باید منتظر عذاب الهی در دنیا و آخرت باشند. همین طور در عرصه سیاست نیز به کسانی که می‌خواهند وارد عرصه اقتدار و قدرت ملی شوند، باید گفت که مردم را مبنای قدرت خود بگیرید. پاشنه آشیل حکومتها، دوری مردم از هیات حاکمه است؛ کم‌آنکه یکی از آسیبهای دوم خرداد این است که مردم را فراموش کرد. آنها فکر کردند که اگر قدرت را به دست آورند، دیگر کار تمام است.

در مورد رای مردم هم که فرمودید، من می‌خواهم بگویم که رای مردم در سیاست حق است؛ اما همین رای گاه به حق است و گاه به حق نیست. به حق بودن با حق بودن فرق دارد. انقلاب توسط مردم شکل گرفت و نظام جمهوری اسلامی‌ای هم که اکنون وجود دارد، مؤلّف این انقلاب اسلامی است و انقلاب اسلامی مبتنی بر خواست مردم است.

□ **مهدوی‌زادگان:** اگر مبنای شما این باشد، با هم اختلافی نداریم ولی آنهایی که معتقد هستند هر چه مردم می‌گویند حق است، به نظر من این حرف، اصلاً حرف باطلی است؛ چون به هر حال مردم همگی بشر هستند و بشر نیز جایز الخطا است؛ بنابراین احتمال خطا در آنها وجود دارد و اصلاً منطقی نیست که گفته شود هر چه مردم بگویند بر حق بوده و حق در آن باشد.

علاوه بر این، آن بخش از صحبت‌هایی که اشاره کردید جریان قرائت رسمی از دوم خرداد با مردم براساس عقلانیت ابزاری رفتار کرد، من نیز می‌پذیرم منتها در دنیای مدرن، هم نخبگان سیاسی اساساً تعاملشان با مردم بر مبنای عقلانیت ابزاری است و هم متقابلاً مردم نیز چنین نگرشی را در تعاملشان با نخبگان دارند. به عنوان مثال، حزب وسیله و ابزاری است که نخبگان سعی دارند به این وسیله مردم را به سوی خودشان جذب کنند تا از این طریق به قدرت برسند. بنابراین تعامل نخبگان نتهنای آنها در ایران بلکه در غرب نیز بر مبنای عقلانیت ابزاری صورت می‌گیرد و به همین خاطر هابرماس تقسیم‌بندی عقلانیت تعاملی و عقلانیت ابزاری را مطرح می‌کند؛ چون کاربرد این عقلانیت ابزاری را در آنجا (در غرب) می‌بیند. نکته این است که چطور کاربرد این عقلانیت ابزاری از ناحیه نخبگان در غرب موفق از آب درمی‌آید اما در اینجا مساله عکس آن است؟ چنان که گفتیم، در غرب حتی مردم نیز با نخبگان تعاملشان بر مبنای عقلانیت ابزاری است؛ یعنی یک نوع عقلانیت ابزاری دوطرفه میان مردم و نخبگان برقرار است. اما این نوع تعامل در جامعه ایرانی اساساً وجود ندارد. یعنی مردم ایران به هیچ وجه حاضر نیستند با نخبگان‌شان و با حکومتشان به نحو ابزاری برخورد کنند و اساساً از عقلانیت ابزاری بیزار هستند؛ چون مردم ایران در فرهنگشان نوعی عقلانیت اعلی و اشرف را می‌بینند که عقلانیت ابزاری را در نگاه آنان بی‌ارزش می‌سازد. در عقلانیت ابزاری هیچ چیز ارزش ذاتی ندارد و بنابراین به نسبت گرایش پیدا می‌کند. در غرب یک اخلاق نسبی‌گرا حاکم است اما در جامعه ایرانی چنین نیست و بسیاری از افعال، برای خودشان از ارزش ذاتی برخوردارند. وقتی مردم یک چنین اعتقاد فلسفی نسبت به امور و ارزشها دارند، طبیعی است با چنین تفکر و نگرشی هیچ گاه حاضر نخواهند شد که ابزاری رفتار کنند. لذا مردم با مبنای‌آوردن این نگرش



معتقد هستند که نه تنها با حاکمانشان تعامل ایزاری نمی کنند، بلکه از آن طرف نخبگان سیاسی نیز حق ندارند با آنها چنین تعاملی داشته باشند. اما نه اپوزیسیون و نه جریان قرائت رسمی از دوم خرداد، متوجه این مساله نشدند و در نگرش جامعه‌شناختی‌شان نسبت به مردم ایران بسیار ضعیف عمل کرد. آنها هیچ وقت متوجه نشدند که مردم ایران برخورد ایزاری را تحمل نخواهند کرد و هر جا احساس کنند که حاکمان با آنها چنین برخوردی دارند، از آنها دوری خواهند جست و این دوری جستن مردم، نتیجه‌اش این خواهد بود که این گروهها باید از عرصه قدرت خارج شوند. چرا مردم با حضرت امام (ره) تا آخر ایستادند و وفادار ماندند؟ چون احساس کردند که عقلانیت حضرت امام از نوع عقلانیت ایزاری نیست و ایشان مردم را به مثابه یک ابزار ملاحظه نمی کند و لذا مردم نیز به او وفادار ماندند. همچنین مقام معظم رهبری که نفوذ اجتماعیشان روز به روز بیشتر می شود، به این خاطر است که مردم احساس می کنند ایشان با عقلانیت ایزاری با مردم معامله نمی کنند؛ یعنی ایشان همان خواست خودشان را در مردم می بینند و لذا با آن کنار می آیند. اما متولیان جریان قرائت رسمی از دوم خرداد، متوجه این برخورد ایزاری خود با مردم نشدند. لذا مردم هم به سینه اپوزیسیون و هم به سینه این قرائت رسمی از دوم خرداد دست زدند؛ چون با عقلانیت ایزاری موافق نبودند.

● در لایه‌های بحث‌های قبلی نیز نوعی آسیب‌شناسی از دوم خرداد مطرح بود. اما اجازه می‌خواهم که در اینجا مشخصا به بحث آسیب‌شناسی دوم خرداد - البته با تکیه بر سرفصلها - بپردازیم.

□ **مطهرنیا:** چنان که قبلا نیز اشاره کردم، یکی از مشکلات اساسی دوم خرداد نوع نگرش آن به خرد سیاسی در حوزه

ایزاری بود. جنبش دوم خرداد یک جنبش نوین اجتماعی است که در درون جنبش نوین بزرگتری به نام انقلاب اسلامی ایران زاده شد و استمراربخش آن بود. آنها سعی کردند انقلاب اسلامی را به یک انقلاب مدرن تبدیل کنند. در بحث تئوریهایی انقلاب، سه نوع انقلاب مطرح است: انقلاب کلاسیک، انقلاب مدرن و جنبش‌های نوین اجتماعی. خود انقلاب اسلامی را اگر نگاه کنید، هر سه چهره را با ویژگیهای خاصی در آن می‌بینید و از این جهت باید گفت که انقلاب اسلامی یونیک است؛ یعنی در بین انقلابهای جهان، تک و منحصر به فرد است. لذا در مباحث مربوط به جنبش‌های نوین اجتماعی لازم است که حتما به این مساله توجه شود. اما باین وجود، برخی سعی کردند با انقلاب اسلامی در حوزه عقلانیت ایزاری برخورد کنند. حتی قرائت رسمی سعی کرد از خود جنبش دوم خرداد به عنوان یک انقلاب مدرن استفاده کنند. این قرائت رسمی با ارائه تعریفی که خودش مدنظر داشت در واقع می‌خواست این جنبش را در خدمت توسعه سیاسی قرار دهد؛ چون به هر حال یک انقلاب مدرن، توسعه‌گرا است و بحث اساسی انقلابهای مدرن اساسا بر بنیای توسعه‌گرایی است.

● **آقای دکتر، بمنظرم نخبگان دوم خرداد اساسا خود انقلاب را پدیده‌ای مدرن می‌دانند، نه این که بخواهند انقلاب اسلامی را پدیده‌ای مدرن تلقی کنند بلکه وقوع انقلاب را مربوط به دوران مدرن و امری مدرن می‌دانند.**

□ **مطهرنیا:** خود انقلاب در مفهوم عام آن سه شکل پیدا می‌کند: انقلابات کلاسیک، مدرن و جنبش‌های نوین اجتماعی. از انقلابات کلاسیک می‌توان انقلاب فرانسه روسیه چین و نیز از برخی جهت انقلاب اسلامی ایران را نام برد. انقلابات مدرن انقلابهایی توسعه‌گرا هستند و بیشتر

جنبه سیاسی دارند و در آنها نخبگان سیاسی بر اساس خواست ایجاد توسعه بهتر تغییر پیدا می‌کنند. آنها می‌خواهند وضع موجود را به وضع مطلوبی احاله دهند که آن وضع مطلوب را نسبت به وضعیت موجود وضعیت مدرن می‌دانند؛ لذا انقلابهای مدرن توسعه‌گرا هستند. اما نوع سوم که جنبش‌های نوین اجتماعی باشند، توسعه‌گرا نیستند؛ گرچه ممکن است در درون خودشان چنین حرکتی داشته باشند، ولی با این محوریت حرکت نمی‌کنند. لذا باید گفت جنبش دوم خرداد یک جنبش نوین اجتماعی است که از درون مردم برمی‌آید و نمی‌خواهد بر ضد تاریخ فرهنگ و رستگاری‌های خودش و بر ضد اصالت خودش بستیزد؛ یعنی این جنبش وضع موجود را نه نلغلوب، بلکه وضعیتی می‌داند که می‌تواند استقراربخش سامانه‌های مطلوب‌تر برای آینده باشد. این بنیاد و عمق را متولیان قرائت رسمی درک نکردند بلکه صرفا به آن نگاه کردند و هر کدام از قرائت رسمی و اپوزیسیون بر اساس خواست و اراده خودشان سعی کردند آن را به نفع خودشان مصادره کنند و لذا با عقلانیت ایزاری با مردم برخورد کردند؛ در حالی که بنیان، عمق و شالوده جنبش دوم خرداد در درون خود انقلاب بود. همین حوزه عقلانیت ایزاری آرام آرام مردم را از این طیف جدا و نسبت به آنها بی‌تفاوت کرد و گاه حتی بی‌تفاوتی‌هایی که از متن به حاشیه رفته بودند، در درون همین حرکت به تقابل برخاستند.

نکته دوم در بحث آسیب‌شناسی دوم خرداد، همان مبحث انسداد گفتمانی است. گاستن باشلار فرانسوی می‌گوید تاریخ ازلی و ابدی نیست، بلکه هر مقطعی از تاریخ گفتمان خاص خودش را دارد؛ یعنی اگر شما بر اساس گفتمان خاصی به پیروزی دست یافتید، برای

دوران پس از پیروزی باید گفتمان جدیدی را به وجود بیاورد. درحالی که در دوم خرداد همان گفتمان و همان روشهای پیش از رسیدن به قدرت، همچنان بر جای ماند و متصلب و منسدد شد و با نام نوگرایی به تاجر مدرن گرایید. آنها در واقع هر آنچه را که خودشان گفته بودند، در جایگاه استعلائی و برتر نشاندهند و درحالی که با وجهه **Anti Logo Centrist** (ضد کلام محوری) به میدان آمده بودند، خودشان در جایگاه کلام محور نشستند و نه تنها مخالفان بلکه موافقان نقاد را نیز با انگه‌های مختلف از خودشان راندند؛ البته منظور ما بخش رسمی دوم خرداد است نه شاخه اصیل آن. به هر حال این وضعیت به شکل گیری انسداد گفتمانی در جنبش دوم خرداد انجامید و در نتیجه متولیان قرائت رسمی از دوم خرداد با افتادن در یک رویکرد کلام محورانه، باینکه شعار بخش اصیل جنبش دوم خرداد قبول مخالفان بود، مخالفانشان را بر نمی‌تابیدند. برخورد مبتنی بر عقلانیت ابزاری و انسداد گفتمانی در نهایت به گفتمان قدرت نیز تسری پیدا کرد؛ به این معنای نیروهای درونی جبهه بر سر قرائتها و تقسیم غنایم نسبت به یکدیگر واگرا شدند و این واگرایی نه تنها در درون جبهه حاکم شد، بلکه به خاطر همان انسداد گفتمانی و رویکرد **Logo Centrist**، دوم خرداد را از پشتوانه‌های موجود در وضعیت تاریخی محروم ساخت. لذا می‌بینیم که وقتی دوم خرداد با یک حالت **Logo Centrist** به گفتمان قدرت وارد می‌شود، دیگر نمی‌تواند از پتانسیلهای پشتیبانی‌کننده‌اش بهره‌مند شود و در نتیجه نه تنها تعارض درون ساختاری به وجود می‌آورد، بلکه تعارض برون ساختاری هم برای خودش ایجاد می‌کند؛ چون دیگر نمی‌تواند استمرار بخش عقلانیت تفاهمی بین خودش و آن اصالت جنبش دوم خرداد باشد. لذا اصلاحات ابتر می‌ماند و نیازهای واقعی مردم و خواسته‌های افشار پایین از بالا، بی‌جواب می‌ماند و اصلاحات از بالا به پایین نیز دیگر صورت نمی‌گیرد. در چنین شرایطی هر چه بیشتر کوشش شود، کمتر به موفقیت خواهد انجامید؛ چون از این پس پایه تعامل بر مبنای عقلانیت ابزاری گذاشته شده است، درحالی که این پایه باید در حوزه عقلانیت تفاهمی استوار شود؛ و این مستلزم آن است که شعارها عوض و اصلاح شود. به عبارت دیگر، شعار فشار از پایین چانه زنی از بالا، دیگر نمی‌تواند جوابگوی این مقطع از زمان باشد؛ چراکه هر مقطعی از تاریخ گفتمان خاص خودش را دارد. خلاصه و نتیجه آن که دوم خرداد به لحاظ گفتمانی منسدد شد و نظر به استفاده این جریان (رسمی) از عقلانیت ابزاری در زمینه شعارها، این انسداد گفتمانی به گفتمان قدرت نیز تسری پیدا کرد و وقتی قدرت آنها تضعیف شد، به ناچار با چالشهای عملیاتی نیز روبرو شدند؛ چنان که در انتخابات شوراها نتوانستند پیروز شوند. در انتخابات مجلس نیز که در اسفند برگزار شد، اعتصاب گذاشتند و فکر کردند با اعتصاب می‌توانند مردم را به متن بازگردانند. درحالی که اگر یک بار با مردم برخورد ابزاری شود، آنها

دیگر به راحتی از حاشیه به متن باز نمی‌گردند؛ چون ملت ایران در سایه انقلاب اسلامی به یک ملت آگاه تبدیل شده است. هوشیارترین ملت سیاسی جهان، ملت ایران است. درست است که می‌گوییم باید بصیرت سیاسی را در همه ملت افزایش دهیم تا به حکومتی متکی بر اصالت اسلامی دست بیابیم، اما در عین حال باید ببینیم که ملت ایران در همین وضعیت نیز آگاه‌ترین ملت سیاسی جهان است و لذا آنها دیگر نتوانستند این ملت را از حاشیه به متن بیاورند.

● **آقای مهدوی زادگان شما چه آسیب‌شناسی‌ای از جریان دوم خرداد یا همان جریان موسوم به اصلاح طلبان ارائه می‌دهید؟**

□ **مهدوی زادگان:** در باب آسیب‌شناسی دوم خرداد، چنان که در ابتدای بحث گفتم، این جریان یک لایه ظاهری و یک لایه باطنی یا به عبارتی یک قرائت رسمی و یک قرائت اصیل دارد. آسیب‌شناسی قرائت رسمی از دوم خرداد، در واقع به عهده خودشان است؛ چون من هیچ اعتقادی به این قرائت ندارم و لذا آسیب‌شناسی آن نیز بر عهده من نیست. بنابراین اگر بخواهیم آسیب‌شناسی کنیم، از حیث وقوع حوادثی خواهد بود که پس از این ممکن است رخ دهند و از اینجا در واقع بحث ما به کلیت جامعه و به این که در آینده چه اتفاقی خواهد افتاد، مربوط می‌شود. با این وصف، تصور من این است که قرائت رسمی از دوم خرداد به تدریج از صحنه خارج خواهد شد البته تاکید می‌کنم این به معنای آن نیست که دوم خرداد از صحنه سیاسی خارج می‌شود، بلکه دوم خرداد باقی خواهد ماند و صرفاً آن قرائت رسمی که به تعبیر آقای دکتر سعی در استفاده ابزاری و به کار بردن نوعی عقلانیت ابزاری در حیطه دوم خرداد و تفسیر آن داشت، به تدریج از صحنه سیاسی خارج خواهد شد. حال ما باید حضور این نوع قرائت را که پس از این در حاشیه قرار خواهد گرفت، آسیب‌شناسی کنیم؛ اعم از آن که خارج از نظام سیاسی قرار گیرد و یا در داخل نظام اما در حاشیه آن جای گیر شود. به هر حال، جریانات یا افرادی از این قبیل که اساساً عقلانیتشان ابزاری است، در واقع جوهره دانشان بر همان مبنای قدرت می‌باشد؛ یعنی اراده‌هایشان اراده معطوف به قدرت است؛ و لذا وقتی به قدرت می‌رسند، گویی در آرامش هستند اما همین که از قدرت فاصله می‌گیرند، نوعی پریشان حالی به آنها دست می‌دهد. لذا در خصوص این جریان دو نوع آسیب‌شناسی لازم است: یک آسیب‌شناسی برای موقعی که به قدرت می‌رسند و سعی می‌کنند از همه چیز استفاده ابزاری کنند و یک آسیب‌شناسی برای موقعی که از قدرت خارج می‌شوند. آسیب‌شناسی نوع دوم از این لحاظ ضرورت می‌یابد که این جریانها به هنگام فاصله گرفتن از قدرت، از آنجا که دچار پریشان حالی می‌شوند، دو نوع واکنش طبیعی از خودشان بروز می‌دهند: انزواطلبی و پرخاشگری. از ناحیه انزواطلبی آنها شاید زیاد آسیبی متوجه جامعه نباشد؛ گرچه به نظر من در چنین حالتی نیز جامعه خواه‌ناخواه با آسیبهایی مواجه می‌شود؛ اما مهم‌ترین

آسیبها از حالت پرخاشگری این جریان معطوف به قدرت سر می‌زند که باعث می‌شود آنها نسبت به همه چیز جامعه، یعنی نسبت به تاریخ، میراث، هویت و همه مسائل آن نوعی پرخاشگری از خود بروز دهند و جریان قرائت رسمی دوم خرداد در واقع به تدریج در راستای چنین طرز رفتاری سیر می‌کند؛ کمالات الان هم نشانه‌هایی از آن قابل مشاهده است. کتابها و مقالات این جریان سراسر در جهت تحقیر و توهین به ملت است. به عنوان مثال، مرحوم امیرکبیر را که به هر حال در کشته شدنش نخبگان و دستگاه سیاسی حاکمه نقش داشت، ولی وقتی منسوبان به جریان رسمی دوم خرداد می‌خواهند نخبه‌کشی را تفسیر کنند، قتل امیرکبیر و امثال او را به جامعه نسبت می‌دهند و هر ناسازی را نثار جامعه می‌کنند؛ و یا بعضاً ممکن است هویت ایرانی را نیز منکوب کنند. همچنین به شکل عینی‌تر به راحتی به قدرتهای خارجی گرایش پیدا می‌کنند و لذا هویت ملی را زیر سوال می‌برند. حفظ مرزها، حدود و ثغور و خیلی از مسائلی که برای یک جامعه، آرمانی هستند، کم کم از سوی این جریان با نوعی دهن کجی مواجه می‌شوند.

● **تا اینجا آنچه به عنوان یک ایده اولیه از دوم خرداد در سخنان آقای مهدوی زادگان در آغاز بحث شکل گرفته بود، طرح گردید و نقد و بررسی آن نیز در قالب یک دیالوگ انجام شد. چند سوال دیگر نیز در خصوص دوم خرداد مطرح است اما نظریه آن که این سوالات کم و بیش مستقل از آنچه پیش از این گفته شد هستند و در آغاز بحث نیز بیشتر آقای مهدوی زادگان صحبت کردند، چنانچه دکتر مطهرنیا موافق باشند، این سوالات را ایشان پاسخ دهند.**

□ **مطهرنیا:** خواهش می‌کنم، بفرمایید.

● **آقای دکتر، یکی از مباحث مهم و مطرح در بررسی جریان دوم خرداد، کشف و تمرکز بر تضادها و پارادوکسهای این جریان است. به نظر شما پارادوکسهای اصلی موجود در جریان دوم خرداد کدامند؟**

□ **مطهرنیا:** تاکید بر عقلانیت ابزاری به جای عقلانیت تفاهمی در شعار فشار از پایین چانه زنی از بالا و سپس منتهی شدن آن به انسداد گفتمانی و به تبع آن شکل گیری انسداد قدرت، همگی مسائلی هستند که با یک نگرش کلان معرفتی و اپیستمولوژیک، آسیبهایی جلوه می‌کنند که موجبات ایجاد چالش در این جنبش را به وجود آوردند. خارج از سطح اپیستمولوژیک و معرفتی، این آسیبها به سطح تئوریک نیز تسری پیدا کرد. آنان بدون توجه به این که جامعه هنوز در دوران گذار به سر می‌برد، در تئورهای رفتاری با ادبیات مدرن با مساله برخورد کردند؛ درحالی که هنوز جامعه ما حول مفاهیمی حرکت می‌کند که از ادبیات سنتی برگرفته شده‌اند و لذا اگر ادبیات مدرن را در پرتو یک زمینه‌سازی و بسترسازی مرتبط با آن محیط سنتی انجام ندهید، ایجاد تقابل خواهد کرد؛ کمالات جنبش دوم خرداد در آن قرائت رسمی، به ناگاهان خودش را به عنوان نماد مدرنیسم

مهدوی زادگان: حرکت سازندگی دو زمینه ایجاد کرد: یک زمینه در بخش نخبگان فرهنگی و زمینه‌ای دیگر در میان مردم. در مردم نوعی نارضایتی در قبال وضعیت موجود و معطوف به برنامه‌ریزی معروف به سازندگی ایجاد شد اما در میان نخبگان فرهنگی تحول به این صورت بود که نخبگان مذکور توانستند برای خودشان بلندگوهای فرهنگی ایجاد کنند. لذا وقتی که دوم خرداد اتفاق افتاد، در واقع مردم به این روند سازندگی «نه» گفتند

مطهرنیا: نمایندگان دوم خرداد، دانشگاه، اساتید دانشگاه، دانشجویان و روحانیونی بودند که می‌خواستند به انقلاب معاصرت ببخشند و پویایی فرهنگی انقلاب را در تقویت حضور هر چه بیشتر مردم در عرصه سیاسی می‌دانستند. اما سیاست‌بازان این مردم را از متن به حاشیه بردند و نقطه انسداد گفتمانی دوم خرداد نیز از همین جا شروع شد. وقتی دانشجویان با آن حرارت در صحنه سیاست شرکت کرد اما از سوی برخی احزاب سیاسی سعی شد از او به مثابه یک بازیچه استفاده شود. آن‌گاه این نمایندگان دوم خرداد از متن به حاشیه رفتند

در برابر سنت قرار داد؛ درحالی که این سنت است که در درون خودش زمینه‌های رشد مدرنیسم را ایجاد می‌کند. همین ایجاد تقابل میان سنت و مدرنیسم، در شرایطی که مدرنیته هنوز شکل نگرفته و مقطع موجود به مدرنیته خاص خودش در شرایط گفتمانی متناسب با زمان نیاز دارد، باعث شد که جنبش دوم خرداد در بخش تئوری دچار گسست شود و وقتی در تئوریها گسست ایجاد شد، خط‌مشی‌های اجرایی را نیز تحت تاثیر قرار خواهد داد؛ کمانکه سازمان اجرایی دوم خرداد در قالب قوه مجریه، در تلاش خود برای ایجاد کارآمدی متناسب با شعارهایی که در آغاز دوم خرداد داده بود، با انسداد قدرت مواجه شد و هرچه این انسداد در حوزه Policy و خط‌مشی‌های اجرایی بیشتر شد، اجرایی کردن شعارهای داده‌شده نیز کمتر امکان تحقق یافت. وقتی دوم خرداد در اجرایی کردن شعارها موفق نشد، بالطبع در صحنه برخورد سیاسی نتوانست مردم را حفظ کند؛ چون مردم کارآمدی متصور از دولت اصلاحات را در عمل کمتر مشاهده کردند. البته این به معنای آن نیست که هیچ کاری انجام نشد، بلکه خیلی کارها هم انجام شد. گرچه در تناسب با گذشته پیشرفتهایی هم رخ داده بود، اما از نظر مردم این میزان، تناسب لازم را با شعارهای مطرح‌شده نداشت. در دوره صدارت اجرایی دوم خرداد، دانشمندان هسته‌ای ما فعال تر شدند و اقتصاد و تورم تا حدود زیادی تحت کنترل درآمد، ولی شعارها به قدری انتظارات و توقعات را بالا برده بود که دوم خرداد را در یک چالش عظیم اجرایی قرار داد؛ و البته رقبای آنها نیز با همراهیهای تاکتیکی خود مدام به این توقعات هر چه بیشتر دامن می‌زدند. لذا در یک جمع‌بندی از آسیبهای دوم خرداد، آسیبهای اپیستمولوژیک و نیز آسیبهای ناشی از خط‌مشی‌های اجرایی را باید برشمرد که همین آسیبها نیز به نوبه خود به صحنه سیاست تسری یافت و سرانجام محیط رقابت را برای فعالان دوم خرداد تنگ کرد.

● به نظر شما آیا می‌توان دوم خرداد را به نوعی حاصل فرار از فضای دوران سازندگی دانست که در آن پیش از حد بر تکنوکراسی تاکید می‌شد؟

□ **مطهرنیا:** یکی از مواردی که در دهه دوم و آغاز دهه سوم انقلاب اسلامی مسیر صحیح انقلاب را با اعوجاج مواجه کرد، بحث توسعه در ایران بود. جناح خاصی توسعه را فقط در حیطه و ساحت اقتصاد تعریف نمود و آن قدر بر اقتصاد تاکید کرد که حوزه توسعه سیاسی کاملاً به فراموشی سپرده شد و هیچ بحثی را در این زمینه بر نمی‌توانید؛ چون به هر حال در پی بازسازی خسارات ناشی از جنگ تحمیلی بود و حتی از یک جهت می‌توان گفت نوعی تحمیل بیگانه نیز در پیش گرفتن این فرایند توسعه نقش داشت. جنبش دوم خرداد که به وجود آمد، در واقع محصول انعکاس مردم به این تندروی در دوران توسعه اقتصادی بود؛ که در قالب صحبت از توسعه سیاسی بروز یافت اما با نظر به مباحثی که مطرح شد، به جای ارائه تعریفی دقیق از مفهوم توسعه، این جریان نیز همچون دوره پیش از

خود به یک تعریف بخشی از مفهوم توسعه روی آورد؛ درحالی که توسعه یک امر همه‌جانبه و فراگیر است. در مباحث مربوط به توسعه طبیعتاً یک بحث جبری مبنی بر تفوق یکی از وجوه توسعه بر وجوه دیگر یا اولیت یکی از این وجوه مطرح می‌شود؛ که به نظر من، برخلاف آنچه در این دو مقطع در ایران مطرح شد، این اولیت با توسعه فرهنگی است؛ چراکه انقلاب ما اصلاً با هدف توسعه فرهنگی شکل گرفت؛ چنان که حضرت امام(ره) فرمودند دانشگاههای ما باید کارخانه آدم‌سازی باشند. در واقع فرهنگ است که کارکرد کارخانه آدم‌سازی را ایفا می‌کند. درحقیقت این نهادها باید براساس فرهنگ دینی به توسعه انسانی منجر شوند. اما اگر یکی از وجوه توسعه را براساس هویت انقلاب اسلامی و هویت توسعه بخواهیم مدنظر بگیریم، بدین معنا که کدام یک از وجوه آن باید از اولیت برخوردار باشد. لذا اگر بحث تقدم اجباری یکی از وجوه توسعه مطرح باشد، در واقع باید توسعه فرهنگی اصل قرار داده شود. لذا از همان زمان که بر وجه اقتصادی توسعه تاکید شد، در این زمینه اعوجاج رخ داد. درحالی که با نظر به آنچه گفته شد، در مراتب توسعه اولیت با توسعه فرهنگی است؛ یعنی ابتدا باید نظام آموزش و پرورش و آموزش عالی را به منظور راه‌اندازی نهضت تولید فکر سامان بخشید تا از تهاجم فرهنگی نیز جلوگیری به عمل آید. در واقع پرجمداری این دیدگاه را نیز رهبری بر عهده دارند اما هر وقت از توسعه فرهنگی و از شبیخون و تهاجم فرهنگی صحبت کردند، کسی پیام ایشان را به درستی درک نکرد. همه این پیام را تکرار کردند، ولی آن را به درستی علمياتی نکردند. لذا اگر جنبش دوم خرداد ما را به هوش آورده باشد که باید به توسعه فرهنگی برگردیم، در واقع باید گفت جنبش دوم خرداد بر مبنای آن قرائت اصلیش ما را به اصل انقلاب عودت می‌دهد و به عبارت بهتر، یک احیاءگری ایجاد می‌کند. جنبش دوم خرداد تا آنجا که در راستای این احیاءگری باشد، مثبت خواهد بود. اما اگر بخواهد به توسعه سیاسی به معنای قرائت رسمی‌اش اتکا کند، میزان اعوجاجی که از دوره‌های قبل رخ داده، باز هم افزایش خواهد یافت و این جریان به ضد هویت خودش تبدیل خواهد شد.

● برخی معتقدند که جریان دوم خرداد ادبیات سیاسی خاصی را لااقل در حد واژه‌ها تولید کرد و از زبان خاصی بهره برد؛ اما عده‌ای دیگر معتقد هستند که هیچ ادبیات خاصی در کار نبوده بلکه صرفاً به بازتولید مفاهیم قبلی پرداخته شده است و گروه سومی نیز هستند که ادبیات دوم خرداد را در حد تقلید صرف از مباحث پیش از خود تقلیل می‌دهند. به نظر شما کدام یک از این نظریات را می‌توان با واقعیت تطبیق داد؟

□ **مطهرنیا:** من معتقدم که هر سه وضعیت هر کدام به نحوی بر ادبیات این جریان حاکم بوده‌است. ابتدا لازم است متذکر شوم که ادبیات، یکی از منابع قدرت می‌باشد و از همین رو است که خداوند اسماء را به انسان آموخت و به انسان عقل را به عنوان بالاترین

ودیع الهی ارزانی داشت تا خردمندان به تولید واژه بپردازد. متأسفانه علاوه بر سنگرایی اصلی، ما از یک سنگرایی موهوم یا تعجر نیز برخوردار هستیم. تعجرگرایی ناپسند است اما به سنگرایی پسندیده بسیار نزدیک است. لذا باید واژه‌ها را خوب تعریف کنیم؛ چراکه سنت‌گرایی به معنای انسداد گفتگویی و انسداد واژه‌سازی نیست، بلکه فرایندی است که طی آن، تولید فکر براساس تعریف مفاهیم جدید علمی صورت می‌پذیرد. اگر ما در جستجوی ایجاد نهضت تولید فکر هستیم، ابتدا باید واژگانمان را مطابق با خواست زمان و مطابق با تغییرات زمان **research** کنیم؛ نه این‌که واقعا آنها را تغییر دهیم، بلکه باید در آنها تحول ایجاد کنیم. جوان امروز ادبیات مختص خود را می‌خواهد. با ادبیات عهد دقیانوس که نمی‌توان با او سخن گفت، بلکه به‌رحال باید واژگان ساخت. متأسفانه کسانی که ساخت واژگان جدید برای آنها ایجاد اشکال می‌کند، چون اندیشیدن درباره واژگان جدید دشوار است و آنان به واژگان قدیم عادت کرده‌اند و برای فهم این واژگان انرژی کمتری مصرف می‌کنند، و نیز از آنجاکه عادت کرده‌اند به‌جای این‌که فکر خود را به‌کار اندازند، حافظه‌شان را مرور می‌کنند، لذا با واژه‌سازی جدید مخالفند. من معتقدم که جنبش دوم خرداد در تلاش برای ساخت یک ادبیات جدید، چه از راه تالیف یا تقلید و یا بهتر از آن از راه ساختن، کار خوبی می‌کند. به‌رحال، به‌عنوان یک روشنفکر اصیل باید هم از پیشینیان و هم از بیگانگان درس گرفت اما در هیچ کدام از این دو نباید توقف کرد، بلکه پیشینیان و بیگانگان را باید خوب فهمید و براساس این فهم، تولید علم را براساس اراده، خواسته و هدف خود دنبال کرد. لذا به‌نظر من هر سه تلاش مذکور در جای خود میمون و مبارک هستند. باید اذعان کنم که اگر جنبش دوم خرداد پیش‌نیامده بود، من هم همین مفاهیم اوکیت و اولویت را نمی‌ساختم و یا مفهوم فرهنگ ایرانی‌اسلامی را به حوزه واژگان پارسی وارد نمی‌کردم. همچنین در مقالاتم و یا در یک کمیسیون علمی، واژه همسنگان فرا-اجتماع را مطرح کردم و گفتم که الیت، نخبه و انتلکتولها با برادمانددها در مجموع همسنگ و هموزن هستند و بالاتر از توده‌های مردم قرار می‌گیرند اما در درون همین توده‌های مردم ریشه دارند؛ یعنی گرچه از سطح عامه مردم به‌لحاظ استعداد و توانمندی بالاتر هستند، ولی از میان خود این مردم برخاسته‌اند و برای مردم همسنگ هستند؛ پس مردم باید به آنها ببالند و آنها را در تقابل با خود ببینند. ما به کل انتلکتولها، سرآمدان و نجبگان نمی‌توانیم نخبه اطلاق کنیم؛ چون هرکدام از این واژگان معنای خاص خود را دارند، اما تا پیش از دوم خرداد این کار را می‌کردیم. لذا باید گفت اگر دوم خرداد نبود، خوب این واژه‌سازی هم به‌وجود نمی‌آمد. پس من هم محصول زمان خودم هستم، چون در زمان خودم کاوش کرده‌ام. همین‌طور، اگر دوم خرداد نبود، مفهوم اصالت و معاصرت در جامعه ما به این صورت شکل نمی‌گرفت و بحثهای

امروز ما به این عمق انجام نمی‌گرفت. پس ادبیات‌سازی دوم خرداد از این جهت مبارک است؛ اما اگر از این بحثها و تولید واژگان مقصود این باشد که برای مردم ایجاد ابهام و ابهام شود و به جای شفاف‌سازی، از همین مساله نیز نوعی استفاده مبتنی بر عقلانیت ابزاری به‌عمل آید، در اینجا دیگر یک امر حق، به‌واسطه استفاده نامیمون ما، به ناحق تبدیل خواهد شد. از هر جهت ضروری است که این مسائل را به‌خوبی از یکدیگر تفکیک کنیم و چنین نباشد که به هر کوششی در جهت واژه‌سازی بگوئیم که درصدد ایجاد ابهام است و یا به تخطئه آن بپردازیم. به‌هر تقدیر باید با مردم تخصصی سخن گفت ولی زبان تخصصی را باید به‌اندازه‌ای برای مردم شفاف کرد که تمام مردم، به‌ویژه در امور سیاسی و اجتماعی، متخصص شوند؛ چون ملت ما، ملتی است که می‌خواهد در جهان ندای حق سر دهد؛ پس باید به این ملت کمک کرد تا در منطق سیاسی و اجتماعی قوی شود و ادبیات آنها به یک ادبیات پیشرو تبدیل گردد. برای دستیابی به یک ادبیات پیشرو، هم ترجمه و هم تالیف لازم است؛ چون به‌رحال با این‌گونه تلاشها است که ساخت و تولید فکر اوج می‌گیرد. البته اگر بخواهیم در همان سطح تالیف و تقلید بمانیم و از این مرحله از تلاشمان به‌عنوان ابزار، زمینه و بستر مناسبی برای تولید استفاده نکنیم، در واقع ضرر کرده‌ایم و تلاش ما مثبت نخواهد بود.

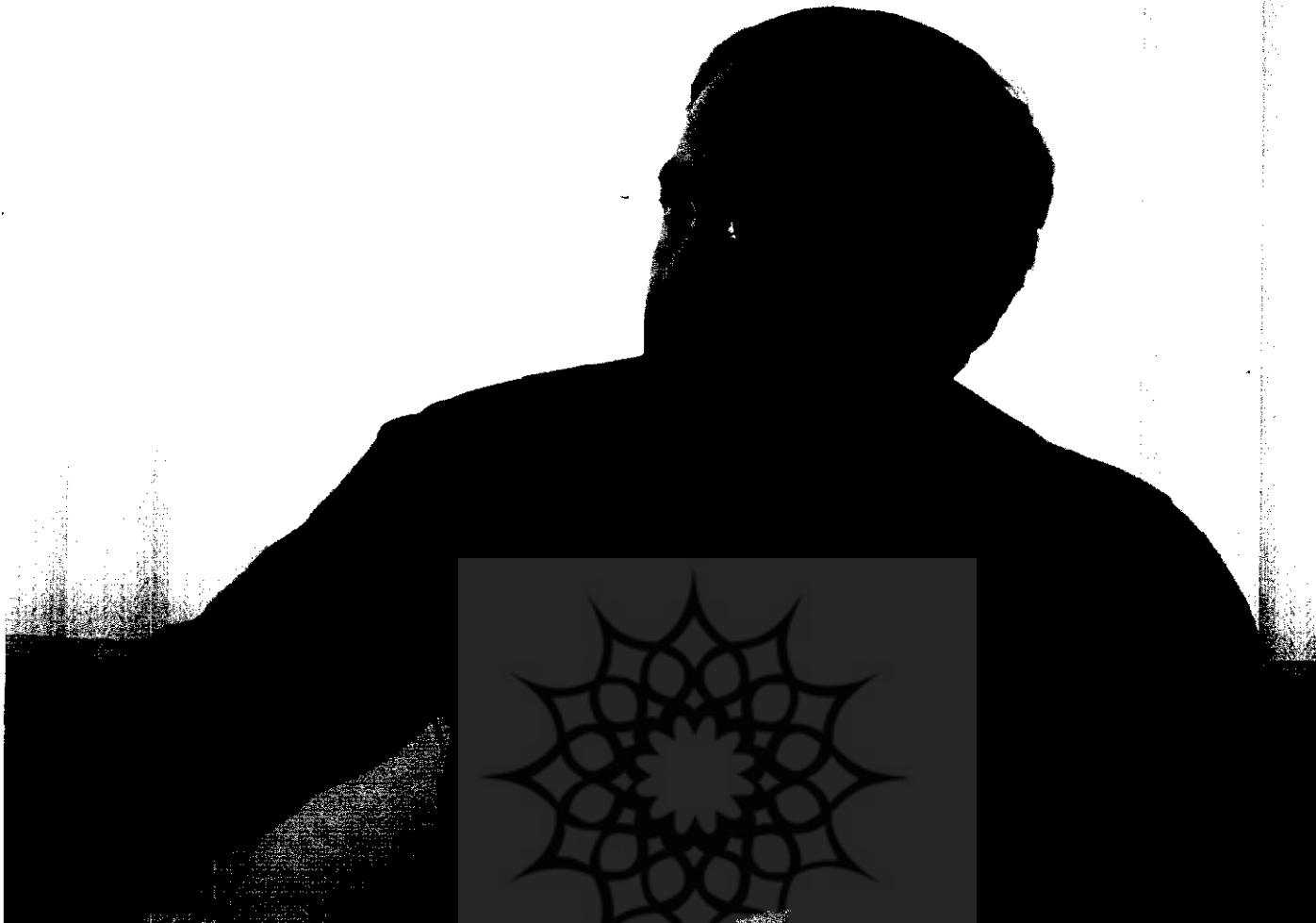
● برخی معتقدند که جریان دوم خرداد در واقع فرایند نرمالیزاسیون یا عادی‌سازی انقلاب اسلامی بوده‌است. چنانچه شما نیز بر این نظر هستید، لطفا بفرمایید این عادی‌سازی با چه گفتگویی روی داد و عوامل موثر در این روند کدامند؟

□ **مطهرنیا:** ما به‌هر تقدیر با شعار سیاست ما عین دیانت ما و دیانت ما عین سیاست ماست، خواسته‌ایم آنچه را که در آسمانها است، در زمین اجرایی کنیم. منطق دیانت عین سیاست و سیاست عین دیانت، یعنی دنیوی کردن یک امر آسمانی. در آیین زرتشت - به‌عنوان یک آیین ایرانی - ما با نبرد میان خوبی و بدی یا به‌عبارتی با نبرد میان اهورمزدا و اهریمن مواجه هستیم. اساسا انسان سیاسی در آیین زرتشت و در آیین ایرانیان ساخته شده‌است؛ چون آیین زرتشت در این نبرد میان اهورا و اهرمن انسان را مکلف می‌کند که از اهورا یا نماد پاکی حمایت کند و همین تکلیف، انسان را سیاسی می‌کند. در اسلام، این سیاسی شدن انسان رنگ بیشتری به‌خود می‌گیرد. ما در انقلاب اسلامی گفتیم که سیاست ما عین دیانت ما و دیانت ما عین سیاست ماست؛ یعنی با یک فعل انقلابی، حکومتی دینی تشکیل دادیم و این، یعنی دین را سیاسی کردیم. لذا باید سیاستها را هم براساس احکام دینی اعمال کنیم. این مساله، نیازمند آن است که دین را به‌گونه‌ای در زمین اجرا کنیم که در عین حال اصالت آسمانی‌اش را از دست ندهد. بدون شک لازمه این کار، آن است که آگاهی و شعور جامعه افزایش یابد. اگر در پرتو جنبش دوم خرداد - در معنای اصیل آن - مردم آگاه‌تر شده و به‌گونه‌ای که مقام معظم رهبری

سال ۱۳۸۳ را سال پاسخگویی به مردم نامیدند. مردم به میدان پرشگری از حکام بیایند و بر عملکرد حکام نظارت شود، این یعنی ضمن حفظ کردن اصالت یک امر قدسی، یعنی ضمن این ادعا که از منظر الهی و از منظر حاکمیت الله تزریق می‌شوید، باید جوابگویی مردم نیز باشید؛ کماآنکه در مقدمه قانون اساسی نیز گفته می‌شود که حاکمیت از آن الله می‌باشد و از طریق مردم به حکام انتقال پیدا می‌کند. مطابق قانون اساسی، اراده خداوند از کانال مردم می‌گذرد و این به معنای واقعی کلمه یعنی مردم‌سالاری؛ یعنی من یا شما نماینده خداوند بر روی زمین نیستیم، بلکه مردم نماینده خداوند روی زمین هستند و این مردم هستند که سالار به‌حساب می‌آیند. اینجا است که برخلاف بسیاری از تئورسینها معتقدم که دموکراسی دینی و مردم‌سالاری دینی امکان‌پذیر است و با این قرائت که ذکر شد، معتقدم که حق در رای مردم است و مردمند که سالار هستند. مردم گاه به حق رای می‌دهند و گاه به ناحق، مگر مردم در یک فراز تاریخی به بنی‌صدر رای ندادند؟ آیا امام به رای مردم به بنی‌صدر احترام نگذاشت؟ در فرازهای دیگری وقتی شورای انقلاب - به‌عنوان نمایندگان مردم - بازرگان را به نخست‌وزیری انقلاب معین کرد، مردم در تایید این انتخاب به خیابانها رفتند و امام نیز حرکت آنها را تایید کرد؛ درحالی‌که بعدها امام گفتند گزینه‌های بهتر از بازرگان را نیز می‌شد به این جایگاه انتصاب کرد؛ اما ایشان باین‌وجود به انتخاب مردم احترام گذاشت. مردم‌سالاری در واقع معنایی جز این ندارد و به‌همین خاطر، من معتقدم که امام یک مردم‌سالار واقعی بود. سروری و سالاری مردم، یعنی احترام گذاشتن به رای مردم؛ گرچه شاید بتوان رای بهتری هم نسبت به رای مردم و با یقین ارائه داد؛ اما فصل الخطاب، رای مردم است.

● به‌نظر شما استفاده از انگ خشونت‌طلب و واژه خشونت و نیز ترویج آن و فاشیست‌دانستن طرف مقابل در چند سال اخیر با چه هدفی صورت می‌گرفت؛ چنان‌که فضایی ایجاد شد که در آن فضا - لااقل در ادبیات سیاسی - خشونت موج می‌زد؟

□ **مطهرنیا:** در شرایط انسداد گفتگویی و حاکمیت ادبیات **Logo Centrist** یا کلام‌محور، فرهنگ به فرهنگ این یا آن، یعنی به فرهنگ دیجیتالی یا فرهنگ سیاه و سفید تبدیل می‌شود؛ یعنی مخالف را در جایگاه سیاه و خود را در جایگاه سفید می‌نشانی. ولی اگر فرهنگ، فرهنگ غیر کلام‌محورانه باشد، فرهنگ نیز معرفت‌ساز خواهد بود؛ یعنی دشمن را نیز دوست خواهی داشت و سعی خواهی کرد از دشمنان و رقبای نیز دوست بسازی. در چنین وضعیتی، فرد سعی نمی‌کند که با رقبای خود جبهه تقابل ایجاد کند؛ کماآنکه بسیاری از نمادهای اصلاحات و جنبش دوم خرداد عملا این کار را کردند؛ چنان‌که آقای خاتمی به‌عنوان یکی از نمادهای اصیل این حرکت اعلام کرد که حرف مخالف را از حرف خودش برتر می‌داند و در دانشگاه، در برخورد و رفتار با دانشجویان تاحدزبانی این مساله را به یک معیار نیز تبدیل کرد. اما زمانی که



آنهايي که دوم خرداد و اصالت دوم خرداد را در استمرار انقلاب اسلامي باور کردند، توانستند شکاف دولت - ملت را که دشمن همواره در صدد ایجاد آن در ایران بود، تا حدودی ترميم کنند یا حداقل در این موقعیت تاریخی اجازه گسترش این شکاف را ندهند. لذا یکی از ضرورت‌های فرهنگ‌سازی در پایین نیز این است که ما باید جوانان امروز را که به میدان سیاست قدم می‌گذارند، چنان خوب پرورش دهيم که اگر این جوانان به کارگزاران آینده این مملکت تبدیل شدند، خدمتگزاران واقعی مردم باشند

دوم خرداد به انسداد گفتمانی و سپس به انسداد قدرت دچار شد، در فضای محصور انسداد گفتمان و انسداد قدرت، ناگهان چاره را در این دیدند که توپ را از زمین خود به زمین دیگری پرتاب کنند. وقتی چنین شد، دیگر مفاهیم غلیظ شده و فضا، به فضای کلام محورانه و سپید و سیاه گرایش می‌یابد؛ حال آن که برخورد صحیح آن است که ما فضای سپید و سیاه را به تدریج به فضای خاکستری و نارنجی سوق دهيم؛ چرا که همه حق در نزد ما نیست، بلکه بخشی از آن در دست ما و بخش دیگر آن چه‌بسا در دست رقیب باشد. اما در ادبیات کلام محور، سعی می‌کنیم آنچه را که حق می‌دانیم، برجسته کنیم و آنچه را که رقیب هم می‌گوید، از آن خود سازیم تا از این طریق خودمان را تقویت کنیم. لذا برای جلوگیری از این پیشامد، باید عقلانیت انتقادی و پرسشگری را در جامعه ملی خود گسترش دهيم. کانت می‌گوید من می‌اندیشم، پس من هستم؛ (I think before I am) دکارت می‌گوید من شک می‌کنم، پس من هستم؛ اما من مطهرنیا می‌گویم من پرسش می‌کنم، پس من هستم. این «من»، باید به «ما»ی ملی تبدیل شود، یعنی همه ما باید پرسش کنیم و بگوئیم آقا شما شعار دادید، ما هم این شعارهای شما را یادداشت کرده‌ایم. حال بیایید

پاسخ دهید تا کجا این شعارها را عملیاتی کرده‌اید. به این می‌گویند پاسخگویی مسئولین. می‌گویند پرسیمان. باید در پایین فرهنگ‌سازی انجام دهيم تا مردم بتوانند در قالب قانون و با تحرکات قانونی، بدون آشوب و طغیان، خواسته‌های خودشان را مطرح کنند. امروز کارگران اعتصاب می‌کنند و یا دانشجویان خواسته‌های صنفی دارند. همه این مسائل را باید طبیعی تلقی کنیم. در یک جامعه دموکراتیک که پرسشگری ایجاد می‌شود، شاید هم مثلاً اپوزیسیون با دیدن اعتصاب یک کارخانه که حقوق کارگران را به تاخیر انداخته و یا با دیدن دانشجویانی که در راستای خواسته صنفی‌شان اعتصاب می‌کنند، به این تصور دچار شود که آنها با این اعتصاباتشان در جستجوی انقلاب هستند؛ حال آن‌که تلقی درست آن است که گفته شود انقلاب اسلامی جامعه ما را به اندازه‌ای رشد و فهم بخشیده که با یک تظاهرات و یا دو اعتصاب نمی‌توان در این مملکت خواب انقلاب کلاسیک دید؛ چون مردم ما فهمیم و آگاه شده‌اند و درخواستهایشان را در حوزه عقلانیت انتقادی ارائه می‌دهند. این تحرکات آنها در واقع ضد مشروعیت نظام نیست، بلکه مردم نظام را به قدری باز می‌بینند که می‌توانند خواسته‌هایشان را مطرح کنند و اگر در چارچوب قانون مطرح شود، دولت

نیز باید به آن پاسخگویی مثبت داشته باشد؛ وگرنه اگر پاسخگویی مثبت ارائه ندهد، خود حاکمیت یا حکومت به ضد خودش عمل کرده است و دیگر برای خطر ساز بودن اصلا نیاز نیست که حتما اپوزیسیون بر ضد آن عمل کند. این معرفت و آگاهی نیز در حقیقت باید از سوی خود حکومت مورد تقویت قرار گیرد و لذا از اینجا است که پرسمان باید از بالا و فرهنگ سازی از پایین صورت گیرد؛ یعنی در این پرسشگریها، مردم نکاتی را به نخبگان گوشزد می کنند که ای نخبه ای که در مرتبه قدرت نشسته ای، اگر برخورد تو برخورد اصیل مبتنی بر قبول و باور به سروری مردم باشد، می توانی خدمتگزار مردم باشی. همان طور که امام فرمودند به من نگویید رهبر، بلکه به من بگویید خدمتگزار مردم. وقتی خدمتگزار باشید، با توانمندی اصیل خودتان به مردم خدمت می کنید؛ و وقتی به مردم خدمت کردی، مردم نیز در صحنه و در کنار تو حضور خواهند داشت. وقتی مردم در صحنه حضور داشته باشند، بنیاد قدرت حکومت قوی خواهد بود و اگر تمام جهان با آن بستیزند، آن حکومت چون بنیاد حکومتش با اتکا بر وجود مردم قوی است، پابرجا خواهد ماند. لذا اگر از این جهت و با این قرائت جنبش دوم خرداد را پیش ببریم و به آن به عنوان یک فرصت تاریخی نگاه کنیم، می تواند زمینه های بسیار مناسبی را در ایجاد فلسفه و اندیشه سیاسی معطوف به حفظ انقلاب و دستاوردهای اصیل انقلاب برای ما داشته باشد.

● دوم خرداد در سالهای اخیر به سمت تحزب گرایی شدید گرایش پیدا کرد و نگاه خاصی به ایجاد حزب داشت. شما کارنامه دوم خرداد را در این رابطه چطور می بینید؟

□ **مطهرنیا:** من این را هم در همان فضای عقلانیت ابزاری می بینم. حزب و تحزب نه تنها بد نیست بلکه بسیار خوب است. جامعه ایران نه تنها دوحزبی، بلکه باید چند جناحی باشد اما این تحزب البته باید حول محور منافع و امنیت ملی کشور رخ دهد. مطابق زبان ادبیات سیاسی، آنچه در این ادبیات پارادایم به شمار می رود، همانا منافع ملی و امنیت ملی است. کارکرد حزب در جامعه ملی این است که در قالب تکثرهای گوناگون، سلیق مختلف را حول محور منافع و امنیت ملی کشور حفظ کند. هدف حزب آن است که در درون جامعه ملی و در سطح این جامعه قدرت را در دست بگیرد ولی کارکرد آن به این صورت خواهد بود که با ایجاد تکثرهای مختلف، سلیق گوناگون را جذب کند و حول محور منافع و امنیت ملی نگاه دارد. اما اگر عملکردی را از خود نشان دهد که به ضد خودش تبدیل شود، آیا باز هم حزب خواهد بود و همچنان در حوزه عقلانیت تفاهمی قرار خواهد داشت؟ اینجا دیگر اسم حزب را خواهد داشت، اما یک حزب بی هویت خواهد بود. لذا حزب نه تنها به عقیده من منفی نیست بلکه بسیار مثبت است؛ البته حزب با هویت حزبی؛ و لو این هویت در لایه های درون ملی رقابت را ایجاد کند؛ چون رقابت بد نیست، بلکه تعارض است که بد به شمار می رود. دوم خرداد تاحدودی توانست این فرایند را آغاز کند و همین آغاز نیز در حد خود قابل احترام

است. اما این استارت از پشتوانه و خواست قوی برخوردار نبود؛ چراکه سرانجام در حوزه انسداد گفتگویی قرار گرفت و در سطح تحلیل کلان، با چالشهای متناسب با این سطح تحلیل مواجه گردید و در این گرفتاریها، ناگهان حزب به عامل و ابزاری برای فضا سازیهای سیاسی و موهوم تبدیل شد؛ چنان که به جای ایجاد بصیرت سیاسی در محیطی مثل دانشگاه، انشقاق سیاسی ایجاد کرد.

● و شاید هم به مرکز کلام محوری تبدیل شد؟

□ **مطهرنیا:** احسنت. کاملا همان شد. در حالی که حزب باید به منظور جذب سلیق گوناگون تشکیل شود. هر حزبی برای خودش مرامنامه و اساسنامه ای دارد و در تمام احزاب جهان اصول متفنی وجود دارد که همه احزاب آن را در جامعه ملی خود می پذیرند. وقتی یک حزب از نظر رسمی حاکمیت را قبول می کند، در واقع آن حزب در چارچوب پذیرش اصول اولیه آن سیستم حکومتی قرار می گیرد؛ وگرنه باید در جایگاه اپوزیسیون قرار بگیرد. حزب درون حاکمیتی وقتی که شکل می گیرد، یعنی آن اصول استعلائی و آن انگاره ها و پیش فرضهای حکومتی را پذیرفته است.

● آیا منظور شما این نیست که برخی از این اعضا بالاینکه در درون حاکمیت بودند، نگاهی هم به بیرون و اپوزیسیون داشتند؟

□ **مطهرنیا:** در واقع همین دگرگونی و تحول حزبی که در دوم خرداد صورت گرفت، به عاملی تبدیل شد که اپوزیسیون را نسبت به خود حساس کرد؛ یعنی این احزاب سعی کردند سلیق بیرونی را درونی کنند، اما ناگهان به فرصتی تبدیل شدند که بیرونها درصدد استفاده از آنها برآمدند. در واقع هدف احزاب دوم خرداد این بود که بی تفاوتها به انسانهای مسئول ببیندند و مخالفان بی تفاوت شوند. اما ناگهان اپوزیسیون درصدد برآمد این مهندسی را معکوس کند؛ یعنی بی تفاوتها را به مخالفان و افراد معتقد را به بی تفاوت تبدیل کند. به عبارتی، آنها هم سعی کردند به نوبه خود از این فرصت تاریخی بهره ببرند.

● پس لااقل به عنوان یک شروع کننده دوم خرداد را در این زمینه موفق می دانید؟

□ **مطهرنیا:** بله به عقیده من گرایش به تحزب در ایران با آن تعریف امری مبارک است. ولی به شرط این که اصلت آن حفظ شود. اصلتش را هم با ایجاد ساختار حزبی درست و قوانین دقیق نظارتی بر عملکرد احزاب - نه قوانین مسدود کننده کار احزاب، بلکه قوانین تسهیل دهنده که در عین حال آنها را از اصول لای تغییر درون سطحی جدا نکنند و اجازه جدانشدن را به آنها ندهند - باید حفظ کرد؛ یعنی باید به یک تلاش ساختاری و فرهنگی اقدام کنیم؛ به این معنا که با ایجاد فرهنگ حزبی در جامعه، به سلیق گوناگون احترام گذاشته شود تا آنها بتوانند در قالب احزاب به توسعه سیاسی برسند.

● آیا با این نظر موافق هستید که احزاب دوم خرداد در ساخت این فرهنگ موفق، اما در عمل ناموفق بودند؟

□ **مطهرنیا:** در تمام مسائل آنها آغاز کنندگان خوبی بودند ولی استمرار بخشهای خوبی نبودند. این خلصت

بسیاری از ما ایرانیها است که خوب شروع می کنیم اما خوب ادامه نمی دهیم.

● گفتید که از این مشارکت حداکثری در خط اتصال به ماهیت و اهداف انقلاب اسلامی یک پتانسیلی ایجاد شد. به نظر شما، آیا نخبگان دوم خرداد توانستند از این پتانسیل ایجاد شده، در راستای تحقق اهداف والای انقلاب اسلامی بهره برداری کنند؟

□ **مطهرنیا:** یکی از مهمترین شکافهایی که در ایران مطرح است و به عنوان یک چالش، دشمن و بیگانگان همواره سعی کرده اند از آن استفاده کنند. شکاف دولت - ملت است. در واقع آنها همیشه سعی کرده اند ملت و دولت را به عنوان دو ماهیت و هویت مجزا برای ما تعریف پذیر کنند و به قدری این مساله را تکرار کرده اند که حتی خود ما نیز باورمان شده است؛ چنان که در دیدگاههای ما همیشه ملت در یک طرف و دولت در طرف دیگر قرار می گیرد و همیشه ملت به جای این که خود را تغییر دهد، سعی می کند دولت را تغییر دهد؛ و لذا خودزنی می کند. آنها بی که دوم خرداد و اصلت دوم خرداد را در استمرار انقلاب اسلامی باور کردند، توانستند شکاف دولت - ملت را که دشمن همواره درصدد ایجاد آن در ایران بود، تاحدودی ترمیم کنند یا حداقل در این موقعیت تاریخی اجازه گسترش این شکاف را ندهند. لذا یکی از ضرورتهای فرهنگ سازی در پایین نیز این است که ما باید جوانان امروز را که به میدان سیاست قدم می گذارند، چنان خوب پرورش دهیم که اگر این جوانان به کارگزاران آینده این مملکت تبدیل شدند، خدمتگزاران واقعی مردم باشند. اگر ما همین مساله را از دوم خرداد فهم کنیم و آمدن جوان را به محیط سیاست یک فرصت بدانیم و به جای آن که او را به عرصه هیاهوی سیاسی بکشیم، به سمت آگاهی سیاسی سوق داده و به او بصیرت سیاسی بدهیم. همین برای ما یک فرصت خواهد بود؛ کمالاتکه انسانهای اصیل و معتقد به خون شهدا، انقلاب، امام و رهبری، به این آمدن جوان به عرصه به عنوان یک فرصت نگاه می کنند نه یک تهدید. به اعتقاد من، اگر ما به این نگاه رسیده باشیم، در واقع از موهاب دوم خرداد بهره مند شده ایم.

شکاف پان اسلامیسیم و پان ایرانیسم یکی از شکافهای دیگری است که عده ای همواره سعی کرده اند آن را در جامعه ایران پس از اسلام به وجود بیاورند و بنیادگرایی اسلامی را در برابر ملی گرایی قرار دهند و به شوونیسم بکشانند؛ در حالی که ناسیونالیسم یک امر وارداتی است و عده ای سعی دارند این تفکر وارداتی را در ذهن مردم ایران بگنجانند. اگر جنبش دوم خرداد این زمینه را پیش بیاورد که مردم ایران بگویند ما ایرانی - اسلامی هستیم. در واقع نعمت و موهبت بزرگی را نصیب ما کرده است. در دوران قبل از اسلام، ملت بزرگی به نام ملت ایران وجود داشت که سپس دین و شریعتی بزرگ به نام اسلام را پذیرفت و حتی شیعه شد و براساس آن انقلاب کرد. این ملت براساس اسلام و تشیع امام بزرگی مانند مولا علی (ع) را پذیرفت و براساس انقلاب اسلامی رهبر بزرگی به نام

امام خمینی را به مقتدایی برگزید. پس این ملت بزرگ گنجایش و ظرفیت دارد. من اول ایرانی هستم. همانطور که جسمم اول به وجود آمده است؛ اما روح من که از همان آغاز در من دمیده شده است. روح تسلیم در برابر خداوند منان و یکتا بوده است. لذا پاناسلامیسم و پانایرانیسیم را باید بحثهایی دانست که گرچه در خودمان کلید می خورند. ولی دشمن در صدد ایجاد انحراف و قراردادن ایران در برابر اسلام است. در واقع پان مدرنیسم می خواهد در برابر شکاف و پیشرفتهای غرب. ما را به یک شکاف دچار کند.

● ارتباط این مبحث با دوم خرداد را هم بفرمایید.

□ **مطهرنیا:** اگر دوم خرداد برخی زمینه های فکری ایجاد کرده باشد که باعث شود ما این شکافها را دقیق تر ببینیم. در واقع تاحدزیادی ما را از تهدیدهای ناشی از این شکافها مصون داشته است؛ چون شناخت درد حداقل نیمی از درمان است. ما پیش از دوم خرداد. گرچه حرکت می کردیم. اما جاهایی را نمی دیدیم. دوم خرداد فضا را باز کرد و امروز می توانیم ببینیم که راجع به آن مسائل چه کار کنیم. چه فکری یا فلسفه ای را بسازیم و چه عملیاتی انجام دهیم. این فضایی است که دوم خرداد در آن بخش اصیل خود در اختیار ما می گذارد. هر حرکتی که حاصل فرصت است. حامل تهدید نیز هست. فرصت و تهدیدزایی آن نیز در واقع بستگی به نوع برخورد ما دارد که از چه افقی به آن پدیده بنگریم. یک سیاستمدار برجسته و یک تئورسین برجسته. کسی است که حتی از رقیب نیز به عنوان یک فرصت استفاده می برد. تئورسینهای هر سیستمی باید به همه وقایع در مرحله اول به عنوان یک فرصت نگاه کنند و در این صورت. به طور طبیعی تهدیدات آن وقایع محدود خواهد شد؛ اما اگر از افق مبتنی بر جایگاه تهدید با آنها مواجه شوند. فرصتها را محدود و تهدیدها را افزایش خواهند داد. لذا یکی از آسیب شناسیهای مربوط به جنبش دوم خرداد نیز باید در خصوص آسیب شناسی برخورد با این جنبش باشد که به جای استفاده از آن به عنوان یک فرصت. با آن در مقام یک تهدید برخورد شد و همین مساله. بهره مندی از فرصتهای حاصل از تحرکی به نام جنبش دوم خرداد را محدود کرد.

● با همه این تفاسیل. به عنوان آخرین سوال. برای جریان موسوم به دوم خرداد یا اصلاح طلبان در فضای سیاسی. اجتماعی و فرهنگی کشور چه آینده ای را متصور هستید؟

□ **مطهرنیا:** آینده را مردم رقم می زنند. در دنیا. یعنی در کشورها و جوامع مختلف. و نیز در سطح تحلیل کلان. مردم سالاری یک سرنوشت محتوم است. چون دانایی ملتها افزایش پیدا کرده است و همین دانایی. قدرت دولتها را به چالش می خواند. اگر قدرت دولتها با دانایی ملتها هماهنگ نشود. این چالشها به تضاد و رویارویی تبدیل خواهد شد. لذا عصر فرادستی و فرودستی به معنای گذشته تمام شده است. بنابراین باید بدانیم که سرنوشت محتوم آینده در کل جهان توجه به خواست و اراده مردم است؛ چون هر چه سطح فهم مردم بالاتر می رود و خود دولتها هم زمینه های فهم مردم را بیشتر می کنند -

چنان که نظام آموزش و پرورش و نظام آموزش عالی در خدمت مردم هستند. همه این مسائل فرهنگ عمومی را افزایش می دهد. وقتی فرهنگ عمومی افزایش یافت. به تبع آن قدرت ملی در میان توده های مردم افزایش پیدا می کند و دولتها باید در چارچوب خواست ملتها حرکت کنند. حتی دنیای آینده در حوزه نظم بین المللی نیز دنیای تک قطبی یا چندقطبی نخواهد بود. عصر. عصر رویارویی دانایی ملتها با قدرت دولتها است. این است که امروز در بحث استراتژی. قدرتهای برتر دنیا دیگر نه با دولتها. بلکه با سازمانهای چندملیتی روبرو هستند. لذا اگر به عنوان یک نخبه با کسی که طالب کسب قدرت و حضور در این عرصه است. می خواهیم در آینده نیز در این عرصه قدرت حضور داشته باشیم. باید مردم را فهم کنیم و با مردم همراه شویم و برای آنان کوشش کنیم؛ تا بتوانیم حلقه های اتصال معرفتی خود را با مردم تقویت کنیم. نه این که بگوییم مردم از دولت و یا حاکمیت از مردم جدا است. باید در مردم فرهنگی ایجاد کنیم که به جای تقلیل به وحدت بیندیشند و به جای این که حاکمیت و دولت را رودرروی خود ببینند. آنها را محصول عملکرد خود ببینند؛ و دولت و ملت متقابلا در یک رابطه تعاملی مبتنی بر تفاهم به یکدیگر بنگرند؛ یعنی اگر در ساختار حکومتی هستیم. باید بدانیم که از میان مردم برخاسته ایم و ما حاصل و چکیده همین مردم هستیم و همین طور اگر در ساختار مردم هم قرار داریم. باید بدانیم که دولت و نخبگان ما محصول خود ما هستند.

● آنچه فرمودید. ذکر ایده آنها بود. با وضع موجودی که جبهه دوم خرداد دارد و با در نظر گرفتن ایده آلهای مذکور. این جریان به کجا ختم خواهد شد؟

□ **مطهرنیا:** این جریان اگر به بازآفرینی خودش نپردازد. همچون آب جریان خواهد داشت ولی خاشاکهای خودش را به حاشیه خواهد برد. هر چه زمان گذار این آب طولانی تر باشد. جریان آن نیز تداوم بیشتری خواهد داشت؛ به عبارتی. دانایی ملتها مسدود نمی شود و این دانایی. اگر حکومت واقعا و جدا با مردم همراه باشد. تقویت کننده حاکمیت دینی خواهد بود. اما اگر با مردم نه در حوزه عقلانیت تفاهمی بلکه در حوزه عقلانیت ابزاری برخورد شود. در این صورت. هم دشمنان حکومت در صدد سوءاستفاده خواهند آمد و هم دوستان به تدریج کناره خواهند گرفت. آنچه امروز می بینیم. نتیجه عملکرد دیروز ما و آنچه فردا خواهیم دید. نتیجه عملکرد امروز ما است. عملکرد امروز ما با مردم اگر براساس اصول و معیارهایی که ذکر گردید نباشد. مسلما فردایی بدتر از امروز در انتظار ما خواهد بود. این یک قانون عقلانی است که باید از آن به عنوان یک اصل مبتنی بر خرد سیاسی تبعیت کنیم. می گویم باید از آن تبعیت کنیم. در حالی که خود من جزو عناصر دوم خرداد نیستم ولی به هر حال جزو همین مردم هستم؛ همین مردمی که انقلاب. نظام و مکتبشان را دوست دارند. در راه آن شهید داده اند. گرانی و نیز بسیاری از محدودیتهای ناشی از تقابل قدرتهای بزرگ را تحمل کرده اند؛ همچنین در این راه است که امروز برای دستیابی به انرژی هسته ای صلح آمیز از خودشان مایه می گذارند و سخن می گویند. من هم جزو همین مردم هستم. اگر

هر کسی با این معیارها و اصول وفق بکند. می پذیریم. چه نامش دوم خردادی باشد چه غیر دوم خرداد. دوم خرداد یک نام نیست بلکه ما به دوم خرداد به عنوان یک محتوا می نگریم و هیچ کس نمی تواند آن را به نام خودش مصادره کند. از مصادره کردن عنوان دوم خرداد بگذریم. دوم خرداد از آن همه ملت ایران است؛ اعم از آن که با آن موافق باشند و یا مخالف. استبداد اقلیت و استبداد اکثریت هر دو بد است؛ پس بیاییم مردم را باور کنیم و به آنها احترام بگذاریم. این گونه نباشد که وقتی مردم ما را خواستند. آنها را سالار بدانیم اما زمانی که از ما روی برتافتند. آنها را از حیطة خود و از سروری خود خارج سازیم. امروز انتخابات ریاست جمهوری در پیش است و ما به تدریج وارد حوزه رقابت می شویم. رقابت را سالم انجام دهیم و بسیار هم جدی با هم به رقابت بپردازیم. فردای روز انتخابات هر کسی رئیس جمهور شد. رئیس جمهور همه ما خواهد بود. چه موافق و چه مخالف. چه همراه و چه رقیب. همه باید در خدمت او و در کنار او در چارچوب ریاست قوه مجریه در چارچوب بزرگ تر حاکمیت و حکومت ملی. برای رسیدن به اهداف تعریف شده ای که ملت به آن رای دادند. تلاش کنیم. این یعنی برخورداری از فرهنگ سیاسی. یعنی ما توانسته ایم جنبش دوم خرداد را در معنای اصیل آن نهادمند کنیم. اینها ایده آل نیست. بلکه همگی راهکارها و خط مشی های اجرایی هستند. ما به عنوان حکومت و یا نخبه باید به مردم بیاموزیم که به دنبال منافع خود باشند. اما در عین حال بدانند که منافع خودشان و جناح شان در گرو منافع ملی است و لذا نباید منافع ملی را در پای منافع گروهی یا فردی ذبح کنیم. اگر به این سطح از فرهنگ سیاسی دست یافتیم. آن گاه تک تک ما پیروز خواهیم بود. این یعنی فردگرایی (individualism) اصیل و نه خودمحموری. فردگرایی فی نفسه بد نیست؛ چرا که چه کسی است که خودش را دوست نداشته باشد. همه ما خودمان را بیشتر از همه دوست داریم و عیب هم نیست؛ اما باید بدانیم که موفقیت ما در گرو موفقیت ملی است. آموزش این فهم و ایجاد آن در شکل یک فرهنگ عمومی در واقع به معنای پیاده ساختن جنبش دوم خرداد خواهد بود. ذبح کردن منافع ملی در پای معبد منافع گروهی. جناحی. حزبی و فردی. برای هر نوع تفکر و جنبشی یک چالش به حساب می آید. چنین رفتاری را اگر امروز بتوانیم پوشش دهیم. اما فردا مسلما خود ما نیز گرفتار خواهیم شد. لذا باید بپذیریم که قاضی برتر در مسائل سیاسی و اجتماعی مردم هستند و به این قضاوت برتر باید احترام گذاریم.

● آقای مهدوی زادگان. آقای دکتر مطهرنیا. از این که لطف کرده و وقتتان را در اختیار ماهنامه زمانه گذاشتید. مجددا تشکر و قدر دانی می کنم.

□ **دکتر مطهرنیا:** من هم از شما و همچنین از جناب آقای مهدوی زادگان تشکر می کنم.

□ **مهدوی زادگان:** بنده هم از شما و نیز از محضر آقای دکتر مطهرنیا کمال سپاسگزاری را دارم. توفیقی بود که در این محفل دوستانه شرکت کنم و از آن بهره ببرم. انشاءالله همه سروران در پناه خداوند موفق و مؤید باشند. ■